

اربعین دعوت

شرح چهل حدیث درباره دعوت به سوی الله و اخلاق
دعوتگران، همراه با نمونه‌های واقعی و تجارب شخصی

دکتر محمد العریفی | ترجمه: عادل حیدری



مرکز مطالعات متین

اربعین دعوت

شرح چهل حدیث درباره دعوت به سوی خدا و اخلاق دعوتگران، همراه با
نمونه‌های واقعی و تجارب شخصی



نویسنده:

دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

اربعین دعوت

شرح چهل حدیث درباره دعوت به سوی خدا و اخلاق دعوتگران، همراه با
نمونه‌های واقعی و تجارب شخصی



نویسنده:

دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

مترجم:

عادل حیدری





مقدمه:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ، وَآلِهِ وَصَحْبِهِ
اَجْمَعِيْنَ

وبعد:

این چهل حدیث صحیح را در موضوع دعوت به سوی خداوند متعال گردآوری کرده‌ام^(۱)، و برای هریک شرحی مختصر نگاشته‌ام. در نگارش

۱- بسیاری از علما، مجموعه‌هایی از چهل حدیث تألیف کرده‌اند. برخی از آنان حدیثی را نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمودند:

«هر کس برای امت من چهل حدیث دربارهٔ امور دینی آن‌ها حفظ کند، خداوند او را در روز قیامت فقیه برمی‌انگیزد، و من در آن روز شفیع و گواه او خواهم بود.» اما این حدیث ضعیف است.

امام نووی در مقدمهٔ اربعین نووی می‌نویسد:

«حفاظ حدیث بر ضعیف بودن این روایت اتفاق نظر دارند. پس من در تألیف خود به این حدیث اعتماد نکرده‌ام، بلکه به این فرمودهٔ پیامبر ﷺ تکیه کرده‌ام که: (آن که حاضر است، باید پیام مرا به غایب برساند)، و نیز این حدیث که فرمودند: (خداوند کسی را که سخنان مرا بشنود، به خوبی بفهمد و همان‌طور که شنیده، به دیگران برساند، سرزنده و بانشاط گرداند).»

همچنین علامه معلمی در کتاب تحقیق الکلام فی المسائل الثلاث می‌نویسد:

«بسیاری از امامان، مجموعه‌هایی از چهل حدیث گردآوری کردند، زیرا برای این باور بودند که گردآوری سنت پیامبر ﷺ از بزرگ‌ترین عبادات و تقرب‌ها به خداست؛ چه این احادیث چهل عدد باشد، چه کمتر یا بیشتر.» از جمله اولین کسانی که در موضوع «اربعین» کتاب نوشتند، می‌توان به این بزرگان اشاره کرد: ابن مبارک (وفات ۱۸۱ هجری)، ابوبکر آجری (وفات ۳۶۰ هجری)، ابوالحسن دارقطنی (وفات ۳۸۵ هجری)، ابوعبدالله حاکم (وفات ۴۰۵ هجری)، و دیگران. تقریباً هیچ دوره‌ای از تاریخ اسلامی خالی از نگارش مجموعه‌هایی با عنوان



شرح، از سبکی ساده و روان استفاده کرده‌ام تا هم بیان آن روشن باشد و هم فهم آن برای خواننده آسان، به گونه‌ای که هم دانش‌پژوهان و هم دیگران بتوانند آن را درک کنند. همچنین کسانی که این کتاب را به زبان‌های دیگر می‌خوانند، بتوانند به خوبی مفاهیم آن را بفهمند.

برای جذاب‌تر شدن مطالب، در شرح‌ها از نمونه‌هایی از سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ بهره برده‌ام، و برای تنوع و ایجاد نشاط، برخی از تجارب و خاطرات واقعی مرتبط با دعوت به سوی خدا را نیز گنجانده‌ام.

کوشیده‌ام که احادیث این کتاب کوتاه انتخاب شوند تا حفظ آن برای علاقه‌مندان آسان باشد.

از خداوند متعال خواهانم که این اثر را سودمند گرداند، و آن را دانشی خالص برای رضای خویش قرار دهد.

نگارنده: دکتر محمد بن عبدالرحمن بن ملهی العریفی

ریاض - ۱ رجب ۱۴۴۴ هجری قمری / ۲۳ ژانویه ۲۰۲۳ میلادی

«چهل حدیث» نبوده است؛ حتی تا عصر حاضر نیز این روند ادامه دارد. و علمای بزرگ کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند. نووی می‌گوید: «علما در این زمینه آن قدر کتاب نوشته‌اند که شمارش آن ممکن نیست!»

بنده نیز کتابی با عنوان شرح الأربعین الدعویة (شرح چهل حدیث در زمینه دعوت اسلامی) منتشر کرده‌ام، و اکنون مشغول نگارش دو کتاب دیگر در زمینه اربعین حدیثی هستم: کتاب الأربعین الذوقیة (چهل حدیث در زمینه ذوق)، کتاب الأربعین الکلامیة (چهل حدیث در مسائل اعتقادی و کلامی) از خداوند مسئلت دارم که نگارش آن‌ها را برایم آسان گرداند.



فضیلت دعوت به سوی خداوند



عن أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِنَّ اللَّهَ، وَمَلَائِكَتَهُ، حَتَّى السَّمَلَةَ فِي جُحْرِهَا، وَحَتَّى الْحُوتَ فِي الْبَحْرِ، لَيُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ) رواه الترمذي.

ترجمه:

از ابو امامه باهلی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «همانا خداوند، فرشتگانش، حتی مورچه در لانه‌اش، و حتی ماهی در دریا، بر آموزگارِ نیکی به مردم درود می‌فرستند». روایت ترمذی.

آموختن نیکی به مردم، راهنمایی آنان به مسیر درست، و خیرخواهی برایشان، عبادتی بزرگ و تقرب به‌سوی خداوند متعال است. چرا که دعوت به‌سوی خدا، وظیفه پیامبران بوده است. چنان‌که خداوند فرموده است:



{وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ} [فصلت: ۳۳] (و چه کسی سخنش نیکوتر از کسی است که به سوی خدا دعوت می کند و کار شایسته انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم؟)

مشغول شدن بنده به دعوت، مایه عزّت، شرافت و برگزیدگی اوست، و گامی در راه انبیاست. خداوند متعال می فرماید: {قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي} [یوسف: ۱۰۸] (بگو: این راه من است؛ من و پیروانم با بینش کامل به سوی خدا دعوت می کنیم)

«پیامبران نه دیناری به ارث گذاشتند و نه درهمی، بلکه دانش را به ارث نهادند. پس هر کس آن را به دست آورد، بهره ای فراوان برده است.»^(۱)



شرح حدیث:

فرمایش پیامبر ﷺ: «همانا خداوند...» بیانگر عظمت و فضیلت دعوت به سوی خدا و مشغول شدن به آن است؛ چرا که در آن، خود خداوند متعال دعوت کننده را می ستاید و این ستایش در میان اهل آسمان، در جمعی بزرگ و شریف، که شمار و مرتبه شان را تنها خدا می داند، انجام می گیرد.

و آیا پاداش نیکی، جز نیکی است؟ دعوتگر به سوی خدا، زمانی که در میان اهل زمین، خدا را ثنا می گوید، مردم را با نام ها و صفات او آشنا می سازد، عظمت او را در دل هایشان می نشاند، آنان را به تقرب به درگاه او تشویق کرده و از نافرمانی اش بیم می دهد؛ خداوند نیز پاداش این کار را با درود بر او و ستایش وی در میان اهل آسمان عطا می کند. و چه ستایشی والاتر و کامل تر از این ستایش، که نشان از مشمول رحمت خدا بودن و نزدیکی به کرم و احسان او دارد؟ این است درود خداوند بر بنده ای که به مردم نیکی می آموزد.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «و فرشتگانش...» فرشتگان



برای آموزگار نیکی، استغفار می‌طلبند؛ درود فرشتگان، همان طلب آموزش برای اوست. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «فرشتگان بر کسی از شما که در جای نمازش باقی بماند، تا زمانی که وضوی خود را نشکسته باشد، درود می‌فرستند؛ می‌گویند: خدایا، او را بیامرز! خدایا، بر او رحم کن!»^(۱)

و شمار این فرشتگان را جز خدا کسی نمی‌داند: از جمله فرشتگان صف‌کشیده، تسبیح‌گوی، حاملان عرش، دربانان بهشت و دوزخ، فرشتگان مرگ و بسیاری دیگر. در آسمان، هیچ جای چهار انگشتی نیست مگر آنکه فرشته‌ای در آنجا پیشانی بر زمین نهاده و در حال سجده برای خداوند است. و «بیت المعمور» (خانه آباد آسمانی) که در آسمان قرار دارد، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند، نماز می‌گذارند و خارج می‌شوند و تا روز قیامت دیگر به آن باز نمی‌گردند.^(۲)

یعنی: هر روز هفتاد هزار فرشته جدید وارد آن می‌شوند که پیش از آن هرگز وارد نشده‌اند. این همه، نشانه تعداد زیاد

۱- روایت بخاری

۲- روایت مسلم



فرشتگان است. و این فرشتگان همگی بر آموزگار نیکی درود می‌فرستند و از خداوند می‌خواهند که او را بیامرزد و مورد رحمت قرار دهد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: {الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ} [غافر: ۷] (فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند و فرشتگانی که گرد آن حلقه زده‌اند، پروردگارشان را به پاکی می‌ستایند و به او ایمان دارند و [این گونه] برای اهل ایمان آمرزش می‌خواهند: «پروردگارا، رحمت و دانشت، هر چیزی را فراگرفته است؛ پس کسانی را که توبه کردند و پیرو راه تو شدند، بیامرز و از عذاب دوزخ دور نگاه دار.»)

پیامبر ﷺ سپس فرمودند: «حتی مورچه در لانه‌اش، و حتی ماهی در دریا...» مورچه، جانوری است شناخته‌شده، بسیار کوچک و معمولاً سیاه‌رنگ که از دانهٔ برنج هم کوچک‌تر است. این موجود در تعداد بسیار زیاد، در بیابان‌ها، خانه‌ها و دیگر مکان‌ها زندگی می‌کند. و حوت، همان ماهی است که در آب زندگی می‌کند؛ و گونه‌ها و تعداد ماهی‌ها را جز خدا کسی نمی‌داند. تمام این



مخلوقات برای کسی که نیکی را به مردم می‌آموزد، طلب
 آمرزش می‌کنند. این موجودات، امت‌هایی هستند منظم
 و سازمان‌یافته، که زندگی آن‌ها شبیه به زندگی بشر است.
 چنان‌که خداوند می‌فرماید: **{وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ
 يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ}** [انعام: ۳۸] (و هیچ جنبنده‌ای
 در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز
 می‌کند، مگر آنکه آنها [نیز در آفرینش و زندگی،] گروه‌هایی
 مانند شما هستند.) و نیز فرموده است: **{أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
 يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ
 صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ}** [نور: ۴۱] (آیا ندیدی
 هرکه [و هرچه] در آسمان‌ها و زمین است و [حتی] پرندگان
 پرگشوده [در آسمان، همگی] الله را به پاکی می‌ستایند.
 هر یک از آنان نیایش و ستایش خویش را می‌داند و الله به
 آنچه می‌کنند آگاه است.) و پیامبر خدا ﷺ فرمودند:
 «پیامبری از پیامبران را مورچه‌ای گزید، پس او فرمان داد تا
 لانه مورچه‌ها را آتش زدند. خداوند به او وحی فرمود: آیا
 فقط به خاطر گزیدن یک مورچه، امتی را که تسبیح
 می‌گویند سوزاندی؟!»^(۱) چگونه تسبیح گفتن مورچه‌ها



و ماهی‌ها، و نحوه طلب آموزش آن‌ها برای کسی که نیکی را به مردم می‌آموزد، تنها نزد خداوند معلوم است. چنان‌که خداوند می‌فرماید: **{تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا}** [اسراء: ۴۴] (آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس در آنهاست او را به پاکی می‌ستایند؛ و هیچ چیز نیست مگر آنکه او را به پاکی یاد می‌کند؛ ولی شما تسبیح آنان را در نمی‌یابید. بی‌تردید، او همواره بردبار [و] آمرزنده است.)

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «بر آموزگار نیکی به مردم، درود می‌فرستند...» درود از جانب خداوند متعال، به معنای ستایش و مدح بنده‌اش در میان فرشتگان است. و درود فرستادن از جانب مخلوقات، به معنای دعای آنان برای آموزش و رحمت برای آن بنده است.

اما «آموزگار نیکی به مردم» همان دعوتگر به سوی خدا است؛ کسی که خیرخواه مردم است، آنان را به نیکی و کارهای پسندیده دعوت می‌کند، درباره فضیلت عبادت، ذکر و نماز با آنان سخن می‌گوید، و راه‌های نزدیک شدن به خدا را نشان می‌دهد. واژه «خیر» واژه‌ای جامع است که هر



عمل نیک و کار سودمندی را شامل می‌شود؛ خواه بزرگ باشد یا کوچک.

پاداش دعوت‌کننده بسیار بزرگ است، چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر خداوند به واسطهٔ تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر از [صدقه دادن] شتران سرخ‌مو (ارزشمندترین مال دنیا در آن زمان) است.»^(۱) این پاداش فقط برای هدایت یک نفر است! پس اگر گروه‌های زیادی به واسطه او هدایت شوند، چه اندازه پاداش خواهد داشت؟ یکی از کفر به ایمان هدایت می‌شود، دیگری از نافرمانی پدر و مادر به نیکی در حق آن‌ها، سومی از ترک نماز به اقامهٔ آن، و الی آخر...

از فضل خداوند بر آموزگار نیکی‌ها آن است که صورتش با طراوت و نورانی می‌گردد. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند روی کسی را نورانی کند که سخنی از ما بشنود، سپس آن را همان‌گونه که شنیده، به دیگران برساند؛ چرا که گاهی کسی که پیام را دریافت می‌کند، بهتر از رسانندهٔ

۱- بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند. «حُمِرَ النَّعَمُ / شتر سرخ» بهترین، خوش‌نژادترین و گران‌بهارترین نوع شتران نزد عرب‌هاست. بنابراین، اگر هدایت کسی به دست تو انجام شود، این برای تو بهتر از همهٔ دارایی‌ها و ثروت‌های دنیاست.

پیام آن را درک و اجرا می‌کند»^(۱). این حدیث، عمومی است و شامل رساندن هر بخش از دین می‌شود؛ چنان‌که دعوتگر مردم را به توحید و عقیدهٔ درست - که اساس نجات در آخرت است - فرا می‌خواند، همچنین آنان را به سنت‌های کوچک و بزرگ نیز یادآوری می‌کند؛ مثل استفاده از مسواک برای پاکیزگی دندان‌ها، یا شروع کردن با سمت راست در پوشیدن لباس و کفش و مانند آن. و گاهی، کسی که این دعوت و سخن را می‌شنود، فهم و اجرای بهتری نسبت به خودِ دعوتگر دارد، چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «گاهی کسی که پیام را دریافت می‌کند، بهتر از رسانندهٔ پیام آن را درک و اجرا می‌کند».

شخصی که به مردم نیکی می‌آموزد، پاداشی همانند پاداش عمل‌کنندگان به آن نیکی را به دست می‌آورد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس به راهی از هدایت دعوت کند، برای او پاداشی همانند پاداش تمام کسانی است که از او پیروی کنند، بدون آنکه از پاداش آن‌ها چیزی کاسته شود»^(۲) پس اگر کسی، مثلاً، به دیگری «سورهٔ

۱- روایت ابوداود، ترمذی، وابن ماجه.

۲- روایت مسلم



فاتحه» را بیاموزد، هر بار که آن شخص سوره فاتحه را بخواند، به خود او پاداشی داده می‌شود، و به آموزگارش نیز پاداشی همانند او تعلق می‌گیرد. حال تصور کن که این معلم نه فقط به یک نفر، بلکه به دو نفر، ده نفر یا حتی بیشتر آموزش داده باشد! همین‌طور اگر تو به کسی ذکر بعد از غذا یا اذکار صبح‌گاه و شام‌گاه و یا حتی ذکری عمومی بیاموزی و یا او را به خواندن نماز و تریا کار خیری دیگر تشویق کنی، هر بار که آن شخص در طول زندگی‌اش آن عمل نیک را انجام دهد، تو نیز همانند او پاداش خواهی داشت.

دعوتگر به‌سوی خدا، مایه برکت و خیر در هر مکانی است که قدم می‌گذارد. او مردم را از آتش نجات می‌دهد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «مثال من همانند مردی است که آتشی برافروخت، و چون اطراف را روشن کرد، حشرات و جانورانی که جذب نور می‌شوند، به سوی آتش هجوم آوردند و در آن افتادند. آن مرد می‌کوشید آن‌ها را باز دارد، اما بر او چیره می‌شدند و به درون آتش می‌افتادند. این است مثال من و شما: من دامن شما را گرفته‌ام و می‌گویم: از آتش دوری کنید! از آتش دوری



کنید! ولی شما از دستم می‌گریزید و خود را در آتش می‌افکنید»^(۱). این حدیث، تصویری زنده و تأثیرگذار از روی‌گردانی برخی مردم از پذیرش دعوت و تلاش‌های خالصانه دعوتگر است. او با تمام توان می‌کوشد تا مردم را از گناه باز دارد و آن‌ها را از عاقبت هولناک گناه و نافرمانی - که ممکن است به دوزخ بینجامد - بترساند. اما در نهایت، هرکس هدایت شود، سود آن به خودش می‌رسد، و هرکس گمراه گردد، زیان آن نیز بر عهده خود اوست. وظیفه دعوتگر، نصیحت، پند و راهنمایی مردم، و هشدار دادن نسبت به مخالفت با فرمان خداست. اما اینکه هدایت در دل کسی جای گیرد یا نه، در اختیار خداوند است. چنان‌که خداوند می‌فرماید: **{فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاءُ}** {شوری: ۴۸} ((ای پیامبر! اگر [مشرکان از دعوت تو] روی می‌گردانند، [توفیق را از خود سلب می‌کنند]. ما تو را نگهبان آنان نفرستادیم و تو وظیفه‌ای جز رساندن [وحی] نداری).



آغاز دعوت با توحید

عن معاذِ بنِ جبلٍ رضی اللہ عنہ قال: کنتُ رَدیفَ النبیِّ صلی اللہ علیہ وسلم علی حِمَارٍ، فقالَ لی: یا مُعَاذُ، أَتَدْرِی ما حَقُّ اللہِ علی العبادِ، وما حَقُّ العبادِ علی اللہِ؟ قلتُ: اللہُ ورسولُهُ أَعْلَمُ، قالَ: (حَقُّ اللہِ علی العبادِ أَنْ یَعْبُدُوهُ وَلَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً، وَحَقُّ العبادِ علی اللہِ أَلَّا یُعَذِّبَ مَنْ لَا یُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً) رواهُ مسلم.

ترجمہ:

از معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ روایت است کہ: من پشت سر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر الاغی سوار بودم. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ من فرمود: «ای معاذ! آیا می دانی حق خدا بر بندگان چیست و حق بندگان بر خدا چیست؟» گفتم: خدا و پیامبرش داناترند. ایشان فرمود: «حق خدا بر بندگان این است کہ او را عبادت کنند و هیچ چیزی را شریک او ن سازند؛ و حق بندگان بر خدا این است کہ کسانی را کہ بہ او شرک



نورزیده‌اند، عذاب ندهد». روایت مسلم.

توحید، نخستین واجب دینی است و شرط ورود به بهشت به شمار می‌رود. توحید یعنی اینکه خداوند متعال را در عبادت یکتا بدانیم و تنها او را پرستیم؛ بدون هیچ شریک. این امر، با اقرار به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (هیچ معبودی به حق جز الله نیست) و «محمّد رسول الله» (محمد فرستاده‌ی خداست) تحقق می‌یابد. خداوند پیامبران را برای توحید فرستاد و تا اینکه مردم را از تاریکی به نور و از بندگی انسان‌ها به بندگی پروردگار انسان‌ها بیرون آورند. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: {وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ} [انبیاء: ۲۵] (ما هیچ پیامبری پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: معبودی به حق جز من نیست، پس فقط مرا پرستید).

شرح حدیث:

معاذ رضی الله عنه می‌گوید: «من ردیف پیامبر صلی الله علیه و آله بر الاغی سوار بودم» در اینجا «ردیف» به کسی گفته می‌شود که پشت سرفرد دیگری سوار بر مرکب است. یعنی معاذ بن جبل



پشت سر پیامبر ﷺ سوار بود.

پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه گفتند: «ای معاذ! آیا می دانی حق خدا بر بندگان چیست و حق بندگان بر خدا چیست؟» حقوق خداوند بر بندگان فراوان است، اما پیامبر ﷺ در این حدیث از معاذ رضی الله عنه درباره‌ی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها پرسید؛ همان حقی که خداوند بندگان را به انجام آن فرمان داده و پیامبران را برای ابلاغ آن فرستاده است. در مقابل، «حق بندگان بر خدا» به معنای پاداش و وعده‌ای است که خداوند به کسانی داده که این حق را ادا کرده‌اند.

معاذ رضی الله عنه در پاسخ گفت: «خدا و پیامبرش داناترند» این پاسخ نشان از ادب صحابه در برابر پیامبر ﷺ دارد که پاسخ را به کسی واگذار می‌کردند که از خودشان داناتر بود.

پیامبر ﷺ فرمودند: «حق خدا بر بندگان این است که او را عبادت کنند و چیزی را شریک او نسازند» این همان اصلی است که خداوند پیامبران را برای آن فرستاد و کتاب‌های آسمانی را برای آن نازل کرد: یعنی خدا را به یگانگی پرستند و هیچ کس و هیچ چیزی را در عبادت با او شریک



نسازند. پس انسان نباید همراه با خدا فرشته‌ای مقرب، پیامبری مرسل، بُتی، قبری، یا هر چیز دیگری را عبادت کند. نباید جز به نام خدا قسم بخورد، نباید جز خدا را بخواند، نباید برای غیر خدا سجده کند یا قربانی دهد، و هیچ‌گونه عبادتی را برای غیر خدا انجام دهد. بلکه تنها و تنها باید خداوند یگانه را بپرستد و شریکی برای او نگیرد. پاداش بندگانی که چنین کنند چیست؟ پیامبر ﷺ در ادامه‌ی حدیث آن را بیان کرده است.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «و حق بندگان بر خدا این است که کسانی را که به او شرک نورزیده‌اند، عذاب ندهد» در این جمله، واژه‌ی «حق» از باب مقابله با جمله‌ی قبلی آمده است. یعنی وقتی پیامبر ﷺ از حق خدا بر بندگان سخن گفت، در مقابل، پاداش بندگان را نیز بیان کرد و آن را «حق» ایشان نامید؛ چون وعده‌ی قطعی خداوند به بندگان موحد است. همان‌گونه که خداوند فرموده است: **{وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ}** [روم: ۴۷]

(و یاری دادن مؤمنان [حق] بر عهده ما است.)

یعنی خداوند یاری مؤمنان را به آنان وعده داده و به سبب



ایمان و یاری آنان نسبت به دین خدا، آن را حقّی برای آنان شمرده است. پس بر یک دعوتگر واجب است که ابتدا مردم را به پرستش خدای یگانه، که هیچ شریکی ندارد، فرا بخواند، پیش از آنکه آنان را به رعایت اخلاق اسلامی، یا برپاداشتن نماز و پرداخت زکات و دیگر احکام فراخواند. پیامبر ﷺ نیز همواره توحید را بر دیگر امور مقدم می‌داشت، چنان که در حدیث آمده است: «همانا خداوند سه چیز را برای شما می‌پسندد و سه چیز را برای شما نمی‌پسندد: می‌پسندد که او را بپرستید و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید، و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید، و نسبت به کسی که خداوند او را زمامدار شما نموده خیرخواه باشید؛ و برای شما نمی‌پسندد: گفت‌وشنود بی‌فایده، پرسشگری زیاد، و تباه کردن مال»^(۱).

پیامبر ﷺ مردم را به توحید دعوت می‌کرد و در این راه تلاش فراوانی می‌نمود، چراکه نجات آنان در گرو همین توحید بود. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است



که: ابوطالب بیمار شد. قریش نزد او آمدند و پیامبر ﷺ نیز نزدش آمد. قریش نزد ابوطالب از پیامبر ﷺ شکایت کردند. ابوطالب به پیامبر گفت: ای پسر برادرم! از قوم خود چه چیزی می خواهی؟ پیامبر ﷺ فرمود: «از آنان تنها یک کلمه می خواهم، که اگر آن را بگویند، همه ی عرب ها از آنان پیروی خواهد کرد و عجم به آنان جزیه خواهد پرداخت». پرسید: آن کلمه چیست؟ فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (هیچ معبودی به حق جز خدا نیست) ^(۱).

همچنین پیامبر ﷺ فرمودند: «هرکس شهادت دهد که معبودی به حق جز خدای یگانه نیست، که شریکی ندارد، و محمد بنده و پیامبر اوست، و عیسی بنده ی خدا و پیامبر او و کلمه ای از سوی اوست که آن را به مریم رساند، و روحی از جانب اوست، و بهشت و دوزخ حق اند، خداوند او را از هر کدام از درهای هشت گانه ی بهشت که بخواهد، وارد می کند» ^(۲).

توحید همان چیزی است که خداوند همه ی امت ها را به آن فرمان داده است، چنان که فرموده است: {وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي

۱- روایت ترمذی.

۲- روایت بخاری و مسلم.



كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ { [نحل: ۳۶]
 (یقیناً ما در هر امتی، پیامبری را [با این پیام] برانگیختیم
 که: «الله یکتا را عبادت کنید و از طاغوت [= معبودان غیر
 الله] دوری کنید).

یک دعوتگر با گروه‌های گوناگونی از مردم سرو کار دارد:
 مسلمانان، اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان)، بت‌پرستان
 و بی‌خدایان. بنابراین دعوت مسلمانان به توحید
 بدین صورت است که باید حرام بودن عبادت قبور، ذبح
 برای اولیا، و قسم خوردن به غیر خدا برایشان توضیح
 داده شود؛ و به آن‌ها گفته شود که این اعمال در مواردی
 ممکن است به شرک اکبر بینجامد، که بزرگ‌ترین گناه نزد
 خداوند است. دعوت اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان)
 بدین صورت است که باید برای آنان روشن شود که غلو و
 افراط در شأن پیامبران جایز نیست، و خداوند نه همسر
 دارد و نه فرزند. و اگر یک یهودی یا مسیحی مسلمان شود
 و به پیامبر ﷺ ایمان آورد، این به معنای کفر ورزیدن به
 موسی یا عیسی نیست، بلکه به معنای ایمان داشتن به
 تمام پیامبران است. چنان‌که در داستانی مشهور آمده
 است: مرد مسلمانی، همراه با یک خاخام یهودی و یک



کشیش مسیحی نزد یکی از پادشاهان حاضر شدند. پادشاه گفت: شما نمایندگان سه دین هستید. می‌خواهم هریک از شما ثابت کند که او و پیروانش وارد بهشت خواهند شد. خام گفت: بگذارید کشیش اول سخن بگوید. کشیش گفت: بلکه مسلمان اول سخن بگوید. مسلمان گفت: ای پادشاه! اگر یهودیان به دلیل ایمان به موسی وارد بهشت می‌شوند، پس ما نیز داخل می‌شویم، چون ما هم به موسی ایمان داریم. و اگر مسیحیان به خاطر ایمان به عیسی وارد بهشت می‌شوند، پس ما نیز داخل می‌شویم، چون ما نیز به عیسی ایمان داریم. ما به خدا و همه‌ی پیامبران او ایمان داریم و میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم. پس اگر قرار است ما وارد بهشت شویم، یهودیان و مسیحیان وارد نمی‌شوند، چون به محمد ﷺ ایمان نیاورده‌اند. و ما چرا پایان یافت.

دل انسان به گونه‌ای سرشته شده که تنها به پرستش پروردگار یگانه تمایل دارد؛ پروردگاری که دل به سوی او پناه می‌برد، او را دوست دارد، او را می‌خواند، به او روی می‌آورد و به او امید می‌بندد. از همین رو، بسیاری از



یهودیان و مسیحیانی که به اسلام وارد می‌شوند و یکتاپرست می‌گردند، آرامش و اطمینانی را در دل خود می‌یابند که پیش از آن هرگز تجربه نکرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: **{الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ}** [انعام: ۸۲] (کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را به [هیچ] ظلمی نیالوده‌اند، آن‌اند که امنیت [و آرامش] دارند و رهیافت‌گانشان). و ظلم در این آیه به معنای شرک است. و نیز خداوند به نقل از پیامبرش یوسف علیه السلام می‌فرماید: **{يَا صَاحِبِيَ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ}** [یوسف: ۳۹] (ای رفقای زندانی من، آیا معبودان پراکنده [و متعدد] بهترند، یا الله یگانه پیروزمند؟)

گروه سوم از مردمی که دعوت‌گر باید درباره‌ی توحید با آن‌ها تعامل کند، مشرکان یا بت‌پرستان‌اند؛

کسانی که بت‌ها را می‌پرستند مانند بوداییان، یا گاو را می‌پرستند مانند هندوها، یا درختان و اشیای دیگر را پرستش می‌کنند. این افراد کتاب آسمانی نازل‌شده‌ای ندارند، حتی اگر تحریف‌شده باشد - مانند اهل کتاب - همچنین پیامبری ندارند که خود را به او منتسب بدانند



- اگرچه از شریعت او منحرف شوند- چنان که در مورد اهل کتاب نیز مشاهده می شود. بنابراین، دعوت گرباید در برخورد با این افراد، شیوه ای سنجیده و مناسب درپیش گیرد. او نباید دعوتش را با دشنام و توهین به معبودان آنان آغاز کند، هرچند آن معبودها تا چه حد باطل باشند. چنان که خداوند فرموده است: **{وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ}** [انعام: ۱۰۸] (و [ای مؤمنان، هرگز] به آنها [=معبودهای باطل] که [مشرکان] به جای الله [به نیایش] می خوانند دشنام ندهید [چرا که] آنان نیز [به ناحق] از روی ستم [و] نادانی به الله دشنام می دهند). بلکه دعوتگر باید: صفات خالق را برایشان بیان کند؛ با استدلال به شگفتی های آفرینش، وجود خداوند را اثبات کند؛ قرآن را برایشان بخواند؛ اگر وجود خداوند را پذیرفتند (که این توحید ربوبیت است)، دعوتگر آنان را به توحید در عبادت (الوهیت) دعوت می کند؛ یعنی اینکه تنها خداوند را پرستند و برای او هیچ شریکی قائل نباشند. سپس از طریق توضیح اسماء و صفات الهی آنان را با خالق یگانه آشنا کند. این، همان روشی است که پیامبر ﷺ به کار می برد. روزی مردی



مشرک نزد پیامبر آمد و گفت: «آیا تو فرستاده‌ی خدا هستی؟ آیا تو محمدی؟» پیامبر ﷺ فرمود: «آری». گفت: «به چه چیزی دعوت می‌کنی؟» فرمود: «دعوت می‌کنم به سوی خدای یگانه؛ کسی که اگر در سختی گرفتار شوی و او را بخوانی، گرفتاری را برطرف می‌کند؛ اگر در سالی قحطی زده او را بخوانی، برایت باران می‌فرستد؛ اگر در بیابانی خشک گم شوی و شترت را گم کنی و او را بخوانی، شترت را به تو بازمی‌گرداند». پس آن مرد اسلام آورد^(۱).

اما در رابطه با دعوت خدانا باوران، دعوتگر باید بداند که بسیاری از کسانی که به الحاد و خدانا باوری روی آورده‌اند، نه همه‌ی آن‌ها، به انگیزه‌ی هوا و هوس و برای رهایی از قیود دینی و تمایل به گناهان، این راه را انتخاب کرده‌اند، نه از روی تفکر و تأمل. چرا که کسی که در آفرینش جهان و مخلوقات تأمل کند، این اندیشه او را به توحید - که با فطرت انسانی سازگار است - رهنمون می‌شود، نه به الحاد، که به انکار خالق می‌انجامد.

به یاد دارم در سال ۱۴۱۹ هجری قمری (مطابق با ۱۹۹۹



میلادی)، میزبان مردی در منزلم بودم که ملحد و پیر و نظریه‌ی تکامل داروین بود^(۱). با آرامش و نرمی، درباره‌ی وجود خالق با او گفت‌وگو کردم. او وجود خالق برای جهان را انکار می‌کرد و می‌گفت: ریشه‌ی انسان ذره‌ای بوده که تحول یافته و به میمون تبدیل شده، سپس میمون تکامل یافته و به انسان رسیده است. من به او گفتم: نقاشی‌ها و نقش‌هایی که در غارها و کوه‌ها و آثار باستانی یافت شده و قدمتی صدها هزار ساله دارند، همه نشان می‌دهند که شکل ظاهری انسان، همانند امروز بوده است. پس چگونه می‌گویی که انسان در گذشته میمون بوده و تکامل یافته است؟ او سکوت کرد، سپس گفت: «اما اصل انسان میمون بوده» گفتم: من که اجدادم میمون نبوده‌اند! نِسب من به حضرت آدم علیه السلام می‌رسد؛ انسانی که خدا با دستان خود او را آفرید.

۱- (نظریه داروین) می‌گوید که انسان و میمون از یک ریشه به وجود آمده‌اند، و اینکه انسان در اصل میمونی بوده که به تدریج تکامل یافته تا به انسان امروزی تبدیل شده است. آنان انکار می‌کنند که خداوند متعال، انسان را به صورت بشری از گل آفریده باشد، و قبول ندارند که خداوند، آدم علیه السلام را انسان کاملی آفرید که نسل بشر از او به وجود آمد. نه، از دیدگاه آن‌ها، ابتدا سلول‌هایی بودند که به تدریج تکامل پیدا کردند، تبدیل به میمون شدند و بعد انسان شدند؛ و حتی معتقدند که انسان نیز در آینده به موجود دیگری تکامل خواهد یافت.



اما درباره‌ی اجداد تو اطلاعی ندارم! درحالی که هر انسانی نَسَب و اجدادش را می‌شناسد. او خشمگین شد و گفت: «گفت‌وگوی ما مؤدبانه باشد، آقای دکتر!» گفتم: «این، نهایت ادب است! مگر تو خودت نگفتی که اصل انسان میمون بوده و تکامل یافته؟» گفت: «بله» گفتم: «پس جدِ دور تو یک میمون بوده» او باز هم عصبانی شد، زیرا طبیعتش این موضوع را نمی‌پذیرفت! و از گفت‌وگوهای متعددی که با ملحدان داشته‌ام، دریافت‌م که: نرمی در برخورد با آنان، تلاوت آیات قرآن، گفت‌وگوی عقلانی، و بیان اعجاز علمی قرآن و سنت، در هدایت آن‌ها به سوی حق و توحید تأثیرگذار است.





خوش رفتاری

عن مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: آخِرُ مَا أَوْصَانِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ وَصَّعْتُ رَجُلِي فِي الْغَرْزِ أَنْ قَالَ: (أَحْسِنُ خُلُقَكَ لِلنَّاسِ يَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ) رَوَاهُ مَالِكٌ فِي الْمَوْطَأِ.

ترجمه:

از معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ روایت است که: آخرین چیزی که پیامبر خدا ﷺ هنگامی که پایم را در رکاب [مركب] گذاشتم به من سفارش کرد، این بود که فرمود: «ای معاذ بن جبل! با مردم خوش رفتاری کن.» روایت مالک در «موطأ».

وقتی اسلام در سرزمین‌های گوناگون گسترش یافت، پیامبر ﷺ برخی از یاران خود را برای دعوت و آموزش مردم به مناطق مختلف فرستاد. صحابه‌ای که پیامبر ﷺ برای این مأموریت‌ها انتخاب می‌کرد، اهل علم و حکمت بودند. یکی از این بزرگان، صحابی جلیل‌القدر، معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ بود که در هجده سالگی اسلام آورد و از پیامبر ﷺ علم و دانش



آموخت و احادیث زیادی را حفظ کرد، تا آنجا که داناترین صحابه در مسائل حلال و حرام شناخته شد. در سال دهم هجرت وقتی معاذ به سی سالگی رسید، پیامبر ﷺ او را چند ماه پیش از وفات خود، به یمن فرستاد. معاذ در آنجا به عنوان دعوتگر، معلم و قاضی ایفای نقش کرد و زکات را نیز جمع‌آوری می‌نمود.

شرح حدیث:

معاذ رضی الله عنه می‌گوید: «آخرین چیزی که پیامبر خدا ﷺ به من سفارش کرد...»، این جمله بیانگر آن است که هر کسی را که پیامبر ﷺ برای کاری (چه جهاد، چه قضاوت، چه تبلیغ دین) می‌فرستاد، نمایندهٔ پیامبر ﷺ و مأمور خاص او بود. به همین خاطر، سفارش‌هایی به او می‌کرد که با نوع مأموریتش هماهنگ باشد. به معاذ نیز سفارش‌هایی در مورد چگونگی قضاوت و روش دعوت مردم نمود.

معاذ رضی الله عنه می‌گوید: «زمانی که پایم را در رکاب گذاشتم...»، یعنی زمانی که بر مرکب سوار شدم و قصد سفر کردم. پیامبر ﷺ در آن لحظه در کنارشتر معاذ پیاده راه



می‌رفت. «غرز» به قسمتی از زین شتر گفته می‌شود که پای سوارکار در آن قرار می‌گیرد.

پیامبر ﷺ خطاب به معاذ رضی الله عنه فرمودند: «ای معاذ بن جبل! با مردم خوش رفتار باش» و در روایتی دیگر آمده: «ای معاذ! تقوای الهی داشته باش و با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن.^(۱)» یعنی با تمام مردم، با نیک رفتاری و خوش برخوردی تعامل کن.

بی‌شک، خوش اخلاقی کلید ورود به دل‌های مردم است. پیامبر ﷺ پیوسته یاران خود را به خوش اخلاقی سفارش می‌کرد. از ابوذر رضی الله عنه نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «در هر جا که هستی از خدا بترس، و بعد از گناه، کار نیکی انجام بده تا آن را پاک کند، و با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن.^(۲)» و زمانی که از پیامبر ﷺ پرسیدند: «چه چیزی بیشتر از همه، مردم را وارد بهشت می‌کند؟» ایشان فرمود: «تقوای الهی و خوش اخلاقی.^(۳)» و خداوند در وصف پیامبرش ﷺ فرمود: **{وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ}** [قلم: ۴] (و همانا تو

۱- روایت ابن عبدالبر در التمهید.

۲- روایت ترمذی.

۳- روایت ترمذی.



دارای اخلاقی بزرگ هستی). اگر مردم، بداخلاقی را از سوی دعوتگر ببینند، از او گریزان می‌شوند و دعوتش را نمی‌پذیرند. به همین خاطر، خداوند به پیامبر ﷺ فرمود:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] ((ای پیامبر، به [برکت] رحمت الهی است که تو با آنان [= اصحاب،] نرم خو [و مهربان] شدی؛ و اگر تندخو و سنگدل بودی، قطعاً از اطرافت پراکنده می‌شدند؛ پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن).

حتی با دشمنان نیز باید خوش رفتار بود، زیرا این اخلاق می‌تواند دشمنی را به دوستی تبدیل کند. چنانکه خداوند فرمود:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴] ((هرگز) نیکی و بدی یکسان نیست. همواره به شیوه‌ای که بهتر است، پاسخ بده که در آن صورت، [خواهی دید] همان کسی که بین تو و او دشمنی بود، همچون دوستی مهربان [و دلسوز] گشته است).



یکی از مهم‌ترین راه‌های تأثیرگذاری دعوت‌گر بر مردم، گشاده‌رویی، بشاش‌بودن و لب‌خند زدن است. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «شما نمی‌توانید مردم را با اموال خود راضی نگه دارید، اما می‌توانید با گشاده‌رویی و خوش اخلاقی، دل‌های آنان را به دست آورید.^(۱)» همچنین از جریر بن عبدالله نقل شده است که: «هرگز پیامبر ﷺ مرا از خود دور نکرد و هرگاه مرا می‌دید، با چهره‌ای خندان به من نگاه می‌کرد.^(۲)» گشاده‌رویی، علاوه بر جذب مردم، اجرو پاداش نیز دارد. لب‌خند تو به روی برادرت صدقه است چنانکه پیامبر ﷺ فرمودند: «هیچ کار خیری را کوچک مشمار، حتی اگر دیدار برادرت با چهره‌ای بشاش باشد.^(۳)» پیامبر بزرگوار ﷺ که نخستین دعوت‌گر بودند، همیشه خوش‌رو و خندان بود، حتی با غیرمسلمانان. روزی عالمی یهودی نزد پیامبر آمد و گفت: «در روز قیامت، خداوند آسمان‌ها را بریک انگشت، زمین‌ها را بریک انگشت، کوه‌ها و درختان را بریک انگشت، آب و خاک را بریک انگشت، و تمامی مخلوقات را نیز بریک انگشت می‌گذارد، سپس آن‌ها را تکان می‌دهد و می‌فرماید:

۱- روایت حاکم.

۲- روایت بخاری و مسلم.

۳- روایت مسلم.



من پادشاهام، من پادشاهام.» پیامبر ﷺ از این سخن خندید، به طوری که دندان‌هایش نمایان شد، از شدت تعجب و تأیید سخنش. سپس این آیه از قرآن را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [زمر: ۶۷] (مشرکان، الله را چنان که سزاوار اوست، ارج نهاده‌اند؛ حال آنکه در روز قیامت، زمین یکسره در قبضه اوست؛ و آسمان‌ها به دست وی درهم‌پیچیده خواهد شد. پاک و منزّه است الله؛ و از چیزهایی که با [وی] شریک می‌سازند، برتر است.)^(۱)

روزی مردی گفت: «خدایا! مرا و محمد را بیمارز و هیچ‌کس دیگر را نیامرز.» پیامبر ﷺ خندید و فرمود: «محدوده‌ای وسیع را کوچک کردی!»^(۲) این نمونه‌ای از لطافت، مهربانی و خوش‌برخوردی ایشان بود که دل‌ها را تسخیر می‌کرد.

یکی از عوامل جذب مردم به سوی دعوت‌گر، نرم‌خویی و مدارا با مردم است. پیامبر ﷺ هرگاه نماز صبح را به پایان

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت ابن‌ماجه.



می‌رساند، خدمتکاران مدینه با ظرف‌هایی از آب نزد ایشان می‌آمدند تا بر آن‌ها دست بکشند (برای تبرک). ایشان دست خود را در آن ظرف‌ها فرو می‌برد، حتی اگر هوا سرد بود، دست خود را در آن فرو می‌برد. برای بهره‌مندی از برکت پیامبر ﷺ این کار را انجام می‌دادند؛ چرا که پیامبر ﷺ نه تندخو و خشن، بلکه نرم‌خو و آسان‌گیر بود. برخورد همراه با ادب و احترام یک دعوتگر با مردم، در شیوهٔ سلام دادن، گوش سپردن به درد دل‌های آنان، و گرم گرفتن با ایشان اگر خسته، درمانده یا اندوهگین باشند از مهم‌ترین راه‌هایی است که می‌تواند دل‌های مردم را با خود همراه سازد. چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: **{وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ}** [فصلت: ۳۵] (این صفات را تنها کسانی به دست می‌آورند که صبر کنند، و این را جز صاحبان بهرهٔ بزرگ نمی‌یابند.) به همین خاطر پیامبر ﷺ فرمودند: «مؤمن با خوش‌اخلاقی، به مقام روزه‌دار شب‌زنده‌دار می‌رسد.»

و همچنین، خوش‌رفتاری با مردم از راه مهربانی با کودکان‌شان و کشیدن دست نوازش بر سرهای آنان، دل‌پدر و مادرها را شاد می‌سازد؛ وقتی پیامبر ﷺ مکه را فتح کرد،



مردم کودکانشان را نزد ایشان آوردند، و ایشان بر سر آنها دست می‌کشید و برایشان دعا می‌کرد.





نرم خویی

عن عائشة رضي الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: (يَا عَائِشَةُ، إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ) رواه مسلم.

ترجمه:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای عایشه، همانا الله نرم خو است و نرم خویی را دوست دارد، و برای نرم خویی پاداشی می دهد که برای خشونت و برای هیچ چیز دیگری نمی دهد.» روایت مسلم.

نرمی در رفتار و گفتار، خوش رفتاری و مدارا، دوری از خشونت و تندخویی، از مهم ترین کلیدهای موفقیت یک دعوتگر برای ورود به ذهن و قلب مخاطبان است. مردم از کسی که تندخو و خشن است بیزارند و با افراد نرم خو و خوش برخورد انس می گیرند. خداوند متعال می فرماید:



{فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ} {آل عمران: ۱۵۹} (ای پیامبر،) به [برکتِ] رحمت الهی است که تو با آنان [= اصحاب،] نرم خو [و مهربان] شدی؛ و اگر تندخو و سنگدل بودی، قطعاً از اطرافت پراکنده می‌شدند.) مردم به سایهٔ رحمت و عفویتی نیاز دارند که با بردباری‌اش آنان را دربرگیرد و از جهل و نادانی‌شان دلگیر نشود.

شرح حدیث:

پیامبر ﷺ خطاب به مادرمان عایشه رضی‌الله‌عنها فرمودند: «ای عایشه، خداوند نرم خو است و نرم‌خویی را دوست دارد» خدای متعال نسبت به بندگان‌ش مهربان و لطیف و رحیم است. او دوست دارد که بندگان‌ش نیز دارای نرم‌خویی، مهربانی و رفتار آسان‌گیر باشند. اگر خداوند کاری را دوست بدارد، بندگان‌ش را به انجام آن فرمان داده و برای انجام آن پاداش می‌دهد. خدای متعال پاک است و جز کار پاک و نیک را دوست ندارد. پس نرمی و مدارا در برخوردها، از مهم‌ترین ابزارهایی است که یک دعوت‌گر می‌تواند از طریق آن بر مردم اثر بگذارد. چنان‌که خداوند



فرموده است: {وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ} [شعراء: ۲۱۵] (و با مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، مهربان [و فروتن] باش).

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «و برای نرم خویی پاداشی می‌دهد که برای خشونت نمی‌دهد» خداوند برای نرمی، پاداش، اجر، توفیق، و سرانجام نیکویی می‌دهد که برای خشونت، سخت‌گیری و تندخویی نمی‌دهد. پیامبر ﷺ فرمودند: «رفق و نرمی در هر چیزی باشد، آن را زیبا می‌کند.»^(۱)

ایشان در ادامه فرمودند: «و برای غیر از آن چنین پاداشی نمی‌دهد» یعنی رفتار غیر از نرم‌خویی مانند عجله، بدگمانی، بی‌تأملی و رفتارهای شتاب‌زده‌ای که انسان در اثر بی‌صبری ممکن است به آن‌ها دچار شود، هیچ‌یک از آن‌ها سرانجام و نتیجه‌ای مانند نرمی ندارند.

پیامبر ﷺ با همه افراد با نرمی برخورد می‌کرد، زیرا هیچ دلی از گرایش به خیر و پاکی خالی نیست. روزی جوانی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! اجازه بده



زنا کنم! مردم از اطراف به او حمله کردند و او را سرزنش کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «نزدیک بیا» جوان نزدیک شد و نشست.

پیامبر ﷺ فرمودند: «آیا دوست داری کسی با مادرت چنین کند؟» گفت: نه به خدا سوگند، فدای تو شوم! فرمود: «مردم هم چنین چیزی را برای مادرانشان نمی‌پسندند. آیا برای دختری می‌پسندی؟» گفت: نه به خدا! فرمود: «مردم هم برای دخترانشان نمی‌خواهند. آیا برای خواهرت می‌پسندی؟» گفت: نه، هرگز، فدایت شوم. فرمود: «همچنین برای عمه و خاله‌ات؟» جوان در همه موارد پاسخ داد: فدایت شوم، نه، به خدا سوگند نمی‌خواهم. در پایان، جوان گفت: ای رسول خدا! دعا کن خداوند قلب مرا پاک کند. پیامبر ﷺ دست بر سینه‌اش گذاشت و فرمود: «خدایا! گناهش را ببخش، قلبش را پاک گردان، و شرمگاهش را پاک بدار» پس از آن، این جوان دیگر به چیزی (حرام) حتی نگاه هم نمی‌کرد^(۱). این نرمی و حکمت پیامبر ﷺ در برابر جوانی که دلش به شهوتی آلوده شده بود، باعث شد که



نگاهش به زندگی عوض شود و کنترل شهوت را بیاموزد. حال تصور کن جوانی بگوید: «کاش شراب حلال بود» یا بلند بگوید: «کاش زنا حلال بود»... در چنین مواردی با بندگان خدا با نرمی و مهربانی رفتار کن. امروزه شهوات فراوان اند.

در تاریخ آمده است: محمد بن عبدالله بن عائشه شبی از مسجد خارج شد و به سوی منزلش می‌رفت. در راه با مردی از قریش روبرو شد که مست بود و زنی را گرفته و به زور می‌کشید. زن فریاد زد و مردم جمع شدند و شروع به زدن مرد کردند. ابن عائشه به مردم گفت: «از او دور شوید» و سپس مرد مست را گرفت و گفت: «با من بیا» او را به منزل برد و به یکی از خدمتکارانش گفت: «بگذار بخواهد، وقتی از مستی به هوش آمد، آنچه را که در خیابان انجام داده و رفتاری که با مردم داشته، برایش بگو. نگذار برود تا نزد من بیاید». وقتی مرد مست به هوش آمد، خدمتکار آنچه را که اتفاق افتاده بود برایش بازگو کرد. مرد بسیار خجالت کشید و خواست به خانه‌اش برود، اما خدمتکار گفت: «سرورم دستور داده تو را نزدش ببرم» مرد نزد ابن عائشه رفت. ایشان به او گفت: «آیا شرم نمی‌کنی؟ آیا از شرافتت، از فرزندان خجالت نمی‌کشی؟ از خدا بترس و آنچه را که



می‌کنی، رها کن» مرد شروع به گریه کرد و سرش را پایین انداخت، سپس گفت: «با خدا عهده‌ی می‌بندم که خدا در قیامت از من درباره‌اش پیرسد، که دیگر نه شراب می‌نوشم و نه به کارهای گذشته‌ام باز می‌گردم. من توبه کرده‌ام.» ابن عائشه گفت: «آفرین، آفرین» پس از آن، آن مرد همیشه همراه ابن عائشه می‌ماند و از او حدیث می‌آموخت.

و «چون سخن از چیزی رفت، همانند آن نیز به یاد می‌آید»، این سخن مرا به یاد واقعه‌ای انداخت که در سال ۱۴۲۳ هجری - ۲۰۰۳ میلادی در یکی از کشورهای عربی برایم رخ داد. شبی دیروقت به هتلی که در آن اقامت داشتم برگشتم. کنار آسانسور ایستاده بودم و منتظر بودم در آن باز شود تا به اتاقم بروم. وقتی در آسانسور باز شد، جوانی حدوداً بیست‌ساله بیرون آمد. پیراهنی سفید و شلوار جین آبی به تن داشت. بوی شراب از او به مشام می‌رسید، و آن قدر مست بود که در شلوارش ادرار کرده بود و جای ادرار کاملاً مشخص بود. در حالی که در راه رفتن تلوتلو می‌خورد، از آسانسور بیرون آمد. می‌خواستم او را نصیحتی کوتاه کنم، اما هوشش با او نبود. به آرامی به او سلام کردم و با نرمی از کنارش گذشتم و به سمت آسانسور رفتم. ناگهان



آن جوان برگشت و با صدایی بریده‌بریده گفت: «تو، تو عریفی هستی؟» و به سمت من آمد و با من دست داد. گفتم: «بله، خوش آمدی پسر» با شدت من را در آغوش گرفت، پیشانی‌ام را بوسید، و درحالی که نمی‌توانست تعادلش را حفظ کند، گفت: «به خدا قسم، من به خاطر خدا دوستت دارم!»

دستم را گرفت و مرا از آسانسور بیرون کشید و گفت: «امشب شام میهمان من باش» گفتم: «ممنونم پسر، خیلی دیر وقت است. شماره‌ات را بده تا فردا با تو تماس بگیرم.» قصد داشتم روز بعد با او تماس بگیرم و با مهربانی او را نصیحت کنم. اما آن جوان از دادن شماره تلفنش خودداری کرد، و با اصرار فراوان می‌گفت که باید همان شب شام میهمان او باشم و مرا به خداوند سوگند می‌داد. درحالی که من با مهربانی عذرخواهی می‌کردم و تلاش می‌کردم از او جدا شوم، اما او رهايم نمی‌کرد و مدام می‌گفت: «به خدا قسم، امشب باید با من شام بخوری!» گفتم: «پسر، از نیمه‌شب گذشته و من شام خورده‌ام» گفت: «حتی اگر شام خورده‌ای، باز هم باید با من شام بخوری. من تو را به خاطر خدا دوست دارم!» محبت



خالصانه‌اش مرا تحت تأثیر قرار داد، اما عقلش یاری فهم نصیحت را نمی‌داد، و از دادن شماره تلفنش امتناع می‌کرد. با نهایت نرمی با او صحبت کردم و از او خواستم شماره‌اش را به من بدهد، اما باز هم نپذیرفت. حدود ربع ساعت گذشت و من همچنان تلاش می‌کردم از او جدا شوم، اما او دست از من برنمی‌داشت. در این هنگام یکی از نیروهای انتظامی هتل ما را دید. به نظر می‌رسید با چنین صحنه‌هایی آشناست. جلو آمد و با نرمی از جوان پرسید که ماشینش کجاست و کجا پارک کرده است، و با او گرم گرفت تا حواسش پرت شود. سپس به من با اشاره چشم فهماند که از آنجا بروم. من هم از فرصت استفاده کرده و آنجا را ترک کردم. با این حال، هنوز هم جمله‌ای که آن جوان با آن صحبتش را شروع کرد، در گوشم طنین‌انداز است: «به خدا قسم، من تو را به خاطر خدا دوست دارم!»

مقصود این است که مردم، حتی اگر ظاهراً در شهوت‌پرستی غرق شده باشند و گناه مرتکب شوند، فطرت نیکی در دل‌هایشان زنده است. ممکن است کسی که در حال ارتکاب گناه است، دلسوزانه عاشق کسی باشد که او را نصیحت می‌کند. پس وظیفه ما این است که با



خوش رفتاری، او را به سوی خیر و صلاح دعوت کنیم.

دعوتگر اول، پیامبر بزرگوار ما ﷺ، در نصیحت‌ها و راهنمایی‌های خود، همواره با نرمی رفتار می‌کرد. در حجّ وداع، ایشان، در مسیر حرکت از مشعر الحرام (مزدلفه) به سمت منی فضل بن عباس رضی الله عنهما را پشت سر خود سوار کرد^(۱). فضل جوانی خوش قیافه و سفیدچهره با موهایی زیبا بود. در مسیر، گروهی از زنان و دختران حاجی که سوار بر شتر بودند، از کنار آن‌ها عبور کردند. فضل به آن زنان نگاه کرد. پیامبر ﷺ با دست خود صورت فضل را گرفت و مانع نگاه کردن او شد. اما فضل از سمت دیگر صورتش را چرخاند و دوباره به آن‌ها نگاه کرد. پیامبر باز دست خود را از آن سمت دیگر بر صورت او گذاشت تا نگاهی را از زنان بازگرداند^(۲)، و همه این‌ها را با نرمی و آرامش انجام داد.

اما گاهی اوقات، دعوتگر نیز ممکن است نیازمند قاطعیت و سرزنش باشد. چنان‌که از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده: پیامبر خدا ﷺ شبی نزد من و فاطمه آمد و ما را برای نماز بیدار کرد، سپس به خانه‌اش برگشت و

۱- او را پشت سر خود بر شتر سوار کرد.

۲- روایت مسلم.



بخشی از شب را نماز خواند. چون صدایی از ما نشنید، دوباره برگشت و ما را بیدار کرد و گفت: «برخیزید و نماز بخوانید.» من نشستم و درحالی که چشمانم را می‌مالیدم، گفتم: «به خدا سوگند، ما فقط همان نمازی را می‌خوانیم که برایمان واجب شده باشد؛ جان ما در دست خداست، هرگاه بخواهد ما را بیدار می‌کند.» پیامبر خدا ﷺ برگشت، درحالی که با دستش بر ران خود می‌زد و می‌گفت: «نماز نمی‌خوانیم مگر آنچه برایمان واجب شده؟! نماز نمی‌خوانیم مگر آنچه برایمان واجب شده؟! و انسان بیش از هر چیز، بسیار جدال‌گراست.^(۱)» پیامبر ﷺ همچنین گاهی از روش کنایه و اشاره برای رساندن نصیحت با نرمی استفاده می‌کرد. چنان که جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ آمدم تا درخواستی دربارهٔ بدهی پدرم بکنم. در زدم. پیامبر فرمود: «کیست؟» گفتم: «من هستم.» پیامبر ﷺ فرمود: «من هستم؟ من هستم؟!» گویا از این پاسخ ناخشنود بود^(۲). زیرا کسی که در می‌زند، باید نامش را بگوید؛ چرا که صاحب‌خانه هدفش این است که

۱- روایت بخاری و مسلم و دیگران، و این لفظ نسائی است.

۲- روایت بخاری و مسلم.



بداند چه کسی پشت در است.

از نشانه‌های نرمی، آن است که دعوتگر پیش از نصیحت، از فرد تعریف و تمجید کند. چنان‌که خُریم بن فاتک اسدی رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «چه مرد خوبی هستی، ای خُریم، اگر دو ویژگی در تو نبود!» خُریم گفت: «یکی کافی‌ست! آن دو ویژگی کدام‌اند ای رسول خدا؟» پیامبر فرمود: «آویزان بودن لباس (زیرمچ‌پا)، و بلند گذاشتن موی سرت.» خُریم گفت: «به خدا سوگند، دیگر آن دو کار را انجام نخواهم داد.»^(۱) این روش حکیمانه باعث شد که خُریم بن فاتک با سوگند مؤکد اعلام کند آن دو ویژگی ناپسند را ترک می‌کند، تا به جایگاه والایی که پیامبر صلی الله علیه و آله برایش توصیف کرده بود، برسد.

تمجید همراه با نرمی تأثیر شگرفی بر دل‌ها دارد، به‌ویژه اگر دعوتگر آن را هوشمندانه به‌کار گیرد، خصوصاً در برابر جوانان، چراکه آنان نیازمند احترام، پذیرش اجتماعی و حس ارزشمندی هستند. تمجید از آنان و یاد کردن از نکات مثبتشان، این نیاز روحی را پاسخ می‌دهد. نمونه‌ای از این



رفتار، در برخورد پیامبر ﷺ با عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دیده می‌شود: عبدالله بن عمر می‌گوید: در زمان پیامبر خدا ﷺ، هر کس خوابی می‌دید، برای پیامبر ﷺ تعریف می‌کرد. من نیز آرزو داشتم خوابی ببینم تا برای ایشان بازگو کنم. شبی در خواب دیدم دو فرشته مرا گرفتند و به سوی آتش بردند. آن آتش همچون چاهی پیچیده و دربرگرفته شده بود، و دو شاخ داشت. در آن آتش افرادی را دیدم که می‌شناختم. شروع کردم به گفتن: «به خدا پناه می‌برم از آتش! به خدا پناه می‌برم از آتش!» ناگهان فرشته‌ای دیگر آمد و گفت: «نترس!» عبدالله بن عمر بیدار شد. از آنجایی که به سبب سن کمش از بازگو کردن خوابش به پیامبر ﷺ شرم داشت، نزد خواهرش ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها رفت و خوابش را برای او تعریف کرد. حفصه آن خواب را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد. پیامبر ﷺ نیز نصیحتی نرم و مهربانانه فرمود که اثری بزرگ در زندگی عبدالله بن عمر داشت. ایشان فرمودند: «چه مرد خوبی است عبدالله، اگر شب‌ها نماز بخواند!» با این سخن، پیامبر در واقع او را ستود و تلویحاً گفت: اگر این کار را نیز انجام دهد، جایگاهش بالاتر می‌رود. از آن پس، عبدالله بن عمر



شب‌ها را بسیار کم می‌خواهید و بیشتر شب را به عبادت می‌پرداخت^(۱).

منظور این است که اخلاق نیکو، نرمی، مهربانی، گشاده‌رویی، تواضع و ملاطفت تأثیری عمیق در موفقیت دعوت‌گرو پذیرفته‌شدن او نزد مردم دارد. این صفات، درهای دل‌ها را می‌گشاید و زمینه‌ساز پذیرش سخن حق می‌شود.

۱- روایت بخاری و مسلم.



صبر بر بلا و مصیبت

عن سعد بن أبي وقاصٍ رضی اللہ عنہ قال: سئل النبي ﷺ: أيُّ النَّاسِ أشدُّ بلاءً؟ قال: (الأنبياءُ، ثم الأُمَمَلُ فالأُمَمَلُ، يُبتلى الرجلُ على حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ صَلَابَةٌ زِيدَ صَلَابَتُهُ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ خُفِّفَ عَنْهُ، وَلَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَمْشِيَ عَلَى الْأَرْضِ مَا لَهُ خَطِيئَةٌ) رواه أحمد

ترجمه:

از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ روایت شده است که: از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: چه کسانی بیش از دیگران دچار سختی و بلا می‌شوند؟ ایشان فرمود: «پیامبران، سپس کسانی که در دینداری شبیه‌تر به آنان‌اند، و بعد از آنان کسانی که در مرتبه‌های پایین‌تر هستند. انسان به اندازه دینداری‌اش گرفتار بلا می‌شود. اگر در دینداری‌اش

استواری و پایداری باشد، بلای او سخت‌تر می‌شود، و اگر دینداری‌اش سست باشد، بلا بر او سبک‌تر می‌گردد. و همچنان بنده گرفتار بلا خواهد بود تا اینکه بر روی زمین راه برود درحالی‌که دیگر هیچ گناهی بر او نمانده است.»
 روایت احمد.

هیچ راهی که انسان در زندگی در پیش بگیرد، بدون مانع نیست؛ چه راه نیکی و دعوت باشد، چه راه فساد و بدی، یا مسیر کسب روزی، تجارت و... زندگی با بلا و گرفتاری آمیخته است. در این حدیث، سعد از پیامبر ﷺ دربارهٔ کسانی پرسید که بیشترین رنج و گرفتاری را در زندگی متحمل می‌شوند.

شرح حدیث:

از پیامبر ﷺ پرسیده شد: «چه کسانی بیش از دیگران دچار سختی و بلا می‌شوند؟» ایشان فرمود: «پیامبران» چرا که دنیا خالی از رنج و مشکل و گرفتاری‌هایی نیست که بنده به آن دچار می‌شود. پیامبر ﷺ بیان کرد که پیامبران بیش از همه درگیر بلا هستند، زیرا آن‌ها با ایمان‌ترین، صالح‌ترین



بندگان خدا هستند و بیشتر اجر و پاداش را دارند، بنابراین خداوند آن‌ها را می‌آزماید تا پاداش و مقامشان را بالا ببرد.

سپس فرمود: «بعد از آن‌ها کسانی که شبیه‌ترند، سپس دیگران به ترتیب» یعنی در مرتبه بعد از پیامبران، علما، دعوتگران و نیکوکاران هستند، زیرا آن‌ها در مسیر پیامبران در علم، عبادت و دعوت حرکت می‌کنند.

سپس فرمود: «هر کس بر اساس دینش دچار بلا می‌شود». یعنی مردم به اندازه قوت یا ضعف دینداری‌شان دچار بلا می‌شوند. کسی که دیندارتر است و ایمانش قوی‌تر، بیشتر آزمایش می‌شود تا پاداشش بیشتر گردد و درجه‌اش بالا برود.

در ادامه فرمود: «اگر دینداری‌اش استوار بود، بلایش سخت‌تر می‌شود» یعنی اگر ایمان و دیانت انسان قوی باشد، بلا نیز سخت‌تر خواهد شد و این بلا باعث می‌شود دین او محکم‌تر و استوارتر گردد.

سپس فرمود: «اگر دینداری‌اش سست بود، بلایش سبک‌تر می‌شود» یعنی اگر ایمان فرد ضعیف باشد، خداوند به اندازه توانش او را گرفتار می‌کند و بلا را سبک‌تر قرار

می‌دهد.

در ادامه فرمودند: «و بنده همچنان گرفتار بلا می‌شود تا جایی که بر زمین راه می‌رود در حالی که دیگر هیچ گناهی ندارد.» یعنی گرفتاری‌ها و بلاها باعث می‌شوند که گناهان انسان یکی یکی پاک شوند؛ ممکن است خود انسان دچار بیماری و اندوه شود، و یا با بیماری و یا نافرمانی فرزندانش مبتلا شود و یا مال و تجارتش را از دست دهد و یا در آن متحمل خسارت شود و یا غیره. هرگاه مؤمن به بلایی دچار شود، خداوند از گناهان او می‌کاهد تا آنجا که پاک شود و بدون حتی یک گناه بر زمین راه می‌رود، چرا که خداوند گناهان او را به وسیله آن بلا پاک کرده است.

این حدیث به این معنا نیست که کسی که گرفتار بلا نیست، حتماً ایمانش ضعیف است یا در عمل و دعوتش دچار ضعف است؛ نه، بلکه خداوند گاهی انسان را با نعمت و آسایش می‌آزماید تا ببیند آیا در حال راحتی هم شکرگزار و ثابت‌قدم باقی می‌ماند یا نه. چنان که خداوند فرمود: **{وَبَلَّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً}** [انبیاء: ۳۵] (و [ای مردم]، شما را با بدی و نیکی می‌آزماییم). بسیاری از مردم بر بیماری و فقر صبر می‌کنند اما وقتی در سلامتی و ثروت می‌افتند، طغیان



می‌کنند. گرچه مؤمن باید در بلا احتساب و صبر داشته باشد، ولی وظیفه دارد برای رفع بلا تلاش کند، و نباید خودش را در معرض بلا قرار دهد. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «ای مردم! دیدار با دشمن را آرزو نکنید، بلکه از خداوند عافیت بخواهید، و اگر با دشمن روبه‌رو شدید، صبر کنید.»^(۱) پس باید از بلا دوری کرد و خود را در معرض آن قرار نداد، اما اگر گرفتار آن شدی، صبر کن. پیامبر ﷺ فرمود: «هر کسی صدای دجال را شنید، باید از او دوری کند؛ زیرا ممکن است کسی گمان کند ایمان دارد ولی دجال او را به واسطه شبهه‌ها فریب دهد و به دنبال او برود.»^(۲) بیان حق همواره وظیفه دعوتگر است، اما گاهی مصلحت اقتضا می‌کند که انسان بخشی از حق را بگوید یا به وقت مناسب آن را بیان کند، تا خودش در معرض آسیب و ضرر قرار نگیرد. زیرا ممکن است با گفتن حق به صورت کامل، دچار آزار و اذیتی شود که توان تحملش را ندارد. در چنین مواردی، دعوتگر می‌تواند رو به تأویل آورد یا سخنان کلی بگوید تا در امان باشد. همان‌طور که در فتنه «مخلوق بودن قرآن»، برخی از علما برای حفظ جان‌شان از تعبیرات مبهم استفاده کردند و سخنانی کلی گفتند که

۱- روایت احمد.

۲- روایت ابوداود.

معانی متعددی از آن برداشت می‌شد برای اینکه در امان بمانند. مثلاً وقتی از یکی از آن‌ها پرسیدند: قرآن مخلوق است یا کلام خدا؟ با انگشتانش اشاره کرد و گفت: «تورات، انجیل، قرآن، زبور و صحف ابراهیم و موسی، این‌ها همه مخلوق‌اند.» او به انگشتانش اشاره می‌کرد، نه به کتاب‌ها. مخاطبانش گمان کردند منظورش کتاب‌هاست، درحالی‌که قصدش اشاره به انگشتانش بود. این کار را از ترس مرگ یا زندان و شکنجه انجام داد.

اما امام احمد بن حنبل چنین نکرد؛ او حق را علنی گفت، زیرا می‌دانست که همه چشم‌ها به اوست و اگر سکوت کند، حقیقت می‌میرد. پس شجاعانه گفت: قرآن کلام خداست و مخلوق نیست، و در راه این عقیده، شکنجه شد و ایستادگی کرد. مردم متفاوت‌اند؛ بعضی از راه رخصت می‌روند و برخی راه عزیمت (راه سخت‌تر و پاداش بیشتر). اما باید دانست که بیان حق با نرمی و مهربانی بهتر اثر دارد. لزومی ندارد دعوتگر حق را همراه با خشونت بیان کند. آنگاه که موسی خواست به نزد فرعون برود خداوند به او فرمود: **{فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى}** [طه: ۴۴] «با او به نرمی سخن بگویند، شاید پند گیرد یا بترسد.» پس دعوتگر باید حق را با لطافت، محبت



و حکمت بیان کند.

اگر یکی از برادران دعوتگر دچار بلا شد - مانند فقر، از هم پاشیدن خانواده، بیماری یا گرفتاری دیگر - بر سایر دعوتگران لازم است که به او کمک کنند، دردش را سبک یا رفع کنند، همان طور که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس گره‌ای از کار مؤمنی در دنیا باز کند، خداوند گرهی از کارهای آخرت او را باز خواهد کرد. و خداوند تا زمانی که بنده در کمک برادرش است، در کمک اوست.»^(۱)

همچنین بر دعوتگر لازم است که اگر دچار بلا شد، با صبر و شجاعت با آن روبه‌رو شود. پیامبر ﷺ فرمود: «مؤمن قوی بهتر و محبوب‌تر نزد خداست از مؤمن ضعیف؛ و در هر دو خیر است. بر آنچه برایت سود دارد حریص باش، و از خدا کمک بخواه، و ناتوان مباش.»^(۲) و از چیزهایی که در دل انسان شجاعت و استقامت می‌کارد، ارتباط قوی با خدا، اخلاص، و توکل بر خداست.

پیامبر ﷺ همواره این دعا را بر زبان جاری می‌ساخت:

۱- روایت مسلم.

۲- روایت مسلم.

«خداایا! از ترس و بزدلی به تو پناه می‌برم»^(۱).



۱- روایت بخاری.



انتخاب زمان و شرایط مناسب برای دعوت

عن عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ قال: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ، مَخَافَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا) رواه البخاري.
ترجمہ:

از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است کہ: «رسول خدا صَلَّى اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم گاہ گاہ ما را موعظه می کرد، از ترس اینکه دچار ملال و خستگی شویم.» روایت بخاری.

میانہ روی در موعظه کردن مردم از نشانه های حکمت در دعوت به سوی خدا است؛ زیرا طبیعت انسان به گونه ای است کہ از چیزی کہ به طور دائم تکرار شود، حتی اگر محبوبش باشد، خسته می شود. در حالی کہ محبوب ترین اعمال نزد خداوند، آن هایی هستند کہ مداوم انجام شوند، هر چند اندک باشند.

شرح حدیث:

عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: «پیامبر صَلَّى اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم گاہ گاہ ما را موعظه می کرد.»



پیامبر ﷺ حکیم‌ترین انسان‌ها در دعوتگری و آشناترین آنان با روح و روان انسان‌ها و اسرار درونی‌شان بود؛ او به خوبی می‌دانست چه چیزی دل‌ها را جذب می‌کند و چه چیزی آن‌ها را می‌رماند. از همین رو، در همه اوقات یارانش را با موعظه و یادآوری بهشت و دوزخ و دیدار با خدا اندرز نمی‌داد، بلکه در زمان‌هایی خاص آنان را پند می‌داد؛ یعنی در میان اوقات، گهگاهی آن‌ها را نصیحت می‌کرد و بارها نیز خاموش می‌ماند تا از موعظه، دل‌زده نشوند و دل‌هایشان همواره مشتاق شنیدن پند و اندرز بماند. این سبک رفتاری، خاص موعظه‌ها و سخنانی است که با تحریک احساسات و دل‌ها سر و کار دارد. اما در مورد آموزش و تعلیم احکام شرعی، فقه، حدیث و ﷺ، این قاعده صدق نمی‌کند. می‌توان در روز یا هفته چندین جلسه آموزشی داشت، چون هدف آن موعظه نیست. پیامبر ﷺ نیز این‌گونه بود؛ هر زمان برای آموزش یا پاسخ به پرسش‌ها آماده بود، و اصحاب هم همین روش را داشتند. در هر زمانی برای شنیدن سخنان پیامبر ﷺ و آموزش‌های ایشان می‌نشستند.

در ادامه می‌گوید: «از ترس خسته شدن ما» یعنی پیامبر



ﷺ از این بیم داشت که اگر موعظه‌ها زیاد و پی‌درپی شود، ما از آن خسته شویم و اشتیاقمان از بین برود.

بنابراین دعوت‌گر باید زمان مناسب را برای موعظه، آموزش و نصیحت انتخاب کند. لازم نیست همه نشست‌ها و جلسات فقط به وعظ و آموزش اختصاص یابد. دعوت‌گر می‌تواند برخی از جلسات را به سخنان عادی اختصاص دهد، او یک انسان اجتماعی است و می‌تواند در مجالس عمومی مردم حاضر شود، با آن‌ها بنشیند و بدون آنکه الزاماً پندی بدهد یا نکته‌ای علمی بیان کند، فقط حضور یابد، به شرطی که گفتار و کردار گناهی در میان نباشد. از جابر بن سمره رضی الله عنه پرسیده شد: آیا با پیامبر ﷺ هم‌نشینی می‌کردی؟ گفت: آری، بسیار زیاد. پیامبر ﷺ پس از نماز صبح در جای خود می‌نشست تا خورشید طلوع کند. سپس برمی‌خاست. در این فاصله مردم با او گفت‌وگو می‌کردند، درباره مسائل دوران جاهلیت حرف می‌زدند و می‌خندیدند، و پیامبر ﷺ تبسم می‌فرمود^(۱).

سنت پیامبر ﷺ بهترین روش است: همه زمان‌ها و



شرایط، برای موعظه دادن و نصیحت کردن مناسب نیستند. اگر مردم در مجلسی سرگرم بحث دربارهٔ یک مسئلهٔ مهم (مانند تصمیمات دولتی یا مشکلات معیشتی) هستند و با شور و حرارت حرف می‌زنند، نباید صحبتشان را قطع کرد و ناگهان شروع به موعظه کرد؛ چون ذهن و دلشان آمادهٔ شنیدن نیست. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «اگر به مردمی که در حال صحبت‌اند بگویی: سکوت کنید! کار بیهودی‌ای برای خود کرده‌ای.»^(۱) یعنی نباید آنان را به زور به سکوت وادار کرد، بلکه باید صبر کرد تا سخنشان پایان یابد یا از شدت بحث کاسته شود، آنگاه سخن را آغاز کرد.

دعوتگر اگر در مجلسی عمومی سخن می‌گوید، باید دقت کند که آیا مردم مشتاق شنیدن هستند یا نه؟ بداند چه وقت باید سخنش را به پایان برساند و چه وقت صحبت را کوتاه کند، چه وقت ادامه دهد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «برای مردم وقتی سخن بگو که دل‌هایشان به‌سوی تو گرایش دارد؛ اگر از تو روی گردانند، سخن نگو.» گفتند: نشانه‌اش چیست؟ گفت: اگر با دقت به تو نگاه



کنند، یعنی دل‌هایشان همراه توست؛ و اگر برخی به دیگری تکیه دادند، یعنی دل‌هایشان از تو دور شده، پس با آن‌ها سخن مگو^(۱). دعوتگر باید شرایط و فضای مخاطب را در نظر بگیرد؛ سخنی که در جشن عروسی گفته می‌شود، از نظر محتوا و لحن، باید با سخنی که در مجلس تعزیه گفته می‌شود، متفاوت باشد. در مراسم شادی می‌توان لطیفه گفت و لبخند زد، ولی در عزاداری اینگونه نیست.

و دعوتگر باید زمانِ نشاط و آمادگی مردم را برای آموزش و موعظه انتخاب کند، و موعظه‌اش را به گونه‌ای جذاب و دل‌نشین ارائه دهد تا مردم با اشتیاق به شنیدن آن روی آورند.

گاهی دعوتگر در مجلسی حضور دارد و یکی از حاضران از او می‌خواهد که حدیثی بگوید یا آیه‌ای را تفسیر کند. در اینجا دعوتگر باید ابتدا از صاحب‌خانه اجازه بگیرد، و سپس خودش سود و زیان آن سخن را سبک‌سنگین کند؛ چون مردم غالباً از روی احساسات درخواست می‌کنند و فهم و نیت آن‌ها با یکدیگر فرق دارد. ممکن است کسی از دعوتگر



بخواهد در مورد موضوعی خاص سخن بگوید، ولی هدفش ایجاد فشار یا خجالت برای شخص دیگری در مجلس باشد. مثلاً فردی که به سرقت متهم شده و در مجلس حاضر است، و شخص دیگری از دعوتگر می‌خواهد دربارهٔ «حرمت دزدی» سخن بگوید. دعوتگر نیز از روی حسن نیت صحبت می‌کند، اما مردم نگاه‌ها را به سمت آن شخص می‌برند و پیچ‌ها آغاز می‌شود، در حالی که او از پشت پردهٔ ماجرا خبر ندارد. پس دعوتگر باید هوشیار و زیرک باشد؛ و خداوند فرموده است: **{وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا}** [بقره: ۲۶۹] (و بی‌تردید، به هر کس حکمت داده شود، یقیناً خیر فراوانی [به او] عطا شده است).

اگر دعوتگر در مجلس میهمانی عروسی، یا تفریح و دورهمی حضور دارد، که مردم برای گفتگو و تفریح گرد هم آمده‌اند، نباید موعظه را طولانی کند؛ بلکه باید سخن را کوتاه و مختصر بیان کند. اما اگر مجلس، یک کلاس علمی، یا سخنرانی رسمی است، آن‌گاه زمان مشخصی دارد که دعوتگر و حاضران از قبل آن را می‌دانند، و باید به همان زمان پایبند باشد.



دعوتگر باید به سطح فهم و درک مخاطبان توجه کند. اگر در جمع افرادی حضور دارد که ممکن است سخنانش را اشتباه بفهمند یا اشتباه بازگو کنند، بهتر است یا اصلاً سخن نگوید، یا موضوعی را انتخاب کند که احتمال سوءتفاهم نداشته باشد، مانند: تفسیر سوره کوثر، یا بیان فضیلت ذکر خدا و همانند آن، در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه در موسم حج، عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: در خانه عبدالرحمن بن عوف در «منا» برای مهاجران قرآن می‌خواندم که او از دیدار عمر رضی الله عنه در آخرین حش بازگشت و گفت: امروز مردی نزد عمر آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان! نظرت درباره فلانی چیست؟ او می‌گوید: «اگر عمر بمیرد، من با فلانی بیعت می‌کنم. به خدا سوگند، بیعت ابوبکر یک تصمیم ناگهانی بود که اتفاق افتاد و پذیرفته شد.» عمر با شنیدن این سخن عصبانی شد و گفت: «ان شاء الله، شامگاه در میان مردم سخن خواهم گفت و کسانی را که قصد مصادره امور مسلمانان را دارند، هشدار خواهم داد.» عبدالرحمن بن عوف گفت: «ای امیر مؤمنان! این کار را نکن! زیرا در این موسم حج، جمعیتی از مردم ساده و عوام حضور دارند که سخنان تو را درست درک



نمی‌کنند و ممکن است حرفت را تحریف کنند. صبور باش تا به مدینه بازگردیم، که شهر هجرت و سنت است؛ آنجا اهل علم و بزرگان حضور دارند، و تو می‌توانی با اطمینان سخن بگویی. آنان نیز حرفت را به درستی درک می‌کنند و در جای خودش نقل خواهند کرد». عمر گفت: «به خدا سوگند، ان‌شاءالله اولین مجلسی که در مدینه داشته باشم، این سخن را خواهم گفت.» ابن عباس می‌گوید: وقتی ماه ذوالحجه به پایان رسید و ما به مدینه برگشتیم، در جمعه اول، وقتی که مؤذن سکوت کرد، عمر بر منبر رفت، و پس از اذان، حمد و ثنای خدا را گفت، سپس گفت: «ای مردم! سخنی با شما دارم که گویا تقدیر است امروز بر زبان آورم، شاید پایان عمرم باشد. هر کس آن را فهمید، در هر جا که رفت، نقل کند؛ و هر که ترسید آن را خوب نفهمیده باشد، حق ندارد چیزی از طرف من به دروغ نقل کند...» این ماجرا نشان‌دهنده حکمت و دوراندیشی عمر رضی الله عنه است؛ او دانست که نوع مخاطبانی که در حج حضور داشتند، برای شنیدن آن موضوع حساس مناسب نبودند؛ پس تا رسیدن به مدینه و دیدار با اهل علم و بصیرت صبر کرد، تا حرف خود را در جای مناسبش بیان کند.



توجه به ظاهر و بوی خوش



عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: (إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ) رواه مسلم.

ترجمه:

از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.»
روایت مسلم.

ظاهر آراسته انسان، لباس مرتب، نظم و هماهنگی در پوشش، و خوش بویی او، پیامی زیبا و روشن برای هر کسی است که با او روبه‌رو می‌شود. این ظاهر دل‌نشین، پذیرش دعوت او را آسان‌تر کرده و رساندن پیامش را مؤثرتر می‌سازد.



شرح حدیث:

عبارت «خداوند زیباست»: یعنی پروردگار ما، ذاتاً و در صفات، نام‌ها و افعال خود زیبا و نیکوست.

و در جمله «زیبایی را دوست دارد» آمده است که خداوند، هر چیز نیکو و زیبا را دوست دارد؛ بنابراین، ظاهر آراسته و نظافت بدن و لباس، از زیبایی‌هایی هستند که خداوند آن‌ها را می‌پسندد.

توجه به ظاهر و بوی خوش، به‌ویژه زمانی که فرد دعوتگر باشد و در جمع مردم حضور یابد، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. پیامبر ﷺ، لباسی مخصوص برای عیدها و نماز جمعه داشت. او از دیدن مسلمانی با لباس کثیف ناراحت می‌شد. از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل است: پیامبر ﷺ به دیدن ما آمد و مردی را دید که موهایش آشفته و نامرتب بود، فرمود: «آیا این فرد چیزی برای مرتب کردن موی خود ندارد؟» و مرد دیگری را دید که لباس‌هایش کثیف بود، فرمود: «آیا این شخص چیزی ندارد که لباسش



را با آن بشوید؟^(۱) و وقتی مردی با لباس‌های کهنه نزد پیامبر آمد، از او پرسید: «آیا مال داری؟» گفت: آری، از انواع دارایی‌ها. پرسید: «از چه نوع؟» گفت: خدا به من شتر، گوسفند، اسب و غلام داده است. پیامبر ﷺ فرمود: «پس اگر خداوند به تو نعمتی داده، باید اثر آن را در تو ببینند^(۲)». توجه به بوی خوش نیز مهم است. دعوتگر نباید بوی عرق یا بوی بد دهان بدهد، بلکه مردم باید از او بویی خوش استشمام کنند. انس بن مالک رضی الله عنه گفته است: «هرگز دیباج و ابریشمی نرم‌تر از دست پیامبر لمس نکردم و هیچ بویی خوش‌تر از بوی بدن او استشمام نکردم.^(۳)» پیامبر ﷺ خوش‌بو بود، و می‌فرمود: «از دنیای شما، زنان و عطر نزد من محبوب شده‌اند^(۴)». انس رضی الله عنه همچنین گفته: «هرگاه پیامبر از کوچه‌ای در مدینه عبور می‌کرد، مردم از بوی خوش او متوجه می‌شدند و می‌گفتند: پیامبر ﷺ از اینجا گذر کرده است.^(۵)»

۱- روایت ابوداود.

۲- روایت ابوداود و نسائی.

۳- روایت بخاری و مسلم، و «دیباج» به پارچهٔ ابریشمی ضخیم گفته می‌شود؛ اما اگر پارچهٔ ابریشم نازک باشد، فقط به آن «حریر» گفته می‌شود، نه دیباج.

۴- روایت نسائی.

۵- روایت بزار.



پیامبر ﷺ همچنین به بوی دهان توجه ویژه‌ای داشت. زیاد از مسواک استفاده می‌کرد و به آن سفارش می‌نمود. فرمود: «اگر برامتم سخت نبود، آن‌ها را به استفاده از مسواک در هر نماز فرمان می‌دادم.»^(۱) حتی قبل در بستر بیماری وفاتشان نیز مسواک می‌زد^(۲). پس دعوتگر باید به همه این نکات توجه کند تا مردم از هم‌نشینی با او خوشحال شوند و به او اعتماد کنند، زیرا او الگویی برای دیگران است. از عَمَش نقل شده است: «مردم از فقیه همه چیز را می‌آموختند، حتی لباس پوشیدن و کفش پوشیدنش را.»



۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت بخاری.



انتخاب موضوع مناسب برای شنوندگان

عن أبي هريرة رضي الله عنه أنَّ أعرابياً أتى النبي ﷺ فقال: دُلّني على عملٍ إذا عملته، دخلتُ الجنة؟ قال: (تعبُدُ اللهَ ولا تُشركَ به شيئاً، وتقيمُ الصَّلَاةَ المكتوبةَ، وتؤدِّي الزَّكَاةَ المفروضةَ، وتَصُومُ رمضانَ، قال: والذي نفسي بيده، لا أزيدُ على هذا، فلَمَّا وَلَّى قالَ النبيُّ ﷺ: (مَنْ سرَّه أَنْ يَنْظُرَ إلى رجلٍ من أهلِ الجنةِ، فليَنظُرْ إلى هذا) رواه مسلم.

از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که مردی بادیه‌نشین نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «مرا به انجام کاری راهنمایی کن که اگر انجامش دهم، وارد بهشت شوم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را شریک او قرار نده، نمازهای واجب را به جا آور، زکات واجب را پرداخت کن، و ماه رمضان را روزه بگیر.» آن مرد گفت: «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، بر این اعمال چیزی نمی‌افزایم.» وقتی آن مرد رفت، پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد مردی از اهل



بهشت را ببیند، به این مرد نگاه کند.» روایت از مسلم.

خداوند مردم را با درک‌ها، هوش‌ها، فرهنگ‌ها و شیوه‌های فکری متفاوتی آفریده است. بنابراین بر دعوتگر لازم است متناسب با سطح مخاطبان خود، موضوع مناسب را انتخاب کند؛ چه آن‌ها بزرگ یا کوچک، مسلمان یا غیرمسلمان، زن یا مرد باشند. در این حدیث نیز، پیامبر ﷺ پاسخی متناسب با شرایط و درک مرد بادیه‌نشین ارائه داد.

شرح حدیث:

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «مردی بادیه‌نشین نزد پیامبر ﷺ آمد» معمولاً اعراب بادیه‌نشین از مناطق بیابانی می‌آمدند و از پیامبر ﷺ سؤالاتی گوناگون می‌پرسیدند. صحابه از حضور بادیه‌نشینان دانا که پرسش‌های مفیدی خدمت پیامبر ﷺ مطرح می‌نمودند استقبال می‌کردند، آن‌ها سؤالاتی از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند که صحابه آن‌را می‌شنیدند و از پاسخ‌های پیامبر ﷺ نیز مطلع می‌شدند و از آن بهره می‌بردند. چنان‌که انس بن مالک رضی الله عنه گفته: «ما خوشحال می‌شدیم وقتی مردی از بادیه می‌آمد و سوالی از



پیامبر ﷺ می پرسید و ما نیز می شنیدیم.^(۱) از جمله این سوال ها: یکی از بادیه نشینان پرسید: «ای رسول خدا، عملی نیک به من بیاموز» پیامبر دستش را گرفت و فرمود: «بگو: سبحان الله، الحمد لله، لا إله إلا الله، والله أكبر.^(۲)» یا: بادیه نشینی دیگر درباره حوض کوثر پرسید^(۳)، یکی دیگر پرسید: «ای رسول خدا، گناهان بزرگ کدام اند؟^(۴)» و مانند این سوال ها، و پیامبر ﷺ همیشه متناسب با سطح فهم و آگاهی هر فرد پاسخ می داد.

آن بادیه نشین خطاب به پیامبر ﷺ گفت: «مرا به انجام کاری راهنمایی کن که اگر انجامش دهم، وارد بهشت شوم؟» صحابه با شنیدن توصیف های بهشت، مشتاق رسیدن به آن می شدند و از پیامبر ﷺ درباره راه ورود به بهشت سوال می کردند. هر عملی درجه ای دارد و برخی اعمال ثواب بیشتری دارند. این مرد بادیه نشین هم از پیامبر ﷺ درباره عملی پرسید که با انجام آن، وارد بهشت شود.

۱- روایت مسلم.

۲- روایت بیهقی در شعب الایمان.

۳- روایت احمد.

۴- روایت بخاری.



پیامبر ﷺ در پاسخ به او فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را شریک او قرار نده» توحید و یکتاپرستی، کلید ورود به بهشت است. قبلاً در رابطه با آن سخن گفتیم.

سپس فرمود: «نمازهای واجب را به جا آور» نماز، دومین رکن اسلام است. اولین چیزی است که به کودک دارای فهم و درک آموزش داده می شود و نخستین چیزی است که در قیامت از آن سوال می شود. نمازهای واجب همان پنج نماز روزانه اند: صبح، ظهر، عصر، مغرب، و عشاء.

سپس فرمودند: «زکات واجب را پرداخت کن» زکات، سومین رکن از ارکان اسلام است. زکات، مقدار معینی از مال است که هر فرد مسلمان باید هر سال از دارایی خود پرداخت کند؛ خواه این مال، پول نقدی از طلا و نقره باشد یا گندم و جو و مانند آن، از آنچه از زمین به دست می آید و زکات بر آن واجب است، و نیز دیگر اموالی که شامل احکام زکات می شوند.

بعد از آن فرمودند: «ماه رمضان را روزه بگیر» روزه، چهارمین رکن اسلام و دست نگه داشتن از خوردن، آشامیدن، و دیگر باطل کننده های روزه، از طلوع فجر تا



غروب خورشید است. این عبادت احکام و آداب خاصی دارد که جای بیان تفصیلی اش در اینجا نیست.

آن بادیه نشین گفت: «سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، چیزی بر این نمی افزایم» این پاسخ مرد بادیه نشین به پیامبر ﷺ است وقتی جواب ایشان را شنید، او به خدایی که او را آفریده و او را زنده نموده و می میراند سوگند یاد کرد که به ارکان اسلام عمل کند و در رابطه با انجام آن کوتاهی نرزد و همچنین چیزی مانند نمازهای نافله^(۱) یا روزه های نافله^(۲) و صدقات نافله^(۳) به آن نیفزاید.

بدون تردید، اگر کسی با اخلاص، همین ارکان اسلام را کامل انجام دهد، به بهشتی که خداوند وعده داده دست می یابد. البته عبادات نافله و مستحب، درجه انسان را در

۱- نمازهای نافله، نمازهایی هستند که واجب و فرض نیستند. از جمله این نمازهای نافله می توان به نماز ضحی (نماز پیش از ظهر) و نماز وتر (نماز پایان شب) اشاره کرد.

۲- صدقه های نافله، صدقه هایی هستند که واجب و فرض نیستند. صدقه واجب همان زکات است که تاجران هر سال یک بار پرداخت می کنند. از جمله صدقه های نافله می توان به کفالت یتیم، کمک مالی به فقیر و کارهایی شبیه به این اشاره کرد.

۳- روزه های نافله، روزه هایی هستند که واجب و فرض نیستند. روزه واجب، همان روزه ماه رمضان است. از جمله روزه های نافله می توان به روزه دوشنبه و پنجشنبه، روزه روز عاشورا و مواردی مانند این ها اشاره کرد.



بهشت بالاتر می‌برند و کمبودهای احتمالی در عبادات واجب را جبران می‌کنند. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «نخستین چیزی که در قیامت از اعمال بندگان محاسبه می‌شود، نماز است. خداوند به فرشتگانش، که خود آگاه‌تر است، می‌فرماید: نماز بنده‌ام را ببینید، آیا کامل است یا ناقص؟ اگر کامل بود، همان‌گونه ثبت شود. اگر نقص داشت، می‌فرماید: ببینید آیا برایش نماز مستحب هست؟ اگر داشت، نقص نماز واجبش با مستحب‌ها جبران شود. سپس بقیه اعمال نیز بر همین اساس بررسی می‌شود.^(۱)»

راوی می‌گوید: وقتی آن مرد پشت کرد پیامبر ﷺ فرمودند «هرکس دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص بنگرد» پیامبر ﷺ که هرچه می‌گفت از روی وحی الهی بود، فرمود: این مرد از اهل بهشت است. چنان‌که دربارهٔ ابوبکر، عمر، عثمان، علی، و دیگر «ده تن از بهشتیان» نیز چنین بشارتی داد.

پس مقصود این است که دعوتگر هنگام انتخاب موضوع سخنرانی خود برای مردم، باید دقت کند که

۱- روایت ابوداود.



موضوع متناسب با شرایط حال^(۱)، موقعیت مخاطبان^(۲)، زمان^(۳)، و حال شنوندگان^(۴) باشد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «با مردم به اندازه فهمشان سخن بگوئید. آیا می‌خواهید خدا و پیامبرش تکذیب شوند؟» و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: «اگر مطلبی را برای قومی بگویی که عقلشان آن را درک نمی‌کند، ممکن است برای برخی از آنان فتنه شود.»

۱- مقصود از رعایت حال مخاطبان این است که مثلاً یک دعوتگر (سخنران دینی) ممکن است در بیمارستانی برای بیماران یا در زندانی برای زندانیان سخنرانی کند. در چنین شرایطی، باید هنگام انتخاب موضوع، وضعیت و حال مخاطبان را در نظر بگیرد. مثلاً با بیماران دربارهٔ اعتماد به رحمت خدا، توانایی او در شفا دادن، و فضیلت دعا صحبت کند؛ و با زندانیان دربارهٔ فضیلت حفظ قرآن، خوش رفتاری با دیگر زندانیان و موضوعات مشابه.

۲- مقصود از موقعیت مخاطبان این است که مثلاً یک دعوتگر ممکن است در اردوگاه پناهندگان سخنرانی کند؛ جایی که افراد هنوز درگیر سختی‌های جنگ هستند، یا ممکن است در پرورشگاه برای کودکان یتیم سخن بگوید. در چنین مواردی، لازم است موضوعی متناسب با شرایط و حال و هوای آن‌ها انتخاب کند.

۳- مقصود از رعایت زمان این است که مثلاً یک دعوتگر ممکن است در یک همایش شلوغ که برنامه‌های متعددی دارد، سخنرانی کند. در این صورت، باید موعظه‌اش را کوتاه و خلاصه کند، چون زمان محدود است. یا مثلاً اگر در مرکز پلیس نماز ظهر را خوانده و می‌خواهد موعظه‌ای برایشان داشته باشد، باز هم باید مختصر صحبت کند، چون آن‌ها مشغول کارهای زیادی هستند.

۴- مقصود از رعایت حال شنوندگان این است که موضوعی که یک دعوتگر با کودکان درباره‌اش صحبت می‌کند، با موضوعی که با بزرگ‌ترها، یا جوانان، یا زنان در میان می‌گذارد، تفاوت دارد. زیرا هر گروهی از این افراد، موضوعی خاص و متناسب با خود دارد.



بنابراین، دعوتگر نباید برای عموم مردم دربارهٔ مسائلی سخن بگوید که یا بی‌فایده است، یا نیازی به آن ندارند، یا فهم آن برایشان دشوار است و ممکن است باعث رد حق شود. اگر مخاطب، مطلبی را دریافت کند که یا آن را نمی‌فهمد، یا خارج از نیازهای روزمره‌اش است، ممکن است دچار آشفتگی فکری شود. لذا دعوتگر باید سخن خود را در حد فهم مخاطبان نگه دارد، در دایرهٔ ادراک عقل آنان.

مثلاً شایسته نیست که یک دعوتگر، با جمعی از کودکان کم‌سن، دربارهٔ روابط زناشویی صحبت کند، یا با جمعی از مسیحیان، از احکام وضو یا مسح بر روی جوراب بگوید. او باید موضوعی را انتخاب کند که مناسب با سطح و شرایط شنوندگان باشد. امام شافعی می‌گوید: «اگر محمد بن حسن (یکی از شاگردان امام ابوحنیفه) با ما به اندازهٔ فهم خودش سخن می‌گفت، ما هیچ چیز نمی‌فهمیدیم. اما او با ما به اندازهٔ فهم ما صحبت می‌کرد، پس ما متوجه می‌شدیم.»

این ساده‌سازی و روش نیکو در بیان مطالب، خود بخشی از حکمت در دعوت به سوی خداوند است. نصر بن



شمیل می‌گوید: از خلیل بن احمد دربارهٔ مسأله‌ای پرسیدم. پاسخ دادن را به تأخیر انداخت. به او گفتم: «این مسأله که نیاز به این همه فکر ندارد!» خلیل گفت: «خود مسأله و پاسخ آن را می‌دانم، اما در حال فکر کردن هستم که چگونه آن را به گونه‌ای برای بگویم که راحت‌تر درک کنی». یعنی او می‌خواست پاسخ را به ساده‌ترین شکل ممکن و متناسب با فهم مخاطب بیان کند.

همچنین، دعوت‌گر باید شرایط مخاطبان را هم در نظر بگیرد. اگر در محیطی گرم و شلوغ سخنرانی می‌کند، هم سبک سخن، هم موضوع، و هم مدت موعظه باید متفاوت باشد با زمانی که در مکانی وسیع و خنک و راحت سخنرانی دارد.

به یاد دارم که در سال ۱۴۲۳ هجری قمری - ۲۰۰۳ میلادی به یکی از مراکز اصلاح و تربیت دعوت شدم تا برای زندانیانی که به جرم قاچاق مواد مخدر و جرایم مشابه محبوس بودند، سخنرانی کنم. وقتی زندانیان را در سالن جمع کردند و من برای ورود به سالن آماده می‌شدم، تصمیم داشتم درباره موضوعاتی مانند «استفاده از وقت در



حفظ قرآن»، «مطالعه کتاب»، «پرهیز از نزاع و مشاجره» و «اخلاق نیکو» صحبت کنم، چون تصورم این بود که این موضوعات برای زندانیان مفید است. اما درست پیش از ورود، مسئول سخنرانی‌ها از من پرسید: «می‌خواهید درباره چه موضوعی صحبت کنید؟» پاسخ دادم. او گفت: «می‌خواستم یادآوری کنم که حدود ۹۰ درصد از زندانیان این بخش، از شیعیان هستند.» این حرف مرا غافلگیر کرد، اما از او تشکر کردم و بلافاصله موضوع را تغییر دادم؛ چون نوع مخاطب با آنچه تصور می‌کردم، فرق داشت. روی صندلی سخنران نشستم، به گرمی از حضار استقبال کردم، برایشان دعای خیر و آرزوی موفقیت و رهایی از بدی‌ها کردم. آنها از این خوش‌آمدگویی صمیمانه خوشحال شدند و به دعاها علاقه نشان دادند. سپس با روایت ماجرای از علی و فاطمه رضی‌الله‌عنهما سخنم را آغاز کردم. داستانی که پیامبر ﷺ در آن به آن دو ذکر مخصوصی را برای قبل از خواب آموخت، وقتی که فاطمه از او درخواست خدمتکار کرده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از خدمتکار راهنمایی نکنم؟ وقتی به رختخواب رفتید، ۳۴ بار تکبیر (الله اکبر)، ۳۳ بار تسبیح (سبحان الله)، و ۳۳ بار



تحمید (الحمد لله) بگویید؛ این برای شما بهتر از داشتن خدمتکار است.^(۱)» در ادامه، از علی و فاطمه رضی الله عنهما تمجید کردم و برخی احادیث درباره فضائل آن دو بزرگوار را نقل کردم. سپس توضیح دادم که وقتی آن دو این راهنمایی را شنیدند، با جان و دل پذیرفتند و تا آخر عمر بر آن مداومت داشتند. و این گونه است که هر مسلمان وقتی حق را بشناسد، باید از آن پیروی کند. سخنرانی ام را در این محور ادامه دادم، و می دیدم که نگاه های آن جمع با توجه و دقت به من دوخته شده است. از خداوند خواستارم که آن سخنرانی برای آنان سودمند بوده باشد.



علاقه مندی به علم و دعوت



عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ قال: قال صلی اللہ علیہ وسلم: (بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدَّثُوا عَن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ) رواه البخاري.

ترجمه:

از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ روایت شده که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «از جانب من حتی اگر شده یک آیه را به دیگران برسانید. از بنی اسرائیل سخن بگویید و ایرادی ندارد. و هرکس عمداً به دروغ چیزی از من نقل کند، جایگاهش را در آتش آماده کند.» روایت بخاری.

رساندن علم و احکام دین به بندگان خدا از برترین عبادات است، و این امر تنها از طریق علمی ممکن است که از قرآن و سنت به دست آمده باشد.



شرح حدیث:

فرمایش پیامبر ﷺ: «از جانب من حتی یک آیه را برسانید»، دستوری است برای هر کسی که چیزی از علوم قرآن یا سنت آموخته است، بایستی آن را به دیگران منتقل کند؛ حتی اگر آن مطلب اندک باشد، مثلاً فقط یک آیه از قرآن. اگر کسی سورۀ فاتحه را یاد گرفته، باید آن را به کسی که نمی‌داند آموزش دهد. اگر تنها یک آیه را بلد است، باز هم مأمور به رساندن آن است. همین‌طور اگر کسی وضو، نماز یا سایر عبادات واجب (چه گفتاری و چه عملی) را یاد گرفته، و دیگری بلد نیست و کسی جز او برای آموزش وجود ندارد، وظیفه دارد آن را یاد بدهد، زیرا آموزش دین از واجبات کفایی است. اما آموزش مستحبات و فضایل، مستحب است و نه واجب.

همچنین وقتی کسی در مورد مسئلۀ ای دینی از شخصی پرسید، بر او واجب است که پاسخ دهد. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «هر کس درباره علم پرسیده شود و آن را پنهان کند، در روز قیامت با لگامی از آتش دهانش



بسته خواهد شد.^(۱) کسی که می‌خواهد به فضیلت دعوت و تبلیغ دین برسد، باید ابتدا علم و فهم دینی را کسب کند. پیامبر ﷺ فرمودند: «هر کسی که خداوند به او ارادهٔ خیر و خوبی داشته باشد او را در دین فقیه می‌گرداند.»^(۲) پیامبر ﷺ در همه حال بر آموزش مردم حریص بودند، حتی اگر مشغول کاری بودند و می‌ترسیدند فرصت آموزش از دست برود، کار خود را رها می‌کردند و مشغول تعلیم می‌شدند. از ابورفاعه تمیم بن اُسَید نقل شده که گفت: نزد پیامبر رسیدم درحالی که او خطبه می‌خواند. گفتم: ای رسول خدا، من مردی غریبم و نمی‌دانم دینم چیست؛ آمده‌ام تا از دینم بپرسم. پیامبر ﷺ به من روی کرد، و خطبه را قطع کرد، پیش آمد، برایش صندلی آوردند، نشست و آنچه را خدا به او آموخته بود، به من آموزش داد؛ سپس به خطبه برگشت و آن را کامل کرد.^(۳) این نشانه‌ای است از کمال تواضع، مهربانی، دلسوزی و حرص پیامبر ﷺ بر آموختن دین به مردم.

۱- روایت ابوداود و ابن ماجه.

۲- روایت بخاری و مسلم.

۳- روایت مسلم.



دعوتگر باید از فرصت‌ها برای تبلیغ دین استفاده کند. مثلاً: دعوتگری را می‌شناسم که روزی بیهوش شد و به بیمارستان منتقل شد. وقتی به هوش آمد و دید اطرافش پرستاران و تعداد اندکی بیمار هستند، فرصت را مناسب دید و گفت: «ممنون بابت توجه‌تان، خدا خیرتان دهد.» پاسخ دادند: «ادای وظیفه می‌کنیم، نیازی به تشکر نیست، شما مستحق توجه هستید» او با استفاده از این مقدمه، صحبت را به شکر خدا رساند و گفت: «بهترین شکر، شکر خداست؛ و هر چه شکر بیشتری کنیم، فضل الهی بر ما افزون می‌شود...» و بدین ترتیب، موعظه‌ای زیبا آغاز کرد و از فرصت استفاده برد. همچنین به یاد دارم در سال ۱۴۳۰ هجری قمری - ۲۰۱۰ میلادی با دوستانی در یکی از کشورهای عربی بودیم. شبی ماشینمان خراب شد و دو نفر از ما برای کمک به رستورانی نزدیک رفتند. در آنجا بیشتر حاضران، کارگران مزرعه و رانندگان کامیون بودند که برای گفتگو جمع شده بودند. دوستم فرصت را مناسب دید، از صاحب رستوران اجازه خواست که چند دقیقه صحبت کند. صاحب رستوران خوشحال شد و گفت: «این کارگران هر شب اینجا جمع می‌شوند و مشتاق شنیدن سخنان تازه هستند.»

دوستم شروع کرد به سخنرانی و گفت: «دوستان، چه خوب است یک داستان زیبا برایتان بگویم.» و بعد داستانی درباره فضیلت ذکر خدا آغاز کرد. حاضران با علاقه گوش دادند و برخی با وجود سیگاری که در دستشان بود، تمام توجه‌شان به او بود. وقتی خواست صحبت را تمام کند، از او خواستند ادامه دهد و بعد شروع به سؤال درباره احکام نماز و وضو کردند. ساعتی گذشت و آنان همچنان مشتاق یادگیری بودند. پس استفاده دعوتگر از چنین فرصت‌های ناگهانی، که مردم جمع می‌شوند، و ورود او به اماکنی که به شکل عادی دعوتگران به آنجا سر نمی‌زنند، بسیار مؤثر و سودمند است.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «از بنی اسرائیل سخن بگویید و ایرادی ندارد» بنی اسرائیل همان یهودیان و مسیحیان هستند که در میان آن‌ها اخبار و داستان‌هایی از پیامبران و علمایان باقی مانده است. برخی از آن‌ها عبرت‌آموز و آموزنده‌اند. نقل این گونه روایت‌ها در موعظه‌ها و سخنرانی‌ها اشکالی ندارد، البته به مقدار کم و به شرطی که با قرآن و سنت مخالفت نداشته باشد. و دروغ بودن آن آشکار نباشد، پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر اهل کتاب برایتان



سخن گفتند، نه آنان را تصدیق کنید و نه تکذیب.^(۱)»

ایشان سپس در ادامه فرمودند: «هرکس عمداً به دروغ چیزی از من نقل کند، جایگاهش را در آتش آماده کند^(۲)» دروغ‌گویی به طور کلی زشت است؛ اما دروغ بستن به پیامبر ﷺ بسیار خطرناک‌تر است چون ممکن است به گمراهی مردم بینجامد. پیامبر ﷺ فرمودند: «دروغ بستن به من، همانند دروغ بستن به دیگران نیست. هرکس عمداً به من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود.^(۳)» زیرا سخن پیامبر، تشریع و سنت است، اما سخن دیگران چنین نیست. پس دعوتگر باید دقت کند احادیثی را که نقل می‌کند، صحیح باشند، چون احادیث صحیح به اندازه کافی وجود دارد و نیازی به استفاده از احادیث ضعیف نیست.



۱- روایت بخاری.

۲- روایت بخاری و مسلم.

۳- روایت بخاری و مسلم.



آسان گیری بر مردم

۱۰

عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: (إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِّنَ الدَّلْجَةِ) رواه البخاري.

ترجمه:

از ابوهریره رضي الله عنه نقل شده که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «همانا دین آسان است، و هیچ کس در دین سخت گیری نمی کند مگر آنکه دین بر او چیره می شود. پس راه درست در پیش بگیرید، و تا حد توان به آن نزدیک شوید، و نوید و بشارت دهید، و از عبادت در آغاز روز، پایان روز، و بخشی از شب یاری جویید.» روایت بخاری.

اسلام دینی است که خداوند آن را برای پایان بخشیدن به ادیان پیشین فرستاد و بهترین پیامبران، محمد صلى الله عليه وآله وسلم، را با آن برانگیخت. خداوند در دین اسلام، برای بندگان، آسان گیری و



تسهیل قرار داد؛ چیزی که در ادیان پیشین به این شکل وجود نداشت. چنانکه در قرآن آمده: {الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ} فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ { [اعراف: ۱۵۷] (همان کسانی که از فرستاده و پیامبر درس ناخوانده [= اُمّی] پیروی می کنند؛ [همان] که نام [و نشانه های] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می یابند؛ [همو] که آنان را به نیکی ها فرمان می دهد و از زشتی ها [و کارهای ناپسند] باز می دارد و پاکیزه ها را برایشان حلال می گرداند و پلیدی ها را بر آنان حرام می کند و اعمال مشقت بار و قید و بندهایی را که بدان مکلف شده بودند از [عهدۀ] آنان برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و گرامی اش داشتند و یاری اش کردند و از نوری که با او نازل شده است پیروی نمودند، آنانند که رستگارند).

پس خداوند بار را از دوش امت محمد ﷺ برداشت و امور را بر آنان آسان گرفت. در حالی که امت های پیشین موظف به احکامی بودند که با احکام آسان اسلام متفاوت



بود. مثلاً اگر لباس یکی از آنان نجس می‌شد، شستن آن کافی نبود، بلکه باید قسمت نجس شده را می‌بریدند. یا آنان اجازه نداشتند پس از جنگ، غنیمت بردارند، ولی برای امت محمد ﷺ غنیمت حلال شد. همچنین، در امت‌های گذشته، مجازات قتل در همه حال (چه عمدی، چه غیرعمدی) اجرا می‌شد؛ ولی خداوند برای امت اسلام، تخفیف قرار داد و حکم عفو و دیه را مقرر کرد. بنابراین، اسلام دین آسانی است.

🌸 شرح حدیث:

فرمایش پیامبر ﷺ: «همانا دین آسان است» یعنی دین اسلام، همان دینی که خداوند دربارهٔ احکامش فرموده: {وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ} {اعلی: ۶} (و آسان‌ترین [راه] را برایت فراهم می‌گردانیم). و نیز فرمود: {يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ} {بقره: ۱۸۵} (الله برایتان آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد) پس روش دین اسلام، آسان‌گیری و نرمی در فتوا، راهنمایی، نصیحت، امر و نهی است. همین روش پیامبر ﷺ و اصحاب او نیز بود. دعوتگر باید از شدت به خرج دادن و سخت‌گیری بپرهیزد، چراکه خدا فرموده است: {مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ} [مائده: ۶] (الله



نمی‌خواهد شما را به سختی ببندازد).

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «و هیچ‌کس در دین سخت‌گیری نمی‌کند مگر آنکه دین بر او چیره می‌شود» یعنی هر کس بخواهد با افراط و زیاده‌روی در دینداری عمل کند، شکست خواهد خورد. چرا؟ چون دین، خود بر پایه آسان‌گیری استوار است و برای تو بهانه‌ای برای ترک عبادت به حجت ناتوانی قرار نداده است. مثلاً اگر کسی نتواند ایستاده نماز بخواند، گفته می‌شود: نشسته بخوان. اگر نشستن هم برایش سخت است: درازکش نماز بخوان. همچنین اگر کسی نتواند از آب استفاده کند، تیمم جایگزین آن است. حتی در برخی موارد، همان تیمم هم از او برداشته می‌شود. این‌گونه، در تمام احکام اسلام، آسان‌گیری دیده می‌شود.

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «پس راه درست را در پیش گیرید و به آن نزدیک شوید و بشارت دهید» یعنی عبادت را تا حد امکان به درستی انجام دهید، و اگر نتوانستید دقیق و کامل انجام دهید، تا جایی که می‌توانید نزدیک شوید.

در ادامه فرمودند: «بشارت دهید» یعنی مردم را با مژده

به رحمت و پاداش خداوند دلگرم کنید. سپس فرمودند: «و از عبادت در آغاز روز، پایان روز و بخشی از شب کمک بگیرید» غَدُوهُ یعنی اوایل صبح بعد از اذان فجر، رَوْحَهُ پایان روز پس از عصر، و دُلْجَهُ بخشی از شب است. یعنی برای کمک به استقامت در دین و عبادت، در این سه زمان عبادت کنید، چه ذکر باشد، چه دیگر عبادات.

پیامبر همچنین فرموده‌اند: «آسان بگیرید، سخت نگیرید. بشارت دهید، نه اینکه مردم را فراری دهید.»^(۱) پس از شیوه‌های موفق در دعوت، آسان‌گیری و نرم‌خویی در سخن گفتن با مردم است. در حج و داع، وقتی مردم نزد پیامبر ﷺ آمدند و دربارهٔ ترتیب اعمال پرسیدند، در پاسخ به آنان آسان گرفت. مثلاً مردی گفت: «از آنجایی که نمی‌دانستم، موهای سرم را پیش از قربانی تراشیدم.» فرمود: «قربانی کن، اشکالی ندارد.» دیگری گفت: «از آنجایی که نمی‌دانستم، قبل از رمی [سنگ زدن به ستون‌ها] قربانی کردم» فرمود: «رمی کن، اشکالی ندارد.» هر چه از او درباره پیش یا پس کردن اعمال حج پرسیدند، فرمود: «انجام بده،

۱- روایت بخاری و مسلم، و این لفظ بخاری است و در لفظ مسلم «وسکنوا/ آرام دعوت دهید» به جای: «بشروا/ بشارت دهید» آمده است.



اشکالی ندارد.^(۱)»

این است روش خدایی، چنان‌که خداوند در مورد روزه فرموده است: **{يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ}** [بقره: ۱۸۵] (الله برایتان آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد) و در باب طهارت فرمود: **{مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ}** [مائده: ۶] (الله نمی‌خواهد شما را به سختی بیندازد) و در احکام ازدواج و محرمات فرمود: **{يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا}** [نساء: ۲۸] (خدا می‌خواهد برای شما آسان بگیرد؛ انسان ضعیف آفریده شده است) و درباره قصاص و بخشش فرمود: **{ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ}** [بقره: ۱۷۸] (این تخفیف و رحمتی از جانب پروردگار شماست).

حتی آسان‌گیری در اسلام به حدی است که اگر مسلمانی برای نجات جان‌ش ناچار شود کلمه کفر بر زبان بیاورد، اما در دل ایمان داشته باشد، مرتد به شمار نمی‌رود. چنان‌که خداوند فرموده: **{مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ}** [نحل: ۱۰۶] (کسی که پس از ایمان



کفر ورزد، به جز کسی که مجبور شده و قلبش به ایمان آرام است... پس لازم است که دعوتگر، کار مردم را آسان بگیرد، در فرمان‌ها و نهی‌هایش با مردم با مهربانی رفتار کند. پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند مرا عذاب‌دهنده یا سخت‌گیر نفرستاده، بلکه مرا به‌عنوان آموزگاری آسان‌گیر فرستاده است.»^(۱) مهربانی پیامبر ﷺ به حدی بود که گاهی نماز را به خاطریک نفر از نمازگزاران کوتاه می‌کرد. فرمودند: «من گاهی برای نماز می‌ایستم و دوست دارم آن را طولانی بخوانم، اما صدای گریهٔ کودکی را می‌شنوم، پس آن را کوتاه می‌کنم تا مادرش را به زحمت نیندازم.»^(۲) و نیز فرمودند: «اگر کسی برای مردم نماز می‌خواند، باید آن را سبک بخواند؛ چراکه در میان مردم، بیمار و ناتوان و سالخورده وجود دارد. اما اگر کسی برای خودش نماز می‌خواند، هر قدر خواست طول بدهد.»^(۳) در حج نیز پیامبر ﷺ پیرمردی را دید که درحالی که دو پسرش زیر بازوانش را گرفته بودند، به‌سختی راه می‌رفت. پرسید: «این مرد چه مشکلی دارد؟» گفتند: نذر کرده که پیاده راه برود.

۱- روایت بخاری.

۲- روایت بخاری

۳- روایت بخاری و مسلم.



پیامبر ﷺ فرمودند: «خدا نیازی به این گونه عذاب دادن خود ندارد» و دستور داد که سوار بر مرکب شود.^(۱)

این شیوه و سبک پیامبر ﷺ در تمام زندگی او بود: با مردم با نرمی و مهربانی رفتار می کرد و امور را بر آنان آسان می گرفت. روزی پیامبر ﷺ در حال خطبه خوانی بود که مردی را دید که ایستاده مانده است. پرسید: «این مرد کیست؟» گفتند: او «ابو اسرائیل» است. نذر کرده که بایستد و ننشیند، در سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. پیامبر ﷺ فرمودند: «به او بگویید صحبت کند، در سایه بنشیند، و روزه اش را ادامه دهد.»^(۲) و بهترین راه و روش، همان راه و روش محمد ﷺ است.

در پایان: دعوتگری که در میان مردم زندگی می کند باید درک کند که زمانه تغییر کرده، خواهش های نفسانی بسیار شده، و دسترسی به منکرات آسان تر گشته است. چیزی که در گذشته ناپسند و شرم آور بود، دیگر امروزه در نظر برخی عادی شده است. برخی از جوانان، دختران، بلکه حتی

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت بخاری.



بزرگ‌ترها، دچار گناه و ترک واجبات می‌شوند بی‌آنکه بدانند این کار نادرست است. در چنین شرایطی، دعوت به دین باید همراه با نرمی و آسان‌گیری باشد.

به‌یاد دارم در سال ۱۴۱۲ هجری - ۱۹۹۲ میلادی، هنگامی که برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در شرح نونیّه ابن‌قیم کار می‌کردم، به سوریه سفر کردم تا نسخه‌ای خطی تهیه کنم. هر روز به کتابخانه‌ها می‌رفتم. یک روز تاکسی گرفتم تا به کتابخانهٔ اسد در مرکز دمشق بروم. وقتی سوار شدم، رانندهٔ جوانی بود که موسیقی سوری با صدای بلند پخش می‌کرد. با خوش‌رویی سلام کردم و گفتم: «لطفاً رادیو را خاموش کن.» گفت: این رادیو نیست، ضبط صوت است و نوار کاستی گذاشته‌ام که دیروز خریده‌ام. گفتم: «ممکن است خاموشش کنی؟» او هم خاموش کرد و پرسید: «استاد اهل کجایی؟» گفتم: از ریاض. او ساکت شد و من مشغول مطالعهٔ برگه‌هایم شدم. او نیز در کیسه‌ای دنبال نوار دیگری گشت و یکی را گذاشت. این بار موسیقی سعودی بود. من لبخند زدم و گفتم: «لطفاً این را هم خاموش کن.» او گفت: «اینکه از خودتان است! سعودی است! این را هم نمی‌خواهی؟» او تصور می‌کرد



دلیل تقاضای من فقط سلیقه شخصی‌ام است، نه حکم شرعی. من با لبخند از او تشکر کردم و گفتم: «بلکه گوش دادن به موسیقی اصلاً جایز نیست». او شگفت زده شد و گفت: «چی؟ حرامه؟ من اولین بار است که می‌شنوم موسیقی حرامه!» با مهربانی برایش توضیح دادم که باید به آنچه خداوند حلال کرده، مانند قرآن و دیگر موارد مفید، گوش دهد. اگر این میزان آگاهی یک جوان در آن زمان، بیش از سی سال پیش بود، امروز چه باید گفت؟ در زمانی که خواهش‌های نفسانی افزایش یافته، مسیر منکرات ساده شده، مردم از آموزش‌های دینی فاصله گرفته‌اند، و بسیاری از مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ و رسوم ملت‌های دیگر قرار گرفته‌اند؛ در چنین شرایطی، وظیفه دعوتگران این است که تا حد امکان با مردم با آسان‌گیری و درک شرایطشان برخورد کنند.





شادی از هدایت مردم



عن أنس بن مالك رضي الله عنه: أنَّ غُلاماً يهودياً كان يَخْدُمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (أَسْلِمَ) فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ جَالِسٌ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ: لَهُ أَطْعَ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ يَقُولُ: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ) رواه البخاري.

ترجمه:

از انس بن مالک رضي الله عنه روایت است که: غلامی یهودی بود که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خدمت می کرد. او بیمار شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عیادت او رفت و به او فرمود: «مسلمان شو». پسرک نگاهی به پدرش که کنار بسترش نشسته بود انداخت. پدرش گفت: «از ابوالقاسم (پیامبر) اطاعت کن». پس آن غلام مسلمان شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نزد او بیرون آمد درحالی که می فرمود: «سپاس خدایی را که او را از آتش (جهنم) نجات داد». روایت بخاری.



خداوند انسان‌ها را برای عبادت خود آفرید و دل‌های آنان را برپایه شناخت و پذیرش او تعالی سرشته است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «هر نوزادی بر فطرت (توحید و خداشناسی) زاده می‌شود»^(۱). اگر نوزاد پس از تولد بدون تأثیر محیط و اطرافیان رشد کند، به وجود خدا اذعان خواهد کرد و دل خود را به سوی او خواهد برد؛ اما تأثیرات باطل، انسان را از راه راست منحرف می‌سازد. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «پدر و مادر او هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌کنند»^(۲). بنابراین، وظیفهٔ دعوت‌گران آن است که مردم را به فطرت اصلی‌شان بازگردانند و آنان را به راه راست هدایت کنند. از این رو، وقتی کسی هدایت می‌یابد و به سوی خدا باز می‌گردد، دعوت‌گر خوشحال می‌شود.

شرح حدیث:

انس رضی الله عنه می‌گوید: «غلامی یهودی بود که به پیامبر

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت بخاری و مسلم.



خدمت می‌کرد» در زبان عربی، واژه «غلام» هم به معنای خدمتکار است و هم به معنای نوجوانی که هنوز به سن پانزده سالگی نرسیده است. این غلام از چاه، آب وضو برای پیامبر ﷺ می‌آورد^(۱) و کارهای مشابه انجام می‌داد. پیامبر ﷺ هم با او بسیار مهربان بود و به نیکی با وی رفتار می‌کرد. در برخی منابع آمده که نام این غلام، عبدالقدوس بوده است. این حدیث نشان می‌دهد که خدمت گرفتن از غیرمسلمان نیز جایز است.

در ادامه روایت آمده است: «او بیمار شد. پیامبر ﷺ به عیادت او رفت». عیادت بیمار در اسلام پاداش زیادی دارد. هر کسی شب‌هنگام به دیدار بیماری برود، هفتاد هزار فرشته تا صبح برای او استغفار می‌کنند و برای او میوه‌هایی در بهشت آماده می‌شود، هر کسی صبح‌هنگام به دیدار بیماری برود، هفتاد هزار فرشته تا صبح برای او استغفار می‌کنند و برای او میوه‌هایی در بهشت آماده می‌شود.^(۲) اگرچه این پاداش اساساً برای عیادت مسلمان است، اما اگر عیادت از غیرمسلمان با هدف دعوت و خیرخواهی باشد، امید است

۱- در روایت مسند احمد آمده است: «پسرکی یهودی به پیامبر ﷺ خدمت می‌کرد؛ برای او آب وضو آماده می‌کرد و نعلین (کفش‌های) ایشان را به دستش می‌داد.»

۲- روایت ابوداود.



آن پاداش نصیب عیادت‌کننده گردد، و فضل خداوند بی‌کران است.

پیامبر ﷺ، با اینکه بزرگ‌ترین شخصیت مدینه و رهبر جامعه اسلامی بود، شخصاً برای عیادت غلام یهودی که خدمتکار او بود رفت. این رفتار پیامبر ﷺ تأثیر عمیقی بر دل آن غلام و پدرش داشت، و نشانه احترام و حسن هم‌جواری پیامبر ﷺ با یهودیان بود.

«پیامبر ﷺ به او فرمود: اسلام بیاور» پیامبر ﷺ، او را به پذیرش اسلام دعوت کرد. غلام و پدرش پیش از آن با اسلام آشنا بودند؛ چون یهودیان در مدینه با مسلمانان در بازارها و خانه‌ها در تماس بودند و نماز خواندن و روزه گرفتن مسلمانان را می‌دیدند، و چه بسا سخنان پیامبر ﷺ به یارانش را می‌شنیدند. خداوند در قرآن در رابطه با یهودیان فرموده است: {الَّذِينَ آمَنَّا هُمْ الْكِتَابُ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ} {بقره: ۱۴۶} (کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، او [= محمد ﷺ] را چنان می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند). آن‌ها پیامبر ﷺ را می‌شناختند و صداقت و امانت‌داری او را می‌دانستند. پس پیامبر نیازی به معرفی مجدد اسلام به آن غلام و پدرش نداشت. شاید پیش از آن



بارها آن‌ها را دعوت کرده بود، اما وقتی پیامبر ﷺ برای عیادت او به خانه‌اش رفت و وی را به سوی اسلام دعوت داد، او پذیرفت و اسلام آورد.

در ادامه روایت آمده است: «غلام نگاهی به پدرش که کنار بسترش نشسته بود انداخت. پدرش گفت: از ابوالقاسم (پیامبر) اطاعت کن، پس مسلمان شد». او از پدرش اجازه خواست تا مسلمان شود. گویی قبلاً هم به اسلام تمایل داشت، اما پدرش مانع او می‌شد. این بار پدرش از او خواست که اسلام را بپذیرد. و این نشان‌دهنده شناخت یهودیان از صداقت و حقانیت پیامبر ﷺ است. همانگونه که خداوند فرموده است: **{الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...}** [اعراف: ۱۵۷] (همان کسانی که از فرستاده و پیامبر درس ناخوانده [= اُمّی] پیروی می‌کنند؛ [همان] که نام [و نشانه‌های] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می‌یابند) آن پسرک شهادتین را گفت و وارد اسلام شد.

راوی در ادامه می‌گوید: «پیامبر ﷺ از نزد او بیرون آمد درحالی‌که می‌فرمود: سپاس خدایی را که او را از آتش (جهنم) نجات داد». آن غلام به سن تکلیف رسیده بود و بالغ



بود، منظور از غلام در روایت، کودک کم سن و سال نیست، بلکه خدمتکار است. روایت مسند احمد نیز مؤید این موضوع است که در آن آمده این غلام آب وضو برای پیامبر ﷺ می آورد و نعلین او را می داد؛ پس بالغ و خدمتکار بود، نه کودک نابالغ. در زبان عربی، غلام به خادم مرد و جاریه به خادم زن گفته می شود، حتی اگر بالغ باشند.

این حدیث نشان دهنده اهمیت پیامبر ﷺ به استفاده از فرصت ها برای دعوت به دین و نجات انسان ها است. خوشحالی پیامبر ﷺ از ایمان آوردن این غلام یهودی، الگویی برای تمام دعوتگران است تا نسبت به هدایت مردم مشتاق و پرنشاط باشند.

در همین راستا، پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به سوی قبیله همدان در یمن فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. وقتی علی و همراهانش به آنان رسید، همگی به استقبال از آن ها آمده مسلمان شدند. علی برای آن ها نماز خواند و سپس نامه پیامبر ﷺ که در آن تشویق به اسلام آوردن بود را برایشان خواند، باقی مانده همدان نیز مسلمان شدند، سپس علی نامه ای به پیامبر نوشت و خبر اسلام آوردن همدان را داد. پیامبر با خواندن آن نامه آن قدر



خوشحال شد که به سجده افتاد و سپس سر از سجده برداشت درحالی که می فرمود: «سلام بر همدان، سلام بر همدان»^(۱).



۱- روایت بیهقی.



استفاده از فرصت ها و مناسبت ها

عن سعید بن المسیب، عن أبيه رضي الله عنهما قال: «لما حضرت أبا طالب الوفاة، جاءه رسول الله ﷺ فوجد عنده أبا جهل وعبد الله بن أبي أمية بن المغيرة، فقال رسول الله ﷺ: (يا عم، قل: لا إله إلا الله؛ كلمة أشهد لك بها عند الله)؛ فقال أبو جهل وعبد الله بن أبي أمية: «يا أبا طالب، أترغب عن ملة عبد المطلب؟» فلم يزل رسول الله ﷺ يعرضها عليه، ويعيد له تلك المقالة، حتى قال أبو طالب آخر ما كلمهم: «هو على ملة عبد المطلب»، وأبى أن يقول: لا إله إلا الله؛ فقال رسول الله ﷺ: (أما والله لأستغفرن لك، ما لم أنه عنك)؛ فأنزل الله عز وجل: (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)، وأنزل الله تعالى في أبي طالب، فقال لرسول الله ﷺ:



(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) رواه البخاري.

ترجمه:

سعید بن مسیب از پدرش روایت می کند که: وقتی مرگ ابوطالب فرا رسید، پیامبر خدا ﷺ نزد او آمد، درحالی که ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره نیز نزد ابوطالب حاضر بودند. پیامبر ﷺ به ابوطالب فرمود: «ای عمو! فقط بگو: لا إله إلا الله؛ کلمه ای که بتوانم درروز قیامت نزد خدا برای شهادت دهم (و شفاعت کنم)». اما ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: «ای ابوطالب! آیا از دین عبدالمطلب (پدرت) روی گردان می شوی؟!» پیامبر ﷺ پیوسته این سخن را برای ابوطالب تکرار می کرد و او را دعوت می نمود، ولی آن دو نفر نیز همان سخن را تکرار می کردند، تا اینکه ابوطالب در آخرین کلام خود گفت: «من بر آیین عبدالمطلب هستم.» و از گفتن لا إله إلا الله خودداری کرد. پس پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، تا وقتی که از این کار نهی نشوم، حتماً برای استغفار خواهم کرد.» سپس خداوند آیه ای نازل فرمود: {مَا كَانَ



لِّلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قَرْبَىٰ {
 (توبه: ۱۱۳) شایسته نیست برای پیامبر و مؤمنان که برای
 مشرکان - حتی اگر از نزدیکانشان باشند - پس از آن که
 برایشان روشن شد که اهل دوزخ اند، آمرزش بخواهند.) و
 نیز درباره ابوطالب، خداوند به پیامبر فرمود: {إِنَّكَ لَا تَهْدِي
 مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} (قصص: ۵۶) (تو ای
 پیامبر) نمی توانی هر کس را که دوست داری هدایت کنی،
 بلکه خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می کند.)
 روایت صحیح بخاری.

ابوطالب، فرزند عبدالمطلب و عموی پیامبر ﷺ و پدر
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. او می دانست که پیامبر ﷺ
 به حق از جانب خداوند مبعوث شده است، و می گفت:

«به خوبی می دانم که دین محمد، بهترین دین هاست،

و اگر سرزنش و ترس از بدگویی مردم نبود،

آشکارا آن را می پذیرفتم.»

ابوطالب می دانست که اسلام دین حق است، و
 بت هایی که قومش می پرستند باطل است، با این حال،
 به دلیل تعصب قبیله ای و پیروی از آیین نیاکان، از پذیرش



اسلام امتناع کرد و در زمرهٔ مشرکان باقی ماند.

شرح حدیث:

روای می‌گوید: «وقتی مرگ ابوطالب فرا رسید، پیامبر خدا ﷺ نزد او آمد، در حالی که ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه بن مغیره نیز نزد ابوطالب حاضر بودند» ابوطالب در آن زمان بسیار پیر شده بود و پیامبر ﷺ مدت‌ها بود که او را به اسلام دعوت می‌کرد، اما او نپذیرفته بود. اکنون که در بستر مرگ بود، پیامبر از این فرصت بهره گرفت؛ چرا که لحظات پایانی زندگی، معمولاً لحظاتی برای وداع، اعتراف به باورهای قلبی و آمادگی برای آخرت است. اما وقتی پیامبر وارد شد، دید که ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه - که هر دو از سران کفر بودند - نیز در بالین ابوطالب حضور دارند^(۱).

پیامبر ﷺ فرمودند: «ای عمو! فقط بگو: لا إله إلا الله؛ کلمه‌ای که بتوانم در روز قیامت نزد خدا برایت شهادت دهم (و شفاعت کنم).» پیامبر ﷺ از عمویش خود خواست

۱- حافظ ابن حجر ذکر کرده است که عبدالله بن ابی‌امیه بعداً اسلام آورد و در پایان زندگی‌اش، اسلام او نیکو و شایسته شد. نگا: الإصابة فی تمییز الصحابة، جلد



گواهی توحید را بگوید و وارد اسلام شود تا این گواهی حجتی باشد برای شفاعت پیامبر ﷺ از او در روز قیامت. پیامبر ﷺ فرمودند: «بگو لا اله الا الله، تا روز قیامت تو را شفاعت کنم»^(۱) زیرا شفاعت تنها برای کسانی ممکن است که بر توحید از دنیا رفته‌اند.

در ادامه آمده است: «ابو جهل و عبدالله بن ابوامیه گفتند: آیا می‌خواهی از دین عبدالمطلب (پدرت) روی گردان شوی؟» این است نتیجه همنشینی با افراد نادرست؛ آن‌ها انسان را از راه حق بازمی‌دارند و به گمراهی می‌کشانند. گاهی یک دعوتگر در هنگام نصیحت کردن برخی افراد، با چنین افرادی روبه‌رو می‌شود؛ کسانی که جلوی او می‌ایستند، مردم را از گوش دادن به سخنانش برحذر می‌دارند، به او تهمت می‌زنند و تلاش می‌کنند چهره‌اش را تخریب کنند تا دیگران را از او دور سازند.

در ادامه روایت آمده است: «پیامبر ﷺ پیوسته این سخن را برای ابوطالب تکرار می‌کرد و او را دعوت می‌نمود، ولی آن دو نفر نیز همان سخن را تکرار می‌کردند، تا اینکه



ابوطالب در آخرین کلام خود گفت: (من بر آیین عبدالمطلب هستم.) و حاضر نشد بگوید: لا اله الا الله» پیامبر ﷺ از اسلام آوردن عمویش ناامید نشد و به دو آن دو آشوب‌گری که سعی داشتند میان او و دعوت عمویش مانع ایجاد کنند، توجهی نکرد. بلکه با کمال مهربانی، دعوت خود را بارها تکرار کرد، به امید اینکه عمویش پاسخ دهد. او ﷺ وقت خود را صرف بحث و جدل با آن دو نکرد، بلکه تمام تلاش خود را بر هدفی مشخص متمرکز ساخت: دعوت عمویش به اسلام. اما ابوطالب پاسخ نداد و صریحاً اعلام کرد که همچنان بر دین پدرش عبدالمطلب باقی است؛ یعنی پرستش بت‌ها.

راوی می‌گوید: پیامبر ﷺ به او فرمود: «به خدا سوگند، تا وقتی که از این کار نهی نشوم، حتماً برای استغفار خواهم کرد.» اما آیه‌ای از جانب خداوند نازل شد که فرمود: {مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ} [توبه: ۱۱۳] (شایسته نیست برای پیامبر و مؤمنان که برای مشرکان - حتی اگر از نزدیکانشان باشند - پس از آنکه برایشان روشن شد که اهل دوزخ‌اند، آمرزش بخواهند.) و نیز درباره ابوطالب، خداوند به پیامبر فرمود: {إِنَّكَ لَا تَهْدِي



مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} [قصص: ۵۶] (تو ای پیامبر) نمی توانی هر کس را که دوست داری هدایت کنی، بلکه خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می کند. ابوطالب در حالی از دنیا رفت که همچنان بر شرک باقی بود، و این موضوع پیامبر خدا ﷺ را بسیار اندوهگین کرد. با این حال، تصمیم گرفت تا زمانی که خداوند او را از این کار نهی نکرده، برای عمویش طلب آمرزش کند. اما سپس آیه ای نازل شد که از استغفار برای مشرکان - حتی اگر از نزدیک ترین خویشان شان باشند - منع کرد؛ از جمله برای ابوطالب. دلیل این منع آن بود که ابوطالب، اسلام را به خوبی شناخته و فهمیده بود، و مانعی برای پذیرش آن نداشت. او از بزرگان قریش و شخصیتی بانفوذ بود، اما با این حال، تنها به خاطر تعصب به آیین نیاکانش، از پذیرش اسلام خودداری کرد.

این روایت نشان می دهد که دعوتگر باید از فرصت ها برای دعوت به اسلام و نصیحت مردم استفاده کند. این همان روشی است که پیامبران داشته اند. برای نمونه، یوسف ﷺ زمانی که به زندان افتاده بود، دو زندانی نزد او آمدند و خواب هایی که دیده بودند را برایش تعریف کردند،



همان طور که در قرآن آمده است: **{وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِينَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنْ الْمُحْسِنِينَ}** (یوسف: ۳۶) (و دو جوان همراه او وارد زندان شدند. [روزی] یکی از آن دو گفت: «من [در خواب،] خود را دیدم که [انگور برای] شراب می فشارم» و دیگری گفت: «من خواب دیده‌ام که بر سر خویش [ظرف] نانی می برم [و] پرندگان از آن می خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن [که] قطعاً تو را از نیکوکاران می بینیم»). یوسف ابتدا توجه و احترام آن‌ها را جلب کرد، اما پیش از پاسخ به خوابشان، آن‌ها را به توحید و هدایت دعوت کرد و گفت: **{ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ}** (یوسف: ۳۷) (این [اخبار غیبی و تعبیر خواب،] از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. در حقیقت، من آیین قومی را که به الله ایمان نمی آورند و به [سرای] آخرت [نیز] کفر می ورزند، ترک کرده‌ام). سپس دین را برایشان معرفی کرد و دریایان، خواب‌هایشان را تعبیر کرد: **{يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ}** (یوسف: ۴۱) (ای



رفقای زندانی من، یکی از شما [آزاد می شود] و به سرور خویش شراب خواهد نوشاند؛ و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرنندگان از [مغز] سرش خواهند خورد. امری که در [مورد] آن از من نظر خواستید، [چنین] مقدر شده است.» یوسف علیه السلام از موقعیت نیاز و توجه آن دو نفر، برای هدایت آن ها بهره گرفت.

پیامبر ﷺ نیز همواره از فرصت های مختلف برای تعلیم، تربیت و دعوت استفاده می کرد. از جمله: روزی پس از پایان یکی از نبردها، پیامبر ﷺ با اصحابش نشست بود که زنی را دیدند که دنبال فرزند گمشده اش می گردد. وقتی او را پیدا کرد، محکم در آغوشش گرفت و به او شیر داد. پیامبر با دیدن این صحنه عاطفی، فرصت را غنیمت شمرد و به اصحابش گفت: «آیا فکر می کنید این زن حاضر است فرزندش را، در حالی که قدرت دارد نجاتش دهد، در آتش بیندازد؟» یعنی اگر آتشی برافروزیم و از این مادر بخواهیم که فرزندش را در آتش افکند، آیا گمان می کنید که موافقت کند و فرزندش را در آتش بیندازد در حالی که هیچ اجباری بر او نیست و از روی اختیار این کار را کند، صحابه تعجب کردند و گفتند: هرگز ای رسول خدا! پیامبر ﷺ اینجا بود که



دریافت به هدفی که می‌خواهد رسیده است، لذا فرمود: «خداوند به بندگانِش مهربان‌تر است از این مادر به فرزندش.^(۱)»

در ماجرای دیگری، پیامبر ﷺ همراه با یارانش بود که از کنار درختی به نام «أراک» عبور کردند؛ همان درختی که چوب مسواک از آن گرفته می‌شود و میوه‌ای به نام «کبات» دارد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برای چیدن آن میوه برای پیامبر ﷺ از درخت بالا رفت. در این هنگام، باد لباس او را کنار زد و ساق‌های پایش نمایان شد که بسیار باریک و لاغر بودند. برخی از صحابه به خاطر لاغری ساق‌های او خندیدند. پیامبر ﷺ از این فرصت بهره برد و فرمود: «به چه چیزی می‌خندید؟ از لاغری ساق‌های او؟ قسم به کسی که جانم در دست اوست، این دو ساق در ترازوی قیامت، از کوه اُحُد سنگین‌ترند!»^(۲) بنگر که چگونه پیامبر ﷺ از این فرصت برای رساندن یک پیام دعوی به یارانش استفاده کرد.

همچنین روزی برای پیامبر ﷺ ردایی از ابریشم آوردند.

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت احمد.



مردم از نرمی و زیبایی اش شگفت زده شدند. پیامبر ﷺ از همین فرصت بهره برد و فرمود: «به خدایی که جان محمد در دست اوست، دستمال های سعد بن معاذ در بهشت، از این لباس بهتر است!»^(۱)

شایسته است که دعوتگر منتظر آمدن فرصت نماند، بلکه خودش آن را بسازد و از آن بهره بگیرد. یادم هست در سال ۲۰۱۴ میلادی - ۱۴۳۴ هجری قمری که خطیب مسجد البواردی در شهر ریاض بودم، کنار مسجد، منطقه ای صنعتی قرار داشت که پر بود از کارگاه ها و کارخانه هایی با کارگران هندی، فیلیپینی و دیگر ملیت ها؛ و بیشترشان مسلمان نبودند. در آنجا یک مرکز دعوی برای معرفی اسلام میان همین کارگاه ها تأسیس شد؛ مرکزی خیریه که برای اجرای فعالیت های دینی و فرهنگی، بر کمک های نیکوکاران متکی بود. روزی پس از نماز جمعه، مدیر مرکز نزد من آمد و گفت: «چهار نفر از برادران فیلیپینی با من هستند که می خواهند اسلام بیاورند. اگر شما اعلام کنید، مردم خوشحال می شوند و با آن ها ابراز محبت خواهند کرد.» من



استقبال کردم، پس بلند شدم و موضوع را به مردم اعلام کردم. آن چهار نفر آمدند و شهادتین را گفتند و مردم با شور و خوشحالی از آنان استقبال کردند. از طرف مسجد هم به آن ها هدایایی دادیم. هفته بعد، دوستم با پنج کارگر دیگر آمد که آن ها هم اسلام آوردند و ما با همان شور و محبت، از ورودشان به دین اسلام استقبال کردیم. این استقبال گسترده از اسلام مرا بسیار خوشحال کرد. دوستم مرا به دیدار از محل کارشان دعوت کرد. به آنجا رفتم و از او پرسیدم: «راز این گرایش گسترده فیلیپینی ها به اسلام چیست؟» او لبخندی زد و گفت: «اینها همه از برکات زمین بسکتبال است!» از پاسخ او شگفت زده شدم. او ادامه داد: شش ماه پیش، مردی تاجر وارد دفترم شد و گفت: «می خواهم برای تبلیغ اسلام، کمک مالی کنم.» از او تشکر کردم و شروع کردم به معرفی فعالیت هایی که نیاز به پشتیبانی مالی داشتند. گفتم: «ما کتابی در معرفی اسلام داریم که می خواهیم ۵ هزار نسخه از آن را چاپ کنیم و بین کارگران پخش کنیم. هزینه اش ده هزار ریال می شود.» گفت: «به کار من نمی خورد.» گفتم: «برنامه ای تلویزیونی داریم درباره اسلام که می خواهیم به چند زبان ترجمه اش



کنیم، به کمک مالی نیاز داریم.» گفت: «این هم مناسب نیست.» گفتم: «ما دعوتگرانی داریم که نیاز به تأمین حقوقشان داریم.» گفت: «این هم به کارم نمی‌آید.» خندیدم و گفتم: «دیگر چه چیزی می‌خواهید؟ مگر می‌خواهید زمین بسکتبال بسازیم؟» چند لحظه سکوت کرد، سپس لبخند زد و گفت: «بله! فکر بسیار خوبی است. من هزینه ساخت زمین بسکتبال را تقبل می‌کنم.» او گفت: «کارگران بعد از پایان کارشان در کارخانه‌ها، یا در تعطیلات آخر هفته، دور هم جمع می‌شوند و بسکتبال بازی می‌کنند. شما برایشان آب و غذای سبک فراهم کنید، و در زمان استراحت یا پس از پایان بازی، یک دعوتگر با زبان خودشان برایشان درباره اسلام صحبت کند. این بهتر از آن است که شما به سراغشان بروید؛ چون این‌طور، خودشان با شادی و علاقه به سمت شما می‌آیند.» آن مرد سکوت کرد و به من که در حال اندیشیدن به این ایده جدید بودم خیره شد؛ ایده‌ای که در مراکز دعوی رایج نبود. سپس گفت: «من آماده‌ام هزینه ساخت زمین بازی، آب و نوشیدنی، دستگاه‌های بلندگو را پرداخت کنم.» حرفش با شور و اشتیاق همراه بود. پس ما زمینی نزدیک مرکز اجاره کردیم و



در آن، زمینی استاندارد برای بسکتبال ساختیم که مناسب کارگران فیلیپینی باشد؛ چون آن‌ها بیشتر از دیگران بودند و این ورزش، مورد علاقه‌شان بود. زمین را ساختیم و با همه تجهیزات مورد نیاز بازیکنان تجهیز کردیم. سپس در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، برای افتتاح زمین در تعطیلات آخر هفته، تبلیغ کردیم. بیش از ۳۰۰ کارگر فیلیپینی که همگی غیرمسلمان بودند، آمدند. و شگفت این‌که میان آن‌ها، داوران حرفه‌ای و مربیان بسکتبال نیز بودند که در کارخانه‌ها به‌عنوان کارگر کار می‌کردند. خودشان را به تیم‌هایی تقسیم کردند و برای مسابقه‌ها برنامه‌ریزی کردند. ما هم به اندازه توانمان با آن‌ها درباره اسلام صحبت می‌کردیم و به پرسش‌هایشان پاسخ می‌دادیم. نتیجه چه شد؟ هر هفته بین ۱۰ تا ۱۵ نفر از آن‌ها اسلام می‌آوردند، و تعداد بازیکنان و تماشاگران به حدود سه هزار نفر در هفته رسید. و این همه، به فضل خداوند بود. این فرصتی بود که یک مرد با نیت پاک، آن را ساخت؛ فرصتی که منتظرش نماند، بلکه خودش آن را آفرید.



عمل کردن دعوتگر به گفته هایش

عن المسور بن مخرمة رضی اللہ عنہ قال: لما فرغ النبي ﷺ من قضية الكتاب، قال لأصحابه: (قوموا فأنحروا، ثم اخلقوا) فوالله، ما قام منهم رجل، حتى قال ذلك ثلاث مرات، فلما لم يبق منهم أحد، دخل على أم سلمة رضي الله عنها، فذكر لها ما لقي من الناس، فقالت أم سلمة: يا نبي الله، أتحب ذلك؟ أخرج، ثم لا تكلم أحداً منهم كلمة، حتى تنحر بطنك، وتدعو خالقك فيخلقك، فخرج فلم يكلم أحداً منهم حتى فعل ذلك نحر بطنه، ودعا خالقه فخلقه، فلما رآوا ذلك قاموا فأنحروا، وجعل بعضهم يحلق بعضاً. رواه البخاري.

ترجمه:

از مسور بن مخرمه رضی اللہ عنہ روایت شده است که:



هنگامی که پیامبر خدا ﷺ نوشتن قرارداد (صلح حدیبیه) را به پایان رساند، به یارانش فرمود: «برخیزید، قربانی کنید و سپس سرهای خود را بتراشید.» اما به خدا سوگند، هیچ کس از آن‌ها برنخواست، تا اینکه پیامبر ﷺ سه بار این سخن را تکرار کرد، ولی باز هم کسی برنخواست. وقتی دید هیچ کس به فرمان او عمل نمی‌کند، نزد اُمّ سلمه (همسرش) رضی الله عنها رفت و آنچه از مردم دیده بود برایش بازگو کرد. اُمّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا، آیا دوست داری آنان این کار را انجام دهند؟ پس بیرون برو، با هیچ کدام از آن‌ها هیچ سخنی نگو، تا اینکه خودت قربانیات را نحر کنی و پیرایشگر خود را فراخوانی تا موهای سرت را بتراشد. پیامبر ﷺ بیرون رفت، با هیچ کس سخن نگفت، شتر قربانی‌اش را نحر کرد و پیرایشگر خود را فراخواند و سرش را تراشید. وقتی اصحاب او این کار را دیدند، برخاستند و شترهای خود را قربانی کردند، و برخی از آن‌ها شروع کردند به تراشیدن سرهای یکدیگر. روایت بخاری.

اگر کسی دربارهٔ زیبایی لباس‌ها صحبت کند، شنوندگان بلافاصله به لباس‌های او نگاه می‌کنند. اگر



کسی درباره پاکیزگی مو سخن بگوید، مردم قبل از پایان سخنش به موهای او نگاه می‌کنند. همین‌طور اگر دعوتگری مردم را به نماز جماعت، سخاوت یا اخلاق نیک دعوت کند، مردم بلافاصله به حال و رفتار او نگاه می‌کنند و آن را با گفته‌هایش می‌سنجند. و چه‌بسا برخی از آن‌ها آیه قرآن را زمزمه کنند: **{لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}** [صف: ۲] چرا چیزی می‌گویید که خودتان به آن عمل نمی‌کنید؟)

شرح حدیث:

مسور بن مخرمه رضی الله عنه می‌فرماید: «وقتی پیامبر از نوشتن قرارداد صلح فارغ شد، به یارانش فرمود: (برخیزید، قربانی کنید و موهای سرتان را بتراشید)، به خدا سوگند حتی یک مرد از میان آن‌ها برنخاست. تا اینکه آن گفته را سه مرتبه تکرار کرد» این ماجرا مربوط به صلح حدیبیه است؛ جایی که پیامبر با حدود ۱۴۰۰ نفر از یارانش از مدینه به سوی مکه رفتند، درحالی‌که برای عمره مُحَرَّم بودند. اما وقتی به مرز مکه رسیدند، قریش به آن‌ها اجازه نداد وارد حرم شوند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش چند روزی در حدیبیه ماندند تا اینکه ایشان با



قریش قراردادی امضا کرد که طبق آن، مسلمانان باید همان سال به مدینه بازگردند و سال آینده برای عمره بیایند. پیامبر ﷺ در آنجا به یارانش دستور داد شترها و گوسفندهایی را که برای قربانی آورده بودند، در همان جا ذبح کنند و موهای سر خود را بتراشند. اما این دستور برای صحابه سخت بود؛ چرا که دوست داشتند وارد مکه شوند، عمره را انجام دهند و بعد قربانی کنند و سپس موهای خود را بتراشند. با این حال پیامبر ﷺ تصمیم گرفت آرامش را حفظ کند و عمره را به سال آینده موکول کند. اصحاب کمی مکث کردند؛ شاید که پیامبر ﷺ نظرش را تغییر دهد یا وحی جدیدی نازل شود.

راوی می‌گوید: «وقتی پیامبر ﷺ دید هیچ‌کس به فرمان او عمل نمی‌کند، نزد اُمّ سلمه (همسرش) رضی‌الله‌عنها رفت و آنچه از مردم دیده بود برایش بازگو کرد. اُمّ سلمه گفت: (ای پیامبر خدا، آیا دوست داری این کار را بکنند؟ پس خودت برخیز، قربانیات را نحر کن، و سر خود را بتراش. با هیچ‌کس سخنی نگو. تا اینکه شترت را قربانی کنی و پیرایشگرت را فراخوانی تا موی سرت را بتراشد.» پیامبر خدا ﷺ عادت داشت که یارانش



با سرعت و اشتیاق دستورات او را اجرا کنند. اما وقتی دید که در انجام دستورش تعلل کردند، به خیمه‌اش رفت و ماجرا را برای همسرش، ام سلمه، بازگو کرد. ام سلمه به او پیشنهاد داد که خودش بیرون برود، سرش را بتراشد و قربانی‌اش را در برابر آنان نحر کند تا آنها بفهمند که تصمیم نهایی گرفته شده و بازگشتی در کار نیست.

راوی در ادامه می‌گوید: «پس پیامبر ﷺ بیرون آمد، شتر قربانی‌اش را نحر کرد و پیرایشگر خود را صدا زد و او سر پیامبر را تراشید. وقتی یارانش این صحنه را دیدند، برخاستند و شترهای خود را قربانی کردند، و برخی نیز شروع به تراشیدن موی یکدیگر کردند» یعنی: پیامبر ﷺ همان کاری را انجام داد که ام سلمه به او پیشنهاد کرده بود؛ شتر قربانی‌اش را نحر کرد. «بُدن» جمع «بَدَنَة» است، و بَدَنَة به ماده شتر (ناقه) گفته می‌شود. پس پیامبر ﷺ قربانی خود را که همان شترانی بودند که از مدینه همراه خود آورده بود تا در مکه گوشتشان را صدقه بدهد، نحر کرد. سپس موی سرش را تراشید، در حالی که یارانش او را تماشا می‌کردند. همین باعث



شد که آنان نیز برای اجرای دستور قبلی پیامبر ﷺ شتاب کنند.

دعوتگری که به چیزی دعوت می‌کند، اگر خودش به آن عمل کند، تأثیرش در دل‌ها بسیار بیشتر است. این همان شیوهٔ پیامبران است. چنان‌که پیامبر شعب ﷺ وقتی قوم خود را موعظه می‌کرد به آن‌ها فهماند که خود اولین کسی است که به آنچه فرا می‌خواند عمل می‌کند، همانگونه که خداوند در قرآن از زبان وی نقل نموده است: **{وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَحَالِفَكُمْ إِلَيَّ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ}** [هود: ۸۸] (و من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن بازمی‌دارم با شما مخالفت کنم (و خودم انجامش دهم). تا آنجا که در توان دارم، جز اصلاح نمی‌خواهم) و خداوند در قرآن به بنی اسرائیل فرمود: **{أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ}** [بقره: ۴۴] (آیا در حالی‌که کتاب [تورات] را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ آیا نمی‌اندیشید؟) و نیز به مؤمنان هشدار داد: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}** [صف: ۲] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی



می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟).

یاد دارم تاجری بزرگ و آبرومند، گروهی از مردم را برای افطاری در ماه رمضان دعوت کرده بود. در میان میهمانان، شماری از علما و مشایخ معروف، و بزرگان قبایل نیز حضور داشتند. هنگامی که همگی بر سر سفره نشستند و منتظر اذان مغرب بودند تا افطار کنند، ناگهان دیدند که بر روی سفره، در کنار خرما، شیر و سایر خوراکی‌ها، ظرف‌های کوچکی قرار داده شده است که در آن‌ها سیگارهای گران‌قیمت گذاشته بودند! ماجرا از این قرار بود که برخی از روزه‌داران سیگاری، بعد از افطار با یک خرما و نوشیدن جرعه‌ای آب، بلافاصله سیگاری روشن می‌کردند و می‌کشیدند. اما شایسته نبود که این نعمت‌های حلال الهی با این دود پلید و ناپاک (سیگار) در کنار یکدیگر جمع شوند. مهمانان سر سفره نشستند و به این سیگارها در کنار غذا نگاه کردند، ولی چیزی نگفتند؛ حتی مشایخ بزرگ هم سکوت کردند. جز جوانی که با نرمی و آرامش گفت: «ای استاد محترم فلانی! خداوند این دعوتی را از تو بپذیرید، از میزبانی‌ات سپاسگزاریم، و امیدواریم که در این مجلس نیکو مأجور باشی. ما خدا را



بر این نعمت‌ها و غذای خوب سپاس می‌گوییم، و اگر می‌خواستیم شکر این نعمت‌ها را کامل کنیم، بهتر آن بود که این سیگارها را از سفره غذاهای حلال دور می‌کردیم. شاید خدمت‌کارها آن‌ها را اشتباهی اینجا گذاشته‌اند.» صاحب‌خانه گفت: «آه! بله، درست می‌گویی پسرم. سپاسگزارم.» سپس به خدمت‌کارها دستور داد سیگارها را بردارند و بر آن‌ها فریاد کشید و نشان داد که از این کار ناراضی است، با اینکه خودش از ابتدا بر تهیه سفره نظارت کامل داشت! پس از آن اذان مغرب گفته شد و مردم افطار کردند. وقتی همگی برخاستند تا نماز مغرب را بخوانند، یکی از مشایخ بزرگ جلو آمد تا امام جماعت شود، ولی صاحب‌خانه گفت: «نه، بلکه این پسر ما نماز را بخواند.» و به آن جوان اشاره کرد که جلو بیاید و امام جماعت شود. چون متقاعد شده بود که این جوان از همه راستگوتر و خیرخواه‌تر برای مسلمانان است.

آری، هر کس بخواهد نزد مردم محبوب و پذیرفته شود، باید نخست خود در عمل صادق و دین‌دار باشد. دعوتگر همواره زیر نظر مردم است، و رفتار او زیر ذره‌بین آنان قرار دارد. اگر می‌خواهد سخنش اثرگذار باشد، باید



خودش به آنچه می‌گوید عمل کند. سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول خدا! سخنی به من بفرما که پس از آن از هیچ کس دیگر نپرسم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو ایمان آوردم به خدا، سپس بر آن استقامت داشته باش.»^(۱)

سخن پایانی اینکه گفت‌وگوی ما در اینجا درباره وجوب عمل کردن دعوتگر به واجبات و ترک محرمات است. یعنی باید آنچه را که خود به آن دعوت می‌کند، انجام دهد؛ مانند: نماز جماعت، و ترک گناهی چون غیبت و دروغ. اما درباره مستحبات و نوافل (عبادات غیر واجب)، اگر دعوتگر به آن‌ها عمل نکند، گناهی ندارد، گرچه بهتر است در این امور هم اهل عمل باشد. مثلاً او می‌تواند مردم را به شب‌زنده‌داری، نماز صبحی، و تلاوت روزانه قرآن توصیه کند اگر خودش در این زمینه‌ها کوتاهی داشته باشد زیرا این امور واجب نیستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت دیگر فرمودند: «در روز قیامت، مردی را می‌آورند و او را در آتش می‌اندازند، و روده‌هایش



بیرون می‌ریزد، و همچون الاغی که دور آسیاب می‌چرخد، در آتش می‌چرخد. اهل آتش گرد او جمع می‌شوند و می‌پرسند: ای فلانی! مگر تو ما را به نیکی دعوت نمی‌کردی و از بدی باز نمی‌داشتی؟ او می‌گوید: آری، شما را به نیکی امر می‌کردم ولی خود آن را انجام نمی‌دادم، و از بدی نهی می‌کردم، ولی خود آن را مرتکب می‌شدم.^(۱) این حدیث درباره کسی است که به انگیزه ریا و شهرت و تظاهر به دینداری مردم را به معروف و نهی از منکر دعوت می‌کرده است.

اما اگر کسی گنهکار باشد ولی صادقانه مردم را نصیحت کند، در حالی که با نفس خود می‌جنگد و پیوسته در حال توبه و استغفار است، این وعده عذاب شامل او نمی‌شود.



۱- روایت بخاری و مسلم.



رعایت تدرج در دعوت

عن ابن عباس رضی اللہ عنہ: أن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لما بعث مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِلَى أَنْ يُوحِّدُوا اللَّهَ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعوكَ لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعوكَ لِذَلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ، فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعوكَ لِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

ترجمہ:

از عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہ روایت است کہ: وقتی پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم معاذ بن جبل را بہ سوی یمن فرستاد، بہ او



فرمود: «تو نزد قومی از اهل کتاب می‌روی. پس نخستین چیزی که آن‌ها را به‌سوی آن دعوت می‌کنی، شهادت به لا اله الا الله باشد؛ تا زمانی که به یگانگی خدا ایمان بیاورند. پس اگر از تو اطاعت کردند، به آنان اطلاع بده که خداوند پنج نماز در شبانه‌روز را بر آنان واجب کرده است. اگر از تو در این باره نیز اطاعت کردند، به آنان خبر بده که خداوند زکاتی بر آن‌ها واجب کرده که از ثروتمندانشان گرفته شده و به فقیرانشان بازگردانده می‌شود. اگر در این زمینه نیز از تو پیروی کردند، آنگاه از گرفتن بهترین اموالشان بپرهیز، و از دعای مظلوم بترس، زیرا بین دعای او و خداوند هیچ حجابی وجود ندارد.» روایت بخاری.

این حدیث، بر اهمیت تدرّج (مرحله‌به‌مرحله پیش‌رفتن) در شرح احکام شریعت و اوامر و نواهی آن تأکید دارد. یعنی حکمت آن است که دعوت‌گر از مهم‌ترین آموزه‌های دین شروع کند سپس آنها که مهم هستند.



شرح حدیث:

راوی می‌گوید: پیامبر ﷺ وقتی معاذ رضی الله عنه را راهی یمن کرد به ایشان فرمودند: «تو نزد قومی از اهل کتاب می‌روی...» پیامبر ﷺ تعدادی از صحابه را به سرزمین‌های مختلف روانه کرد و معاذ بن جبل رضی الله عنه را در سال نهم هجری به یمن فرستاد تا مردم آنجا را به اسلام دعوت کند و احکام اسلام را به آن‌ها آموزش دهد. او را آگاه ساخت که مخاطبانش «اهل کتاب» هستند، یعنی یهود و نصارا.

در ادامه فرمودند: «پس نخستین چیزی که آنان را به آن دعوت می‌کنی، شهادت لا اله الا الله باشد، تا اینکه خدا را به یگانگی عبادت کنند.» ایمان به یگانگی خداوند رکن اول اسلام است. و توحید در واقع کلید ورود به اسلام و شرط دخول به بهشت است، توحید یعنی خدا را به یگانگی و بدون شریک عبادت کردن، و این همان چیزی است که خداوند پیامبرانش را به خاطر آن فرستاده است چنانکه در قرآن می‌فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ } (انبیاء: ۲۵) (و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که [به



مردم بگویند: «معبودی [به حق] جز من [= الله] نیست؛ پس تنها مرا عبادت کنید) بنابراین، دعوتگر باید از همین نقطه شروع کند و بیش از سخن گفتن درباره حرمت شراب و زنا یا وجوب نماز و روزه و پوشش، باید بنیاد دین (توحید) در دل فرد کاشته شود. بلکه ابتدا باید مردم را قانع کرد که خداوند، پروردگار و آفریننده‌ای است که شایسته پرستش است؛ او صاحب اختیار و بزرگی است که چون فرمان دهد، باید اطاعت شود، و اینکه فرمان‌ها و شریعت او بر پایه حکمت و مصلحت بندگان استوار است.

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر اطاعت کردند، آگاهشان کن که خداوند پنج نماز را در شبانه روز بر آن‌ها واجب کرده است» این، دومین رکن اسلام است: نماز.

نماز در تمام شریعت‌های الهی وجود داشته است؛ برای نمونه: در دعای ابراهیم علیه السلام آمده است: **رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي** { ابراهیم: ۴۰ } (پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار بده و از فرزندانم [نیز چنین کن]). و به موسی علیه السلام فرمود: **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** { طه: ۱۴ } «نماز را برای یاد من برپا دار» و درباره عیسی علیه السلام



فرموده است: {وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا} [مریم: ۳۱] (مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است).

پیامبر ﷺ در ادامه به معاذ رضی الله عنه فرمودند: «اگر از تو در این باره نیز اطاعت کردند، به آنان خبر بده که خداوند زکاتی بر آنها واجب کرده که از ثروت‌مندان‌شان گرفته شده و به فقیرانشان بازگردانده می‌شود، اگر در این زمینه نیز از تو پیروی کردند، آنگاه از گرفتن بهترین اموال‌شان بپرهیز» این، سومین رکن اسلام است: زکات.

زکات در شریعت‌های پیشین نیز بوده همان‌طور که خداوند در مورد پیامبرانش به‌طور کلی می‌فرماید: {وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ} [انبیاء: ۷۳] (و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم؛ و آنان [همه] عبادت‌کننده ما بودند) زکات از ثروت‌مندان یک شهر گرفته می‌شود و به نیازمندان همان شهر داده می‌شود، تا اصل تکافل و همبستگی در یک جامعه تحقق یابد. در پرداخت زکات، نه بهترین مال گرفته می‌شود و نه بدترین آن، بلکه مالی میانه و متوسط برای زکات انتخاب می‌شود. مثلاً در زکات



گوسفند، از بهترین گوسفندان تاجر گرفته نمی‌شود، و در زکات شتر نیز، بهترین شترها انتخاب نمی‌شود؛ این کار هم به خاطر راحتی و رضایت خاطر تاجر است، و هم عدالتی است در حق فقیر.

سپس فرمودند: «از دعای مظلوم بترس، زیرا میان آن و خداوند حجابی نیست» پیامبر ﷺ معاذ را از ستم روا داشتن به مردم بر حذر داشت. دعای مظلوم مستجاب می‌شود.

در این حدیث بزرگ، اهمیت تدریج در دعوت مردم به دین و بیان احکام برای آنان روشن می‌شود. دعوتِ مسلمانانی که از وجوب نماز و حرمت شراب آگاه است، همانند دعوتِ کافری نیست که هیچ شناختی از احکام و شریعت اسلام ندارد.

به خاطر دارم که در سال ۱۴۲۸ هجری - ۲۰۰۸ میلادی برای یادگیری زبان انگلیسی به بریتانیا رفته بودم و در آنجا توفیق خوبی یافتم؛ حتی خطبه‌های نماز جمعه و عید را در شهر ادینبرو به زبان انگلیسی ایراد کردم. روزی در مؤسسه آموزش زبان، دانش‌آموز عربی به نام احمد پیشم آمد و



گفت که یکی از هم‌کلاسی‌های فرانسوی‌اش درباره اسلام زیاد سؤال می‌پرسد و درخواست کرد که او را به مؤسسه بیاورد تا من پاسخ سؤالاتش را بدهم. واقعاً هم روز بعد همراه او آمد و در کتابخانه نشستیم. با خوش‌آمدگویی با او صحبت را آغاز کردم و از اسلام برایش گفتم؛ اینکه همه پیامبران با یک دین آمده‌اند، و آن، عبادت خدای یگانه و بی‌همتا است. و اینکه ایمان آوردن به پیامبر اسلام ﷺ به معنای کفر به عیسی علیه سلام نیست، بلکه نشانه ایمان به همه پیامبران است. من به زبان انگلیسی صحبت می‌کردم و او با علاقه گوش می‌داد، درحالی‌که درباره توحید برایش توضیح می‌دادم و اینکه این عقیده مطابق با فطرت انسان است. ناگهان احمد صحبت را قطع کرد و به زبان عربی گفت: «به او بگو که خوردن گوشت حرام است.» من به عربی گفتم: «صبر کن پسر!» و سخن با دختر فرانسوی را ادامه دادم. بار دیگر احمد مرا قطع کرد و گفت: «برای او از اهمیت حجاب بگو!» به او گفتم: «باشه، باشه.» و ادامه دادم که اسلام دینی آسان و مهربان است. دوباره احمد گفت: «ای شیخ! درباره نماز هم به او بگو!» از اصرار احمد خسته شدم و به او گفتم: «پسر، از غیرت و علاقه‌ات



ممنونم، ولی اجازه بده مرحله به مرحله پیش برویم.» او ساکت شد و من صحبت دربارهٔ ایمان به خدا را ادامه دادم. آن دختر خودش از من دربارهٔ حجاب پرسید. من گفتم: «حجاب واجب است، ولی شرط ورود به اسلام نیست. کسی که شهادتین را بگوید و تنها خدا را پرستد، مسلمان است، حتی اگر در برخی احکام مثل حجاب کوتاهی کند. زن مسلمانی که حجاب ندارد، کافر نشده بلکه مرتکب گناهی شده است.» او پرسید: «و نماز چطور؟» گفتم: «نماز پنج نوبت در روز است.» و دربارهٔ آسانی آن با او صحبت کردم و اینکه به زودی به آن عادت خواهد کرد. گفتم: «خوانده‌ام که شما یک ماه کامل روزه می‌گیرید!» گفتم: «روزهٔ رمضان واجب است، ولی زن در ایام حیض روزه نمی‌گیرد و بیمار، مسافر یا کسی که عذری دارد، می‌تواند افطار کند.» و این چنین گفت‌وگوی ما ادامه پیدا کرد. آنچه باید از این ماجرا دانست، این است که تدرج در دعوت به اسلام یک شیوهٔ ربانی است.

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شد، سوره‌هایی از مفصلات بود که در آن‌ها سخن از بهشت و دوزخ آمده بود. وقتی مردم به اسلام



گرایش پیدا کردند، احکام حلال و حرام نازل شد. اگر در ابتدا نازل می‌شد: «شراب ننوشید» می‌گفتند: «ما هرگز شراب را رها نمی‌کنیم»، یا اگر نازل می‌شد: «زنا نکنید» می‌گفتند: «ما هرگز زنا را ترک نمی‌کنیم.»^(۱) ایشان همچنین گفته است: «نماز ابتدا دو رکعتی فرض شد، سپس بعد از هجرت پیامبر ﷺ چهار رکعت شد، ولی نماز مسافر همان دو رکعتی باقی ماند»^(۲) پس ببین چگونه خداوند نماز را تدریجی واجب کرد: در ابتدا سبک، تا مردم به آن عادت کنند، سپس تعداد رکعت‌ها افزایش یافت. بنابراین، تغییر نفس انسان باید مرحله به مرحله باشد؛ باید او را برای پذیرش وضعیت جدید آماده کرد، و پذیرش حق باید با آرامش و آمادگی درونی باشد. همان‌طور که شیر گرفتن کودک از شیر مادر به صورت تدریجی انجام می‌شود، دعوت‌شونده نیز باید به صورت تدریجی با احکام آشنا شود. پس دعوتگر نباید با عبارات «این حلال است» و «آن حرام است» کار را شروع کند، بلکه باید با معرفی مفاهیم اصلی ایمان آغاز کند؛ مثل وجوب اطاعت از خدا، وجود حساب و پاداش و عذاب،

۱- روایت بخاری.

۲- روایت بخاری.



بهشت و دوزخ، و اینکه خدا برای دوستان خود چه آماده کرده و برای دشمنانش چه، و اینکه چه پاداشی برای فرمانبرداران و چه مجازاتی برای گناهکاران در نظر دارد. بنابراین باید از مهم‌ترین امور آغاز کرد، سپس به مسائل فرعی‌تر پرداخت. این، همان روش پیامبر اسلام ﷺ در آسان‌گیری و مدارا با مردم بود. قبیلۀ ثقیف نزد پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند، اما شرط گذاشتند که نه زکات بدهند و نه جهاد کنند. پیامبر درخواست آن‌ها را پذیرفت و فرمود: «به‌زودی زکات خواهند داد و جهاد خواهند کرد.»^(۱) روزی دیگر، مردی نزد پیامبر ﷺ آمد، اسلام آورد، ولی شرط کرد که فقط دو نماز در روز بخواند. پیامبر ﷺ این شرط او را پذیرفت.^(۲) امام احمد بن حنبل رحمه‌الله بر اساس این روایت گفته است: «اسلام، حتی با وجود شرطی نادرست پذیرفته می‌شود، سپس فرد به انجام همهٔ احکام اسلام ملزم خواهد شد.» و نیز روایت شده که پیامبر ﷺ به مردی فرمود: «اسلام بیاور!» او پاسخ داد: «احساس می‌کنم از آن بیزارم.» پیامبر فرمود: «اسلام بیاور، حتی اگر احساس

۱- روایت ابوداود.

۲- روایت احمد.

بیزاری داری!^(۱)»

حکیم بن حزام رضی الله عنه نیز می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردم که فقط ایستاده سجده کنم؛ یعنی بدون رکوع به سجده بروم. و پیامبر صلی الله علیه و آله این شرط او را پذیرفت. این روش پیامبر صلی الله علیه و آله، برای جذب دل‌ها و تشویق مردم به ورود در اسلام بود. سپس پس از مدتی، آن فرد به انجام کامل نماز و سایر احکام دین ملزم می‌شد و خداوند محبت دین و پذیرش آن را در دلش قرار می‌داد. به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ هیئت نمایندگی قبیله ثقیف فرمود: «زکات خواهند داد و جهاد خواهند کرد.» یعنی: زمانی که شیرینی ایمان در قلب تازه‌مسلمان نفوذ کند، اطاعت از احکام برای او آسان می‌شود. بسیاری از کفار گمان می‌کنند که انجام تکالیف شرعی بسیار سخت است و از حقیقت اسلام آگاهی ندارند. اما همین که وارد اسلام می‌شوند و ایمان در دلشان جای می‌گیرد، آن چنان با شور و علاقه به دین پایبند می‌شوند که از بسیاری از مسلمانانی که پیش‌تر ایمان آورده‌اند نیز، قوی‌تر و پرشورتر می‌شوند. و این، واقعیتی است که بارها



دیده‌ایم. پس دعوتگر هیچ‌گاه از هیچ‌یک از احکام اسلام کوتاه نمی‌آید، و با دین خدا بازی نمی‌کند، اما شرایط و آمادگی مردم را در نظر می‌گیرد، و مرحله به مرحله با آنها پیش می‌رود. دعوت کسی که در سرزمین اسلامی بزرگ شده، با دعوت کسی که هرگز پیش‌تر حتی نام اسلام را نشنیده است، یکی نیست.





آموختن زبانهای مختلف



عن أبي ذرٍّ رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لم يبعث الله نبيًّا إلا بلغه قومه» رواه أحمد.

ترجمه:

از ابوذر رضي الله عنه روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:
«خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر با زبان قوم خودش»
روایت احمد

از نشانه‌های قدرت خداوند متعال در آفرینش،
گوناگونی زبان‌ها است؛ همان‌گونه که خداوند فرموده
است: {وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ} (روم: ۲۲) (و از [دیگر]
نشانه‌های او تعالی، آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف
زبان‌ها و رنگ‌های شماست. بی‌تردید، در این [امور]،
نشانه‌هایی [از قدرت پروردگار] برای دانشوران است.) یعنی:
تفاوت زبان‌هایی که مردم با آن‌ها سخن می‌گویند؛ مانند



عربی، انگلیسی، هندی و دیگر زبان‌ها. همچنین تفاوت رنگ‌های پوستی آن‌ها؛ برخی سفیدند، برخی سیاه و برخی سرخ‌پوست. این‌ها همه نشانه‌هایی از قدرت خداوند در آفرینش است.

شرح حدیث

پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر با زبان قوم خودش.» زیرا لازمهٔ رسالت، این است که پیامبر ﷺ بتواند پیام را به خوبی و روشنی برای مردمش بیان کند. چنان‌که خداوند فرموده است: **{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ}** (ابراهیم: ۴) (ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند پیام الهی را] برایشان بیان کند). بلکه خداوند هر پیامبری را از میان همان قوم برمی‌گزیند، تا به زبان آن‌ها کاملاً مسلط باشد و از آداب و رسوم و روحیات آن‌ها آگاه باشد؛ مثلاً می‌فرماید: **{وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا}** [هود: ۸۴] «و به سوی مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم» و نیز: **{وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا}** [اعراف: ۷۳] «و به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم».



پیامبر ﷺ نیز به زبان عربی فصیح سخن می‌گفت؛ زبانی که شنونده را مجذوب زیبایی و بلاغتش می‌کرد. گاهی هم برای راحت‌تر رساندن مفهوم، با برخی افراد به زبان دیگری صحبت می‌کرد. مثلاً: روزی لباس‌های زیبایی نزد پیامبر ﷺ آوردند که در میان آن‌ها پارچه‌ای زیبا و سیاه‌رنگ بود که به آن «خَمِیصه» می‌گفتند. پیامبر ﷺ فرمود: «به نظر شما این خمیصه را به چه کسی بدهیم؟» او با یارانش مشورت کرد تا ببینند چه کسی برای دریافت این لباس سزاوارتر است. همه سکوت کردند تا خود پیامبر نظر بدهد. او سپس به یاد دختر بچه‌ای افتاد که در حبشه به دنیا آمده بود و به دلیل ارتباط با کودکان حبشی، با زبان حبشی آشنا بود. این دختر یعنی ام خالد دختر خالد بن سعید سپس به همراه خانواده‌اش به مدینه آمده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «ام خالد را نزد من بیاورید» او را در حالی که کودک کوچکی بود، نزد پیامبر آوردند. پیامبر ﷺ پارچه را به او داد و با دستان خود لباس را به او پوشاند. سپس فرمود: «این را بپوش و آن قدر بپوش که کهنه شود.» (یعنی دعا کرد خداوند او را در عافیت نگه دارد تا زمانی که لباس فرسوده شود.) بر روی آن لباس، نقش‌هایی وجود داشت. پیامبر ﷺ با دست به آن‌ها اشاره کرد و فرمود:



«سَنا، ای ام خالد، سَنا، ای امّ خالد!»^(۱) یعنی: «زیباست، زیباست!» و این کلمات به زبان حبشی بودند. پس پیامبر ﷺ برای فهم بهتر آن کودک، به زبان خودش با او سخن گفت.

حتی پیامبر ﷺ به برخی از صحابه دستور داد که زبان اقوام دیگر را یاد بگیرند. مثلاً: به زید بن ثابت دستور داد تا زبان یهودیان را بیاموزد. زید می‌گوید: پیامبر ﷺ به من گفت: «آیا زبان سریانی را بلدی؟ نامه‌هایی به این زبان به دستم می‌رسد، و من به یهودیان در مورد نوشته‌هایم اطمینان ندارم.» زید می‌گوید: «نیم‌ماه پیشتر نگذشت که آن زبان را یاد گرفتم. از آن پس، اگر پیامبر به یهود نامه‌ای می‌نوشت، من آن را می‌نوشتم، و اگر آن‌ها نامه‌ای می‌فرستادند، من برای او می‌خواندم.»^(۲) این، نشانهٔ علاقه و دقت پیامبر ﷺ به یادگیری زبان‌های دیگر بود؛ چون او به سوی تمام مردم فرستاده شده بود، و مردم زبان‌های گوناگونی دارند.

شیخ بزرگوار، محمد بن صالح العثیمین رحمه‌الله نقل کرده که در مسجد فرودگاه جده در ایام حج، همراه با جمعی از

۱- روایت بخاری.

۲- روایت ابوداود و ترمذی.



دعوتگران حضور داشت. او در آن جا سخنرانی ای درباره ی فرقه تیجانیه ایراد کرد و از اشتباهات این فرقه هشدار داد. در حین سخنرانی، مردی نزد شیخ آمد و گفت: «ای شیخ بزرگوار، می خواهم با اجازه شما، سخنانتان را به زبان هوسا ترجمه کنم؛ زیرا بسیاری از حاضران زبان عربی را نمی فهمند.» شیخ فرمود: «بله، بفرما.» آن مرد نشست و شیخ کمی صحبت می کرد، سپس سکوت می نمود تا مترجم فرصت ترجمه داشته باشد. بلندگوهای بیرونی نیز فعال بودند و کسانی که بیرون مسجد بودند، می توانستند سخنرانی و ترجمه اش را بشنوند. ناگهان مردی با عجله وارد مسجد شد. او نگاهی به سخنران انداخت و دید که خود شیخ ابن عثیمین است. سپس به او نزدیک شد و گفت: «این مترجمی که سخنان شما را ترجمه می کند، از فرقه تیجانیه، تمجید می کند، از آنها تعریف می نماید و مردم را به پیروی از این فرقه دعوت می کند! من زبان عربی و هوسا را هر دو می فهمم.» شیخ شگفت زده شد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سپس از مترجم سؤال کرد؛ مترجم دستپاچه شد و معلوم شد که آن مرد راست می گوید. پس شیخ او را کنار گذاشت و بعداً گفت: «اگر خودم این زبان را بلد بودم، نیازی به چنین مترجمی نداشتم که

مردم را فریب بدهد!^(۱)»

بنابراین دانستن زبان مخاطبان، برای رساندن پیام بسیار مهم است؛ چنان که خداوند فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ يُبَيِّنُ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴] (ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند پیام الهی را] برایشان بیان کند).

با این حال، دعوت‌گر باید هنگام سخن گفتن به زبان دیگر، تا جای ممکن بر آن مسلط باشد. خودم از دوران دبیرستان علاقه‌مند به یادگیری زبان انگلیسی بودم، و پس از ورود به دانشکده شریعت در سال ۱۴۰۸ هجری برابر با ۱۹۸۷ میلادی، اشتیاقم به تسلط بر آن بیشتر شد. حتی در دانشگاه، همیشه دروس اختیاری زبان انگلیسی را انتخاب می‌کردم تا بیشتر یاد بگیرم. بعد از فارغ‌التحصیلی، در مؤسسات آموزش زبان در ریاض ثبت‌نام کردم، و سپس به نیوزیلند، بریتانیا و آفریقای جنوبی سفر کردم تا زبان انگلیسی را در بین مردم بومی تمرین کنم. با این حال، چون در شغل دانشگاهی‌ام کمتر از انگلیسی استفاده می‌کردم، بسیاری از

۱- مؤلفات ابن عثیمین، کتاب العلم (۴۰۷/۶)



واژگان را فراموش کرده‌ام. مثلاً در سال ۱۴۳۴ هجری - ۲۰۱۴ میلادی در کنفرانسی در لندن شرکت کردم. بیشتر شرکت‌کنندگان، مسلمانان انگلیسی‌زبان بودند که عربی نمی‌دانستند. مترجمی بود که سخنانم را به انگلیسی ترجمه می‌کرد. من هم به زبان عربی سخنرانی کردم، ولی گاهی جملاتی را به انگلیسی نیز در بین صحبت‌هایم می‌گنجاندم. در بخشی از سخنرانی، خواستم داستان گفت‌وگویم با کشیشی را که دربارهٔ اسلام و مسیحیت با او صحبت کرده بودم، تعریف کنم. می‌خواستم بگویم: «در کنار کلیسا، کشیش بزرگی را دیدم.» بجای اینکه بگویم Big Priest اشتباه کردم و گفتم: Big breast مردم خندیدند و برخی با تعجب به هم نگاه کردند. احساس کردم اشتباهی رخ داده ولی نمی‌دانستم دقیقاً چه. سپس آن جمله را به عربی گفتم تا مترجم آن را به درستی ترجمه کند، و سخنرانی را ادامه دادم. پس از پایان سخنرانی و نماز مغرب، یکی از جوانان عرب با خنده نزد من آمد و گفت: «حال آن big breast که در کنار کلیسا دیدی چطور است؟!» لبخند زدم و متوجه شدم منظوری دارد. وقتی علت خندهٔ مردم را پرسیدم، لبخند زد و گفت: «شما به جای اینکه بگویید کشیش بزرگی را دیدم، گفتید: سینهٔ بزرگی را



دیدم!» او تفاوت تلفظ این دو کلمه را برایم توضیح داد. آن لحظه ماجرای جوانی برایم تداعی شد که برای گردش به آمریکا رفته بود. هنگامی که وارد فرودگاه شد، مأمور گذرنامه از او پرسید: «علت آمدنت به آمریکا چیست؟»

او می‌خواست بگوید: «I'm a tourist» یعنی: من گردشگرم) اما اشتباه گفت: «I'm a terrorist» یعنی: من تروریستم!) و نزدیک بود کار دست خودش بدهد، اگر مأمور متوجه نمی‌شد که او فقط اشتباه زبانی کرده و قصد بدی نداشته است! مقصود این است که اگر دعوت‌توگر بتواند زبان مخاطبانش را به خوبی یاد بگیرد و بر آن تسلط یابد، این بسیار خوب و باعث برکت در دعوت او خواهد بود. اما اگر نتواند، مسئله ساده است و نباید خود را به چیزی که نمی‌تواند، گرفتار کند، زیرا هر کسی برای کاری که آفریده شده، راهی آسان دارد.

یکی از نکات جالب این است که وقتی دعوت‌توگر به کشوری سفر می‌کند، خوب است چند کلمه محلی و مخصوص آن لهجه را یاد بگیرد و در سخنرانی یا موعظه‌اش به کار ببرد. مثلاً در مصر می‌گوید «عاوز ایه؟» (چه می‌خواهی؟) و در سودان



می‌گوید «دایر شنو؟» (چه کار می‌کنی؟). این باعث می‌شود مخاطبان احساس کنند که به آن‌ها نزدیک است و سخنان او را بهتر بپذیرند. اگر در کشور دیگری سخنرانی می‌کنید و کلمه‌ای را اشتباه گفتید و مردم آن را اشتباه فهمیدند، حتماً منظور خود را توضیح دهید. مثلاً در سال ۱۴۳۲ هجری - ۲۰۱۲ میلادی برای من چنین اتفاقی در یکی از کشورهای شمال آفریقا افتاد. در سالن بزرگی درباره «امانت» صحبت می‌کردم. برنامه از طریق تلویزیون رسمی آن کشور به صورت زنده پخش می‌شد. در حین سخنرانی داستانی از صحابی «ابن اللتبیه» نقل کردم که پیامبر ﷺ او را برای جمع‌آوری زکات گوسفندان و شتران بادیه‌نشینان فرستاد. برخی به او زکات می‌دادند و هدایایی مثل «تیس» یعنی بز نر می‌دادند. در کنار من مردی بود که جلسه را اداره می‌کرد. وقتی من کلمه «تیس» را گفتم، او سه بار استغفار کرد. ابتدا فکر کردم تحت تأثیر داستان است، اما وقتی کلمه را دوباره گفتم، باز هم استغفار کرد. پس از پایان جلسه، او به من گفت که باید از برخی الفاظ رکیک که به کار بردم عذرخواهی کنم. من تعجب کردم و پرسیدم کدام کلمات؟ گفت نمی‌خواهد بگوید، ولی من اصرار کردم. او گفت کلمه «تیس» (بز نر) در زبان محاوره آن کشور معنی رکیکی



داشته و اشاره به مرد «دَيُّوث» (کسی که نسبت به زنان خانواده اش بی غیرت است) دارد. این گفت و گو در حالی که آرام و زیر لب بود ادامه یافت، و من فهمیدم که باید مراقب این نوع تفاوت های معنایی بود. وقتی به حضار گفتم که این کلمه در زبان عربی رسمی و فقهی کاملاً محترم است، بسیاری لبخند زدند و یکی شان بلند گفت: «نیازی به عذرخواهی نیست، مقصود شما واضح است و ما عربیم.» صدای خنده های آرامی از گوشه های سالن بلند شد و من احساس آرامش کردم. این وضعیت شبیه به ماجرای بعضی از مردم مغرب است که برای «آتش جهنم» از کلمه «العافیه/ عافیت» استفاده می کنند. اگر به یکی از آن ها بگویید: «الله يعطيك العافیه/ خدا بهت عافیت بده»، معنای ناخوشایندی دارد؛ ولی اگر بفهمند شما غیرمغربی هستید، قضیه را ساده می گیرند.

خلاصه اینکه دانستن زبان و لهجه مخاطب خیلی اهمیت دارد، اما مراقب تفاوت های فرهنگی و معنایی باشید تا سوء تفاهم پیش نیاید.





دعوت بزرگان و شخصیت های برجسته



عن أبي هريرة رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: (لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ، لَأَمَّنَ بِي الْيَهُودُ) متفقٌ عليه.

ترجمه:

از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اگر فقط ده نفر از یهودیان به من ایمان می‌آوردند، همه یهودیان به من ایمان می‌آوردند». متفق علیه

بزرگان مردم و سران آنها تأثیر زیادی بر زیردستانشان دارند، و دعوتگر مأمور به دعوت همه مردم است، اما دعوت افراد تأثیرگذار و هدایتشان اثر گسترده‌تر و بزرگ‌تری دارد. یهودیان با مسلمانان در مدینه هم‌زیستی داشتند، و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میان خود و آنها معاهده‌ای نوشت، و در دعوتشان کوشش می‌کرد.



شرح حدیث:

پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر ده تن از یهودیان به من ایمان می‌آوردند؛» مقصود از «ده نفر» در اینجا، بزرگان و رؤسای یهود در مدینه است، از سه قبیله آنان: بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه، و احتمال دارد که منظور ایشان در این حدیث، ده نفر یهودی مشخص باشد؛ چراکه هزاران نفر از یهودیان به او ایمان آوردند، ولی مقصود او این است که گناه باقی کسانی که مخالفت کردند، برگردن همان ده نفر است، چراکه آن‌ها رؤسای قوم بودند، زیرا این احبار، رهبران دینی آن‌ها و علمایشان بودند، و صفات پیامبر ﷺ را که در تورات آمده بود، می‌شناختند. اگر به پیروان خود می‌گفتند که او همان پیامبر موعود است که خداوند خبرش را به موسی بن عمران داده، بقیه یهودیان به او ایمان می‌آوردند.

ایشان در ادامه فرمودند: «یهودیان به من ایمان می‌آوردند؛» زیرا احبار الگوی توده یهودیان و تکیه‌گاه‌شان در دین هستند، و توده یهودیان از علمایشان پیروی می‌کنند، و از آنجایی که علمای یهود پیامبرمان محمد ﷺ



را تکذیب کردند، توده و عوام یهود نیز از آن‌ها تقلید کردند.

و در این حدیث دلالتی است بر اینکه دعوت به سوی خداوند، میان کیفیت و کمیت جمع می‌کند، بنابراین دعوتگر به هنگام ضیق وقت به نوع مخاطبان و هنگام وسعت وقت، به کمیت آنان توجه می‌کند. وقتی پیامبر ﷺ وارد طائف شد تا مردم آن را به اسلام دعوت کند، از بزرگان آن‌ها پرسید، و مردم او را به سه برادر از رؤسای قبیله ثقیف راهنمایی کردند، که آنان پسران عبدیاللیل بودند، پس پیامبر به سوی آنان رفت تا دعوتشان کند، و نزدشان نشست، و آن‌ها را به دین خدا و یاری اسلام فراخواند، ولی آنان دعوت او را نپذیرفتند^(۱)، اما پیامبر ﷺ دعوت خود را با آنان آغاز کرد، چراکه می‌دانست که این افراد قومشان را رهبری می‌کنند.

و هنگامی که عدی بن حاتم نزد پیامبر ﷺ در مدینه آمد، پیامبر ﷺ به او خوش آمد گفت، و او را به خانه‌اش برد، و بالش خود را نزد عدی افکند تا بر آن بنشیند، و نهایت احترام را در حق او به جا آورد، زیرا می‌دانست که او



رئیس قومش است، و آنان تابع او هستند، و عدی نیز اسلام آورد^(۱).

و همچنین هنگامی که صحابه، ثمامه بن أثال، یکی از بزرگان نجد را در اطراف مدینه یافتند و تصور کردند جاسوس دشمنان باشد و او را نزد پیامبر ﷺ آوردند و در مسجد به ستون بستند، پیامبر ﷺ با او به نیکی رفتار می کرد، و از خانه خود برایش غذا می فرستاد، و پس از سه روز از آن بزرگداشت و رفتاری که شایسته رؤسای قبایل بود، او را آزاد کرد، و ثمامه پس از آن، اسلام آورد^(۲).

و سلیمان ﷺ به بلقیس ملکه یمن، نامه نوشت، و او ایمان آورد و قومش نیز همراه او ایمان آوردند.

و پیامبر ﷺ برای هرقل، پادشاه روم در شام، نامه نوشت، و در آن فرمود: «پس اگر روی گردانی، گناه اریسین بر گردن توست»^(۳)؛ یعنی اگر از پذیرش حق و ورود به اسلام تکبر ورزی، گناه قوم ضعیف تری که پیرو دین و رأی

۱- روایت ترمذی.

۲- روایت بخاری و مسلم.

۳- روایت بخاری و مسلم.



تو هستند، برگردن تو خواهد بود، زیرا تو مانع رسیدن حق به آنان بوده‌ای.

بلکه خداوند متعال از جمله مصارف هشت گانه زکات، سهمی را برای «به دست آوردن دل غیرمسلمانان» قرار داده است، که همان بزرگان و شخصیت‌هایی بودند که در قبایله‌های خود مردم از آن‌ها حرف شنوی داشتند، و اسلام مقرر نمود که هدایا و چیزهایی شبیه به آن به آن‌ها داده شود تا به اسلام علاقه‌مند شوند، زیرا آنان برزیدستان خود تأثیر دارند.

دعوت بزرگان و افراد تأثیرگذار از طریق کارها و روش‌های مختلفی انجام می‌شود، از جمله دیدار مستقیم با آنان و سرزدن به آن‌ها. چه نیکوست که دعوتگر با بزرگان شهر خود و رؤسای قومش رابطه‌ای نیکو داشته باشد؛ و اعیاد و مناسبت‌های شادی‌آفرین مخصوص را به آن‌ها تبریک بگوید، و برای دعوت آنان به مناسبت‌هایی که خود دعوتگر برگزار می‌کند، مانند جشن‌های حفظ قرآن، بکوشد. و اگر کتابی تألیف کرده باشد، به آن‌ها هدیه کند. این کار، خیر را در وجود آن‌ها افزایش می‌دهد، و موجب



می شود یاور دعوتگر در مسیر دعوت شوند، یا دست کم نشر آن ها از دعوت دور بماند. همچنین ممکن است از طریق فرزندان شان با آنان رابطه برقرار کرده و به شکل مثبتی بر پدران تأثیر بگذارد.

همچنین می توان بزرگان و شخصیت های تأثیرگذار را از طریق پیام رسانی با تلفن همراه و شبکه های اجتماعی و ابزارهای دیگر دعوت کرد.

هنوز به یاد دارم که در سال ۱۴۳۱ هجری قمری برابر با ۲۰۱۰ میلادی تصمیم گرفتم فعالیتی در زمینه دعوت میان چهره های شناخته شده رسانه ای انجام دهم، جعبه های شیکی تهیه کردم، و درون آن ها برخی از کتاب هایم را قرار دادم؛ مانند کتاب «از زندگی ات لذت ببر» و کتاب «پایان جهان». همچنین شیشه ای از یک عطر خوش بو، و یک نسخه قرآن که روی آن یادداشتی لطیف نوشته بودم، در آن جعبه ها گذاشتم. این هدایا را برای خوانندگان، بازیگران و مجریان رسانه ای - چه مرد و چه زن - فرستادم، که تعدادشان حدود صد نفر بود. این هدایا به دست آن ها رسید، و به گمانم این نخستین هدایایی از این نوع بود که



به ایشان می‌رسید. از برخی از آنان پیام‌های تشکر با عباراتی تأثیرگذار به دستم رسید. برخی‌شان تصویر آن هدیه را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کردند و همراه آن نوشتند: «تشکر و دعا». حتی برخی روزنامه‌ها در همان زمان نوشتند: «عریفی با موسیقی می‌جنگد، ولی به خوانندگان هدیه می‌فرستد!» و این ارتباط با آنان بازتاب زیبایی داشت، و برخی از آن‌ها تا به امروز با من در ارتباط هستند، بلکه بعضی‌شان به دیدن من به خانه‌ام آمدند. این افراد بدون شک بر دیگران تأثیر دارند، و اگر حالشان اصلاح شود - هرچند بسیار اندک - مثلاً از جهت بزرگ‌شمردن نماز و دوست داشتن دین و اهل دین، این خود یک دستاورد بزرگ است.





همکاری و هماهنگی بین دعوتگران و دوری از اختلاف و تفرقه

عن أَبِي بُرَيْدَةَ رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، وَقَالَ لَهُمَا: «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُنْفِرَا، وَتَطَاوَعَا وَلَا تَخْتَلِفَا» رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

ترجمه:

ابوبُرَیْدَه رضي الله عنه نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری رضي الله عنه را به یمن فرستاد و به آن‌ها فرمود: «بر مردم آسان بگیرید و سخت‌گیری نکنند، مژده دهید و مردم را متنفر نسازید، و با یکدیگر سازگار باشید و اختلاف نکنید». روایت مسلم.

پیامبر ﷺ برای دعوت مردم، گروه‌هایی از یاران خود را به مناطق مختلف می‌فرستاد. به شام، به یمن، و نیز نامه‌هایی برای پادشاهان و بزرگان کشورها می‌فرستاد و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. یکی از این موارد، فرستادن معاذ بن جبل رضي الله عنه و ابوموسی اشعری رضي الله عنه به یمن بود.



شرح حدیث:

پیامبر ﷺ خطاب به معاذ و ابوموسی رضی الله عنهما فرمودند: «بر مردم آسان بگیرید و سخت گیری نکنید» پیش تر درباره آسان گیری در دین و تسهیل بر مردم به تفصیل سخن گفته شد.^(۱)

در ادامه فرمودند: «مژده دهید» یعنی راه و روش شما در دعوت باید بر پایه امید و بشارت باشد؛ نگاه خوش بینانه به فضل و رحمت خداوند، و اینکه مردم را امیدوار کنید که این دین، دینی آسان و سرشار از رحمت است. پیامبر ﷺ نیز خوش بینی را دوست داشت، چون انسان وقتی امیدوار باشد، با نشاط به سمت کار می رود، اما اگر ناامید و بدبین شود، دلسرد و افسرده خواهد شد.

دعوتگر هم باید مردم را امیدوار کند. مثلاً اگر کسی نزدش آمد و گفت گناहانی مرتکب شده و ترسان و نگران بود، دعوتگر باید او را به رحمت گسترده خداوند

۱- نگا: حدیث شماره نه.



بشارت دهد و با دلگرمی و محبت، نهال امید را در دلش بکاره. اگر بیماری را عیادت کرد، او را به خیر و ثواب بشارت دهد. مثل همان وقتی که پیامبر ﷺ به عیادت بیماری از بادیه نشینان رفت و به او فرمود: «نگران نباش، این بیماری ان شاء الله پاک کننده گناهان است»^(۱)؛ یعنی ممکن است همین بیماری باعث پاک شدن گناهان، از بین رفتن دردهای پنهان، و سلامتی و نشاط پس از آن شود؛ این نهایت خوش بینی و امیدوارسازی است.

سپس فرمودند: «مردم را متنفر نسازید» یعنی با رفتار بد، یا سخت گیری های بی مورد مردم را از دین متنفر نسازید. باید آن ها را به خوبی ها تشویق کرد. مثلاً مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: خداوند چه نمازی بر من واجب کرده؟ پیامبر فرمود: «فقط نمازهای پنج گانه، مگر اینکه بخواهی بیشتر بخوانی». آن مرد گفت: قسم به خدایی که تو را گرامی داشت، نه نماز مستحب می خوانم و نه چیزی از نمازهای فرض کم می کنم. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر راست گفته باشد، به بهشت



می‌رود^(۱)». پیامبر ﷺ او را مجبور به انجام مستحبات یا کارهای بیشتر نکرد، بلکه همان حداقل را پذیرفت و او را به بهشت بشارت داد.

پیامبر ﷺ به شدت اصحابش را از متنفر ساختن مردم و ترساندن آن‌ها بازمی‌داشت. مثلاً معاذ بن جبل رضی الله عنه ابتدا نماز عشاء را با پیامبر ﷺ می‌خواند، سپس به قبيله‌اش می‌رفت و دوباره با آن‌ها نماز می‌خواند. یک شب که امام جماعت شد، سوره بقره را شروع کرد که طولانی‌ترین سوره قرآن است؛ یکی از نمازگزاران طاقت نیاورد و نمازش را تنها به پایان رساند. سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، ما دیر هنگام برای نماز عشاء می‌آییم و معاذ نماز را بسیار طولانی می‌خواند. ما آدم‌های کارگر و دام‌دار هستیم، و او بعد از اینکه با شما نماز خوانده، نزد ما می‌آید و برایمان امامت می‌کند و در نماز سوره بقره می‌خواند. معاذ در آن لحظه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله رو به او کرد و فرمود: «ای معاذ! آیا فتنه‌گر هستی؟! آیا فتنه‌گر هستی؟!»

۱- روایت بخاری، و در روایت مسلم آمده است: «افلح ان صدق» یعنی رستگار شد اگر راست گفته باشد. و در یک لفظ بخاری نیز آمده است.



سوره‌هایی مثل (سبح اسم ربك الأعلى) یا (و اللیل إذا یغشی) بخوان»^(۱). همچنین فرمود: «برخی از شما مردم را فراری می‌دهند، پس هر کس امام جماعت شد، باید نماز را سبک بخواند»^(۲).

سپس پیامبر ﷺ به آن دو فرمودند: «با هم همکاری کند و اختلاف نورزید» این جمله موضوع اصلی باب است. یعنی دعوت‌کنندگان باید با هم همکاری و همدلی داشته باشند، نسبت به یکدیگر نرم‌خو و مهربان باشند، به یکدیگر احترام بگذارند، دل‌هایشان پاک و بی‌کینه باشد و زبانشان از آسیب رساندن به همدیگر باز بماند. همه اینها هدف این سفارش پیامبر ﷺ است: «با هم همکاری کنید و اختلاف نورزید». پیامبر می‌توانست فقط بگوید «با هم همکاری کنید»، اما برای تأکید بیشتر گفت «و اختلاف نورزید». چقدر از دعوت‌ها در شهری به دلیل اختلاف میان دعوتگران به شکست انجامیده است. گاهی اختلافات به حدی می‌رسد که حتی شاگردان یا دوستداران آن دعوتگران نیز دچار

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت بخاری و مسلم.



اختلاف می‌شوند. این اثر ناخوشایند را در شبکه‌های اجتماعی، کتاب‌ها و خطبه‌های جمعه می‌توان دید. بدتر از همه این است که دعوتگر آنقدر درگیر اختلافات شود که از وظیفه اصلی خود یعنی دعوت مردم به اسلام و پند دادن گنهکاران بازماند.

من به کشورهای سفر کرده‌ام که در آن‌ها با وجود تعداد زیاد دعوتگران، دعوت ضعیف بود، چون شیطان میان آن‌ها تفرقه انداخته و آن‌ها را دچار اختلاف کرده بود تا جایی که بعضی علیه بعضی دیگر حرف می‌زدند، و عده‌ای شیطان صفت سخنان تحریف شده این دعوتگر را به آن دعوتگر و سخنان تحریف شده آن یکی را به این منتقل می‌کنند، حتی سوء تفاهم میان دعوتگران بخاطر فتنه افکنی و آتش افروزی برخی افراد زیاد شده است. خداوند در قرآن فرموده: **{وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ}** [انفال: ۴۶] و [در تصمیم‌گیری] با یکدیگر کشمکش نکنید که سست می‌شوید و [توان و] اقتدارتان از بین می‌رود. همچنین خداوند از هر گفته‌ای که منجر به اختلاف و فساد دل‌ها می‌شود بر حذر داشته و فرموده است: **{وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ**



الشَّيْطَانُ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا { [اسراء: ۵۳] (و [ای پیامبر،] به بندگانم بگو با بهترین [الفاظ با یکدیگر] صحبت کنند [و از بددهانی پرهیزند؛ چرا که] بی‌تردید، شیطان میان آنان دشمنی می‌افکند. به‌راستی که شیطان برای انسان، دشمنی آشکار است.) دعوتگر باید مراقب باشد اختلافات را در همان ابتدا خاموش کند و با هدیه دادن و تماس‌های تلفنی محترمانه و دیگر روش‌ها، اختلافات را از بین ببرد. من شخصاً تجربه کرده‌ام که وقتی کسی به من خبر می‌دهد که فلان شخص درباره‌ام حرف بد زده یا نقدی کرده، به او کتابی همراه با عطری خوشبو در بسته‌ای زیبا می‌فرستم یا در مناسبت‌هایی مثل عید یا گرفتن مدرک یا فارغ‌التحصیلی یکی از فرزندانش برایش پیام تبریک می‌فرستم. پیامبر ﷺ فرموده: «هدیه دادن باعث از بین رفتن کدورت قلب می‌شود، و حتی یک سم پای گوسفند کوچک را هم کوچک نشمارید»^(۱) و من اثر این را در عمل دیده‌ام.

۱- روایت بخاری و مسلم، معنای «فَرَسَن شَاة» (در حدیث) این است: سم یا پای گوسفند؛ یعنی بخشی از پای گوسفند که معمولاً گوشتی ندارد و مردم رغبتی به آن ندارند.



دعوتگر باید مراقب پاکی دل، سلامت قلب و پاکی زبان نسبت به برادران دعوتگرش باشد. اگر نظری مخالف داشت، باید آن را در گفتگوهای خصوصی، دیدار یا مکاتبه مطرح کند و از بروز اختلافات و کشمکش کردن خودداری کند، عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما نقل می‌کند که جمعی در مسجد کنار درب خانه پیامبر ﷺ نشست بودند، برخی از آن‌ها می‌گفتند: آیا خدا اینگونه و اینگونه نگفته است؟ و برخی دیگر می‌گفتند: آیا خداوند اینگونه و اینگونه نگفته است؟ پیامبر ﷺ وقتی صدای آن‌ها را شنید، با چهره‌ای که همانند دانهٔ انار قرمز شده بود بیرون آمد و فرمود: «آیا این چیزی است که به شما دستور داده شده؟ آیا این است که برای آن مبعوث شده‌اید؟ که آیات کتاب خدا را به جان هم بزنید؟ امت‌های پیش از شما به همین دلیل گمراه شدند. شما از آن‌ها نیستید. آنچه به شما دستور داده شده، انجام دهید و از آنچه نهی شده‌اید، دوری کنید.»^(۱)

عبدالله بن عمرو می‌گوید: غبطهٔ هیچ جلسه‌ای که پیامبر ﷺ در آن حضور داشته را نخوردم به اندازه آن



جلسه، که آرزو می‌کردم که ای کاش حضور داشتم و از فرمایش ایشان پیروی می‌کردم.^(۱)

یک دعوتگر باید در برخورد با برادران دعوتگرش بسیار بردبار و با تحمل باشد، و نظرات و دیدگاه‌های آن‌ها را بشنود، بدون اینکه دچار تنش، تعصب و خشم شود. ممکن است نظریک دعوتگر دیگر را قبول کنی در حالی که خودت قانع نیستی، اما هدف جمع کردن دل‌ها و دوری از اختلاف است.

نگاه کن به رسول خدا ﷺ وقتی فهمید قریش لشکری جمع کرده و به سوی مدینه حرکت کرده و به مرزهای مدینه رسیده‌اند، با یارانش مشورت نمود که آیا باید با لشکرش بیرون برود و روبروی لشکر دشمن در مرزهای مدینه بجنگد یا در داخل شهر بماند و منتظر ورود لشکر دشمن باشد؟ نظر پیامبر ﷺ این بود که در داخل مدینه بمانند؛ زیرا اگر دشمن وارد شهر شود، نیروهایش در کوچه‌ها و خیابان‌ها پراکنده خواهند شد

۱- روایت ابن ماجه، و مضمون آن این است که آن‌ها درباره‌ی قَدَر (تقدیر الهی) با یکدیگر نزاع و بحث می‌کردند، و این، در واقع تفسیر و توضیحی است برای روایت احمد.



و مردان در خیابان‌ها با آن‌ها می‌جنگند و زنان و کودکان از پشت بام‌ها با سنگ و تیر به آن‌ها حمله می‌کنند؛ چیزی که امروز به آن «جنگ خیابانی» گفته می‌شود. این وضع باعث تضعیف دشمن و پراکنده شدن نیروهایش می‌شود. پیامبر ﷺ فرمود: «می‌توانید در شهر بمانید و آن‌ها را جایی که اردو زده‌اند فراخوانید، اگر آن‌ها ماندند، در بدترین جای ممکن مانده‌اند، و اگر وارد شهر شدند، در آنجا با آن‌ها می‌جنگیم.^(۱)» پیامبر ﷺ فکر می‌کرد بهترین تصمیم این است که در مدینه بمانند. اما بسیاری از صحابه مشتاق رفتن به میدان نبرد و جنگ رودررو با لشکر کفار قریش بودند. آن‌ها بارها نظر خود را به پیامبر ﷺ گفتند و اصرار کردند تا اینکه پیامبر ﷺ نظر آن‌ها را پذیرفت و برخلاف نظر خود، با آن‌ها همراه شد. او به خانه‌اش رفت، زره و شمشیرش را برداشت و بیرون رفت.^(۲) نتیجه نبرد احد شکست مسلمانان، شهادت ۷۰ تن از صحابه و زخمی شدن صدها نفر بود. با این حال پیامبر ﷺ صحابه‌ای که اصرار به خروج کرده بودند را

۱- روایت ابن هشام در سیرت.

۲- روایت ابن هشام در سیرت.



سرزنش نکرد و نگفت: «نظر شما باعث شکست ما و شهادت این افراد شد». نه، این نظر با مشورت پذیرفته شده بود و همه مسئولیت نتایج آن را قبول کردند لذا سرزنش و اختلاف فایده‌ای نداشت.

شخصاً شاهد صحنه‌های زیادی از درگیری میان دعوتگران بوده‌ام، و بسیاری از آن‌ها را در کتابم «تجربه‌ام در ربع قرن^(۱)» ذکر کرده‌ام. هنوز یادم هست که در سال ۱۴۲۹ هجری قمری - ۲۰۰۹ میلادی در خطبه جمعه ابیاتی از شعر خواندم که آن‌ها را در اینترنت پیدا کرده بودم و با موضوع خطبه مطابقت داشتند، و نمی‌دانستم شاعر آن کیست، ولی در خطبه گفتم: «شاعر این موضوع را در یک قصیده زیبا چنین توصیف کرده است...» و آن ابیات را خواندم. خطبه ضبط و منتشر شد و بازدید زیادی گرفت. چند روز بعد با یک جوان مواجه شدم که از من درباره این ابیات پرسید و اینکه آیا شاعر آن را می‌شناسم؟ به او گفتم نمی‌دانم کیست و در خطبه هم توضیح دادم که این اشعار از خودم نیست.

۱- این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و در کانال دکتر عریفی در تلگرام در دسترس است.



جوان گفت: شاعر این ابیات معلم ما در مدرسه است و او از تو بدش می‌آید و تقریباً هیچ درسی را بدون ایجاد تفرقه درباره‌ی تو و دنبال کردن خطاهایت (که در واقع خطا نیستند بلکه اختلاف نظر هستند) برگزار نمی‌کند. او ما را از گوش دادن به خطبه‌ها یا خواندن کتاب‌هایت منع می‌کند، اما وقتی تو قصیده‌ی او را در خطبه‌ات خواندی و از آن تعریف کردی، خوشحال شد و مردم هم آن قصیده را شناختند و منتشر شد، و او شروع کرد به تحسین تو و علمت و ما را تشویق کرد که از خطبه‌ها و کتاب‌هایت بهره ببریم. من از جوان تشکر کردم و از او خواستم سلام مرا به آن معلم برساند. متوجه شدم که بخش بزرگی از اختلاف میان دعوتگران ناشی از بهره‌ی نفس و حسادت هم‌ردیفان است، و این حسادت یا کینه با نرم‌خویی و چشم‌پوشی کاهش می‌یابد یا از بین می‌رود. خداوند متعال فرموده است: {وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ۚ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلَقَّاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ} [فصلت: ۳۴-۳۵] ((هرگز) نیکی و بدی یکسان نیست. همواره به شیوه‌ای که بهتر است، پاسخ بده که در آن



صورت، [خواهی دید] همان کسی که بین تو و او دشمنی بود، همچون دوستی مهربان [و دلسوز] گشته است. تنها شکیبایان و کسانی که بهره‌بزرگی [از ایمان و اخلاق] دارند، به چنین مقامی می‌رسند. و هرچه دعوتگر علم و شهرتش بیشتر شود، باید انتظار افزایش حسادت هم‌ردیفان را داشته باشد، و بایستی تواضع و ارتباطش را با کسانی که کمتر از او علم و شهرت دارند بیشتر کند.





مشورت در امور دعوت

عن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلَاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوْقًا مِثْلَ قُرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ: أَوَلَا تَبْعَثُونَ رَجُلًا يُنَادِي بِالصَّلَاةِ؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: (يَا بِلَالُ، قُمْ فَنَادِ بِالصَّلَاةِ) رواه البخاري.

ترجمه:

ابن عمر رضی اللہ عنہ نقل کرده است که وقتی مسلمانان به مدینه آمدند، گرد هم می آمدند و خودشان زمان نماز را حدس می زدند، در آن زمان برای نماز اذان گفته نمی شد، یک روز درباره این موضوع گفتگو کردند، بعضی گفتند: باید مانند نصارا از ناقوس استفاده کنیم. بعضی دیگر گفتند: نه، باید مانند یهودیان از بوق استفاده کنیم. عمر رضی الله عنه



گفت: چرا مردی را نمی‌فرستید که برای نماز ندا دهد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «ای بلال، برخیز و اذان بگو.» روایت بخاری

این حدیث اهمیت مشورت در امور عمومی مردم و ترتیب دادن نماز و سایر امور را نشان می‌دهد. مشورت از شعائر اسلام است و خداوند سوره‌ای به نام «شوری» نازل کرده و مشورت را همراه با ایمان، نماز و زکات ذکر کرده است. خداوند می‌فرماید: **{وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ}** [شوری: ۳۸] (و کسانی که [دعوت] پروردگارشان را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و کارشان در میانشان [برپایه] مشورت است و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند).

شرح حدیث:

راوی می‌گوید: «وقتی مسلمانان به مدینه آمدند، گرد هم می‌آمدند و خودشان زمان نماز را حدس می‌زدند، در آن زمان برای نماز اذان گفته نمی‌شد، یک روز درباره این موضوع گفتگو کردند» وقتی صحابه از مکه به مدینه هجرت کردند، هنوز اذان مشروع نشده بود، و آن‌ها وقت نماز را حدس می‌زدند و برای آن جمع



می‌شدند. روزی جمع شدند تا درباره روشی صحبت کنند که با آن بتوانند زمان نماز را بشناسند.

در ادامه می‌گوید: «بعضی گفتند: همانند نصارا از ناقوس استفاده کنیم» ناقوسِ نصارا شناخته‌شده است؛ همان وسیله‌ای است که آن را در برج‌های کلیسا می‌آویزند. این ناقوس از جنس فلز (مس) و به شکل استوانه‌ای توخالی است. درون آن گوی مسی‌ای قرار دارد که با طنابی که از ناقوس تا پایین کشیده شده، آن را به حرکت درمی‌آورند. وقتی گوی به طرفین استوانه برخورد می‌کند، صدای بلندی ایجاد می‌شود و با این صدا، زمان نماز خود را اعلام می‌کنند.

ابن عمر رضی الله عنهما در ادامه می‌گوید: «بعضی گفتند: همانند یهودیان از بوق استفاده کنیم» بوق یک لوله پهن از یک طرف و باریک از طرف دیگر است که با دمیدن در آن صدای بلندی ایجاد می‌شود و در معابد یهود و ارتش‌ها و غیره استفاده می‌شود.

در ادامه می‌گوید: «عمر گفت: چرا مردی را نمی‌فرستید که برای نماز ندا دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله این نظرا



پذیرفت و فرمود: ای بلال، برخیز و برای نماز ندا بده» در
اثنای مشورت، عمر پیشنهاد داد که هنگام دخول وقت
نماز مردی را بفرستند تا برای نماز ندا دهد و پیامبر ﷺ
این نظر را پذیرفت و به بلال دستور داد که برای نماز ندا
دهد، و این در آغاز اسلام بود قبل از اینکه برای نمازهای
پنج‌گانه اذان مشروع شود.

این نشان می‌دهد که پیامبر خدا ﷺ در مسائل
مربوط به نماز و جمع کردن مردم برای آن با صحابه
مشورت می‌کرد. امروز هم دعوتگر نمی‌تواند بدون
مشورت با دیگر دعوتگران امور دعوت را پیش ببرد، چرا
که با مشورت کردن از نظرات آنها بهره‌مند می‌شود،
دل‌هایشان را به دست می‌آورد، به آنها احساس همراهی
می‌دهد و اگر اشتباهی از او سر بزند، اندکی از سرزنش
آنها کاسته می‌شود.

هرچه دعوتگر مشهورتر باشد، مشورت او با برادران
دعوتگرش از اهمیت بیشتری برخوردار است، تا اینکه
دل‌هایشان را به دست آورد. علاوه بر این، مشورت دعوتگر
با دیگر دعوتگران، انگیزه و تشویق برای ادامه دادن به



دعوت را در آنان تقویت می‌کند. بنابراین، تشویق دعوتگران، تمجید از آنان، بالا بردن روحیه‌شان و تقویت مهارت‌هایشان بسیار مهم است. پیامبر ﷺ نیز وقتی می‌دید یکی از صحابه بیشتر از دیگران در امور دینی تلاش می‌کند، او را تشویق می‌کرد. مثلاً وقتی اُبی بن کعب توجه و اهتمام خاصی به قرآن و حفظ آن داشت، پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند به من فرمان داده است که این آیه را برای تو بخوانم: {لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ} [بینه: ۱] کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، [از آیین کفر] دست برنمی‌دارند تا اینکه دلیل روشنی برایشان بیاید. (اُبی پرسید: «آیا خداوند مرا برای تو نام برده؟» پیامبر جواب داد: «بله!» و اُبی از خوشحالی گریست.

دعوتگر باید رابطه‌اش را با دیگر دعوتگران تقویت کند و با آنها مشورت نماید، حتی اگر در برخی مسائل با هم اختلاف نظر داشته باشند. اهل علم در مسائل اجتهادی اختلاف نظر دارند و باید نسبت به همه گمان نیک داشته باشد. در زمان صحابه و علمای سلف و بعد از آنان نیز اختلافات زیادی وجود داشت، اما این اختلافات



موجب جدایی یا به وجود آمدن مشکلات میان آنها نمی‌شد.

مثلاً برخی در نمازهای جهری قبل از سوره فاتحه بسم الله می‌گفتند و برخی نمی‌گفتند، برخی در نماز صبح قنوت می‌خواندند و برخی نمی‌خواندند، برخی از خون بینی، استفراغ، یا حجامت وضو می‌گرفتند و برخی نمی‌گرفتند، برخی معتقد بودند لمس زن وضوی مرد را باطل می‌کند و برخی این نظر را نداشتند، برخی از خوردن گوشت شتر وضو می‌گرفتند و برخی معتقد بودند اشکالی ندارد و نیازی به وضو نیست.

این اختلافات میان پیشوایان امت مانع از آن نمی‌شد که برخی پشت سر برخی دیگر نماز بخوانند. مثلاً خلیفه هارون الرشید که حجامت کرده بود، پشت سر امام قاضی ابویوسف نماز خواند، هرچند ابویوسف فتوا می‌داد حجامت وضو را باطل می‌کند. امام احمد بن حنبل نیز فتوا می‌داد خون بینی و حجامت وضو را باطل نمی‌کند، اما وقتی پرسیدند اگر خون از امام خارج شده باشد و او وضو نگرفته باشد آیا می‌شود پشت سرش



نماز خواند؟ گفت: «بله، چگونه نماز نخوانم پشت سر امام مالک و سعید بن المسیب؟»^(۱) امام شافعی نیز در مسجدی نزدیک مقبره‌ای که در آن قبر امام ابوحنیفه بود نماز صبح را امامت کرد و ساکنان خانه‌های اطراف این مسجد حنفی بودند، با اینکه از نظر او قنوت خواندن در نماز سنت مؤکده است، قنوت نخواند^(۲). وقتی با او در این رابطه سخن گفتند فرمود: «چگونه می‌توانم در حضور ابوحنیفه با او مخالفت کنم» یعنی درحالی‌که امام نماز پیروان مذهب او شده‌ام.

امام مالک کتاب «الموطأ» را در چهل سال تألیف کرد که نخستین کتاب حدیث و فقه بود و هفتاد عالم آن را تأیید کردند. با این وجود وقتی خلیفه منصور خواست از آن نسخه‌هایی تهیه کند و به مناطق مختلف بفرستد و از

۱- زیرا آن دو از علمای بزرگی بودند که فتوا می‌دادند که خارج شدن خون از بینی و حجامت، وضو را باطل نمی‌کند. منظور نماز خواندن پشت سر پیروان این دو امام است، زیرا خود امام احمد، امام سعید بن مسیب و امام مالک بن انس را درک نکرده است. (مترجم)

۲- قنوت دعایی است که پس از برخاستن از رکوع رکعت دوم نماز صبح خوانده می‌شود. در مذهب شافعی، قنوت در نماز صبح - چه در شرایط عادی و چه در هنگام بلاها و مشکلات (نوازل) - مستحب است. اما ابوحنیفه (امام مذهب حنفی) بر این باور است که در نماز صبح قنوت وجود ندارد.

علمای آن زمان بخواهد فقط از این فقه پیروی کنند، امام مالک به او گفت: «ای امیر مؤمنان! چنین کاری نکن، مردم سخنان، احادیث و روایت‌های زیادی شنیده‌اند و هر گروهی از آنچه قبلاً دریافت کرده‌اند پیروی می‌کنند. بگذار علما به هر آنچه خود برگزیده‌اند عمل کنند.» خلیفه گفت: «خدا تو را موفق بدارد، ای ابا عبدالله.»

گاهی ممکن است برای یک دعوتگر مسئله‌ای پیش بیاید و او در آن مسأله به رأی و نظر خود عمل کند و به نتیجه برسد، اما با این وجود از برخی برادران دعوتگر خود مشورت می‌طلبد تا احساس برادری خود را به آنان منتقل نموده و موانع میان خود و آنان را بردارد و اگر خدای ناکرده کدورتی در دل‌هایشان است را بزدايد.

من هنوز به خاطر دارم که در سال ۱۴۳۳ هـ ق - ۲۰۱۳ میلادی به دعوت مؤسسات اسلامی رسمی یکی از کشورها به آنجا سفر کردم تا چندین سخنرانی داشته باشم. در هواپیما یکی از دانشجویان علوم دینی را دیدم که کمی او را می‌شناختم و او را از دعوتگران مخلص می‌دانم، گرچه شناخته شده یا مشهور نبود. به گرمی از



او استقبال کردم و با او دست دادم. در صحبت کوتاهی که با هم داشتیم فهمیدم او هم به قصد دعوت عازم همان کشور است، ولی با هیچ‌یک از دعوتگران آن کشور یا مؤسسه‌های رسمی آنجا هماهنگ نکرده بود که برای استقبال و برنامه‌ریزی سخنرانی اقدام کنند. شاید برخی برنامه‌ها نیاز به هماهنگی قبلی با نهادهای رسمی و گرفتن مجوز داشته باشند. سخن را با او تمام کردم و به صندلی خود برگشتم. نمی‌دانستم آیا او از سفر من به آن کشور خبر داشت یا نه، شاید هم این اتفاق تصادفی بود که هر دو در همان پرواز بودیم. هنگام پیاده شدن از هواپیما هیچ‌کسی برای استقبال از او نبود، من دوستانم را دیدم و او را به آنها معرفی کردم و گفتم: «بیایید با ما باشید.» او هم همراه ما سوار ماشین شد و پنج روز کامل با من بود. اگر قرار بود کسی را برای همراهی در سفر انتخاب کنم، قطعاً او را انتخاب نمی‌کردم؛ نه به خاطر اینکه عیب و ایرادی داشته باشد، بلکه به دلیل تفاوت در طبیعت و رفتار ما. با این حال من با او مهربان بودم، با او مشورت می‌کردم و وقتی با دیگران بودیم از او تعریف می‌کردم. او را مردی صالح



می‌دانستم. حتی من یک دوره آموزشی برای دعوتگران برگزار کردم که نزدیک به هزار نفر در آن حضور داشتند، سپس گفتم: «فلانی هم هست، شاید برای شما مفید باشد.» او میکروفون را گرفت و سخنان خوب و مفیدی ارائه کرد. بعد یک نکته کمی عجیب را ذکر کرد. من با لبخند گفتم: «این خیلی جالب است!» او رو به من کرد و گفت: «یعنی هیچ شیخی جز خودت این چیزها را نمی‌داند؟! ما هم اطلاعاتی داریم که شما نمی‌دانید!» این حرفش مناسب نبود ولی من لبخند زدم و سکوت کردم تا صفای دل‌هایمان از بین نرود. لذا مهربانی با دیگر دعوتگران، مشورت با آنها و نشان دادن ارزش آنها، در رفع کدورت‌ها و همکاری در کار خیر بسیار مهم است. همچنین باید به کسانی که زیر دست دعوتگران هستند مثل دانشجویان یا دوستداران پرتلاش در دعوت فرصت داد، و نظر آنها را شنید و دربارهٔ پیشنهادهایشان بحث کرد.

برگزاری جلسات دعوی که دعوتگران در آن شرکت می‌کنند برای بررسی مسائل ویژهٔ دعوتگران، باعث می‌شود هر کدام از آنها از دیگری بهره‌مند شود و با هم در



کار خیر همکاری کنند.



عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (اللَّهُمَّ أَعِزِّ
الإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ، بِأَبِي جَهْلٍ، أَوْ بِعُمَرَ
بنِ الْخَطَّابِ، فَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَى اللَّهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ)
رواهُ الترمذی.
ترجمه:

از عبدالله بن عمر رضي الله عنه نقل شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:
«خدایا اسلام را با یکی از این دو مردی که نزد تو
محبوب‌ترند، یعنی یا ابوجهل یا عمر بن خطاب، عزت بده» و
سپس معلوم شد که عمر بن خطاب رضي الله عنه نزد خدا محبوب‌تر
است. روایت ترمذی.

دعا عبادت است و خداوند مؤمنان را به آن امر کرده و
به آن‌ها وعده استجابت داده است. خداوند متعال
می‌فرماید: {وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ} [غافر: ۶۰] (و
پروردگارتان گفته است: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم).
پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر حال دعا می‌کرد، و از جمله دعا‌های فراوان



او درخواست هدایت مردم از درگاه خداوند بود.

شرح حدیث:

پیامبر ﷺ دعا کردند که: «خدا یا اسلام را با محبوب‌ترین این دو شخص نزد تو عزت بده!» یعنی هرچه قدرت مؤمنان بیشتر شود، اسلام هم عزیزتر و نیرومندتر می‌شود؛ و مؤمن قوی نزد خدا محبوب‌تر از مؤمن ضعیف است.

پیامبر ﷺ در ادامه دعایشان فرمودند: «با ابوجهل یا عمر بن خطاب» و راوی در ادامه می‌گوید: «محبوب‌ترشان نزد خدا عمر بود» عمر بن خطاب رضی الله عنه پیش از اسلام مردی نیرومند و قوی بود، همان‌طور که ابوجهل عمر بن هشام چنین بود. پیامبر ﷺ امید داشت که آن دو به اسلام ایمان بیاورند. وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه اسلام آورد، واقعیت این بود که دعای پیامبر ﷺ سبب شد او هدایت شود و محبوب‌ترین این دو مرد نزد خدا شود، چون به اسلام هدایت شد و با اسلام عزت یافت و اسلام را با حضور خود عزیز کرد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: «ما از زمان اسلام آوردن عمر، عزیز و قدرتمند شده‌ایم.» بنابراین دعوتگر برای تأثیر گذاشتن در مردم نباید فقط به مهارت‌های دعوت



بسندہ کند، بلکه باید به درگاه خدا که کلیدهای قلب‌ها در دست اوست روی آورد و هرگز از هدایت افراد ناامید نشود، و در دعوتش خویش صبور و مهربان باشد تا بلکه بتواند مخاطبانش را هدایت کرد.

همچنین ما در داستان هدایت مادر ابوهریره رضی اللہ عنہ شاهد این موضوع هستیم: ابوهریره رضی اللہ عنہ نقل می‌کند که: مادرم مشرک بود و بارها او را به اسلام دعوت می‌کردم. روزی که او را به اسلام دعوت کردم در مورد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سخنانی گفت که من دوست نداشتم، من درحالی که می‌گریستم خدمت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمده و عرض کردم: «ای رسول خدا، من مادرم را به اسلام دعوت می‌کنم ولی امتناع می‌کند، امروز او در مورد شما سخنانی گفت که مرا خوشایند نیامد، پس از خدا بخواه که مادر ابوهریره را هدایت کند» پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دعا کرد: «خدایا مادر ابوهریره را هدایت کن.» با خوشحالی از این دعای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برگشتم. وقتی به خانه رسیدم کنار در ایستادم، مادرم صدای پاهایم را شنید و گفت: «همانجا بمان ای ابوهریره.» سپس غسل کرد و لباس پوشید و در را باز کرد و گفت: «شهادت می‌دهم که هیچ معبودی به حق جز الله نیست و محمد بنده و



رسول اوست» با شادی نزد پیامبر ﷺ بازگشتم و گفتم: «یا رسول الله، خدا دعای تو را اجابت کرد و مادر ابوهریره هدایت شد.^(۱)» پیامبر ﷺ خدا را سپاس گفت و سخنان نیکی به زبان جاری ساخت.

پیامبر همچنین برای قبایل دعا می‌کرد تا به اسلام هدایت شوند. روزی صحابه از جنگ با قبایل ثقیف شکایت کردند و گفتند: «ای رسول خدا، تیرهای ثقیف ما را زخمی کرده‌اند، علیه آن‌ها دعا کن.» پیامبر فرمود: «خدایا قبایل ثقیف را به اسلام هدایت کن و آنها را درحالی که مسلمان شده‌اند نزد ما بیاور^(۲)» بعد از آن، قبایل ثقیف در ماه رمضان سال نهم هجری نزد پیامبر آمدند و مسلمان شدند.^(۳)

همانطور که پیامبر ﷺ برای کافران دعای هدایت می‌کرد، برای مسلمانان نیز دعا می‌نمود، به عباس رضی الله عنه گفته بود: «اگر صبح دوشنبه شد، تو و فرزندت نزد من بیایید تا برایتان دعایی کنم که خدا به وسیله آن به شما و فرزندت نفع رساند.» وقتی آنها آمدند، پیامبر دعا کرد:

۱- روایت مسلم.

۲- مبارکفوری آنرا در عون المعبود ذکر نموده و اصل آن در سنن ترمذی است.

۳- روایت ابن هشام در سیرت.



«خدایا عباس و فرزندش را ببخش و پیامرز، بخشی آشکار و پنهان که هیچ گناهی از آنها باقی نگذارد، خدایا [نام و یاد] او را در [بزرگی] فرزندش حفظ کن^(۱)». یعنی گناهان ظاهر و باطن آنها را ببخش.

من شگفتی‌های زیادی از تأثیر دعا در دعوت به سوی خدا دیده‌ام. پس ای دعوتگر، هرگاه بخواهی سخنرانی‌ای برگزار کنی، از خدا بخواه که آن سخنرانی برای مردم سودمند باشد و کلامت در نزد شنوندگان مقبول افتد. هنگام نصیحت کردن کسی از خدا بخواه که دل او را به روی گفته‌هایت بگشاید و به تو اخلاص عطا کند.

مردم دوست دارند هنگام ملاقات یا در پایان سخنرانی‌ها و دروس برایشان دعا شود. پس جلسات را با دعا برای خود و حاضران پایان بده، از خدا بخواه به همه رحمت، مغفرت و رزق وسیع عطا کند.

یادم می‌آید در سال ۱۴۲۸ هجری قمری - ۲۰۰۸ میلادی در یکی از پارک‌های صحرایی زیبای ریاض به نام پارک ثمامه در یک گروه‌م‌آیی جوانان شرکت نموده و برایشان سخنرانی کردم، موضوع این سخنرانی «اخلاق و مسائل



دیگر» بود. در پایان سخنرانی برای جوانان حاضر دعا کردم، و در میان دعا گفتم: «خدایا رزق ما را وسیع کن، هر که بی‌کار است به او کار و شغلی بده که خوشحال شود، هر که بدهکار است به او در پرداخت بدهی کمک کن... و ادامه دعا»^(۱). حدود دو ماه بعد، پیامکی به تلفنم رسید که فرستنده‌اش گفت جوانی است که در آن سخنرانی حضور داشت، بی‌کار بود، اما با دلی خاشع به دعا ایمان داشت و نتیجه گرفت و کاری پیدا کرده و زندگی‌اش پایدار شده است.

مردم انتظار دارند در پایان مجالس ذکر برایشان و فرزندان‌شان دعا شود، همچنین هنگام دیدار و در ارتباطات‌شان نیز دعا می‌کنند.



۱- دعا به این صورت است: «اللَّهُمَّ أَفْسِمَ لَنَا مِنْ حَشِيَّتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُلْغِنَا بِهِ جَنَّتِكَ، وَمِنْ الْيَقِينِ مَا تَهْوُونَ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا، وَمَتَّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا، وَاجْعَلْ الْوَارِثَ مِنَّا، وَاجْعَلْ ثَارَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا، وَانْصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا، وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلْ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّمْنَا، وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا» روایت ترمذی و شیخ آل‌بانی آن را حسن دانسته است.



اهمیت دادن به مخاطبان دعوت

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: (يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَلَمْ أُخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ؟) قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَقِطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِحَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنْ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنْ لِرِزْوَجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنْ لِرِزْوَرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنْ بِحَسَبِكَ أَنْ تَصُومَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشَرَ أَثْمَالِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ) قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً، قَالَ: (فَصُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ) قُلْتُ: وَمَا كَانَ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: (نِصْفُ الدَّهْرِ) رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

ترجمہ:

از عبداللہ بن عمرو رضی اللہ عنہ نقل شدہ کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ او فرمود: «ای عبداللہ! آیا ہمین گونہ است کہ بہ من خبر



رسیده که در روز روزه می‌گیری و شب را به عبادت می‌پردازی؟» گفتم: بله ای رسول خدا! فرمود: «این کار را نکن؛ روزه بگیر و افطار کن، بیدار باش و بخواب، زیرا بدنت بر تو حقی دارد، و چشمانت بر تو حقی دارند، و همسرت بر تو حقی دارد، و کسانی که به دیدارت می‌آیند بر تو حقی دارند. برای تو کافی است که در هر ماه سه روز روزه بگیری، زیرا هر نیکی ده برابر پاداش دارد و این روزه گرفتن مثل روزه گرفتن تمام عمر است.» عرض کردم: ای رسول خدا، من نیروی کافی دارم. فرمود: «پس روزهٔ پیامبر خدا داوود علیه السلام را بگیر و بیشتر از آن مگیر.» پرسیدم: روزهٔ پیامبر خدا داوود چگونه بود؟ فرمود: «نیمه عمر.^(۱)» روایت بخاری.

پیامبر ﷺ عابدترین انسان و مشتاق‌ترین آنان به کسب رضایت خداوند بود؛ ولی در عین حال نسبت به یارانش بسیار مهربان، آسان‌گیر و دلسوز بود. وقتی کسی را نمی‌دید، حال او را می‌پرسید و اگر خلاف سنت او از کسی سر می‌زد، او را به آرامی راهنمایی می‌کرد. مثلاً وقتی ثابت بن قیس از مجلس او غایب شد، حالش را پرسید. مردی

۱- یعنی یک روز را روزه می‌گرفت، روز دیگر را روزه نمی‌گرفت.



گفت: او همسایه من است و اگر بخواهی، خبرش را به تو می‌گویم، پیامبر فرمود: «بله.^(۱)» همچنین به جلیبب گفت: «آیا ازدواج کرده‌ای؟^(۲)» و مثال‌های دیگری از این دست که نشان می‌دهد چقدر نسبت به یارانش دلسوز و پیگیر بود. امام و دعوتگر، مدعوین را مانند فرزندان خود می‌داند؛ حالشان را می‌پرسد. در حدیث عبدالله بن عمرو آمده است که او جوانی بود که بسیار عبادت می‌کرد و به خاطر روزه و نماز فراوان از رسیدگی به همسر و خانواده و دیگران غافل شده بود. پیامبر ﷺ او را طلبید و احوالش را جویا شد.

شرح حدیث:

در این روایت آمده است که پیامبر ﷺ به عبدالله فرمود: «آیا همین‌گونه است که به من خبر رسیده در روز روزه می‌گیری و شب را عبادت می‌کنی؟» و عبدالله در پاسخ گفت: «بله ای رسول خدا» یعنی ابتدا پیامبر ﷺ می‌خواست مطمئن شود این خبر صحیح است.

سپس فرمود: «این کار را نکن؛ روزه بگیر و افطار کن،

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت ابویعلی.



بیدار باش و بخواب، زیرا بدنت بر تو حقی دارد، و چشمانت بر تو حقی دارند، و همسرت بر تو حقی دارد، و کسانی که به دیدارت می‌آیند بر تو حقی دارند.» پیامبر ﷺ به او دستور داد در زندگی خود تعادل را رعایت کند، عبادت مهم است ولی کسب روزی، استراحت و انجام وظیفه نسبت به خانواده و دوستان نیز اهمیت دارد تا نفس از عبادت زیاد خسته و دلسرد نشود.

پیامبر ﷺ فرمود: «برای تو کافی است که در هر ماه سه روز روزه بگیری، زیرا هر نیکی ده برابر پاداش دارد و این روزه گرفتن مثل روزه گرفتن تمام عمر است.» پیامبر ﷺ به او توصیه کرد که هر ماه سه روز را روزه بگیرد، بدون اینکه روزهای مشخصی را تعیین کند، بلکه اختیار انتخاب هر سه روز از ماه را به خودش واگذار کرد تا بر اساس آنچه برایش آسان‌تر است، انتخاب کند. هر روز روزه معادل پاداش ده روز است، چرا که هر کار نیک ده برابر پاداش دارد. بنابراین، سه روز روزه مانند روزه‌داری سی روز است، یعنی به اندازه یک ماه کامل.

عبدالله می‌گوید: «گفتم: ای رسول خدا! من توان و



نیروی بیشتری دارم فرمود: «پس روزه داری پیامبر خدا، داود علیه السلام، را انجام بده و بر آن نیفز» گفتم: روزه پیامبر خدا، داود علیه السلام، چگونه بود؟ فرمود: «نیمی از روزها (یعنی یک روز در میان)» عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما جوانی پرشور و با انگیزه بود. او خواست بیش از سه روز در ماه روزه بگیرد. پیامبر ﷺ او را به بهترین نوع روزه راهنمایی کرد، که همان روزه پیامبر خدا داود علیه السلام بود؛ یعنی روزه یک روز در میان، به گونه ای که یک روز روزه می گرفت و روز بعد افطار می کرد.

این حدیث نشان می دهد که پیامبر ﷺ همواره نسبت به یاران خود احساس مسئولیت داشت و دعوتگر نیز باید در برابر مخاطبان خود چنین احساس مسئولیتی داشته باشد، حالشان را بپرسد، مشکلاتشان را رفع کند و نیازهایشان را بشناسد.

همچنین از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که پیامبر در هنگام نماز عشاء بعد از گفتن «سمع الله لمن حمده» دعا کرد: «خداوندا، عیاش بن ابی ربیع را نجات ده،



خدایا سلمه بن هشام را نجات ده، خدایا ولید بن ولید را نجات ده، خداوندا مؤمنان مستضعف را نجات ده، خداوندا بر مضر سختی فرود آر، خداوندا این سال ها را برای آن ها مانند سال های یوسف قرار بده.^(۱)»

پیامبر ﷺ همیشه برای هدایت و استواری یارانش دعا می کرد. مثلاً علی رضی الله عنه نقل می کند که پیامبر ﷺ مرا به یمن فرستاد. من گفتم: «ای رسول خدا، مرا می فرستی در حالی که من جوانم و نمی دانم چگونه قضاوت کنم؟!» پیامبر ﷺ دستش را به سینه من زد و دعا کرد: «خدایا قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار بدار» پس از آن دیگر در قضاوت بین دو نفر شک نکردم.^(۲) همچنین پیامبر برای معاویه رضی الله عنه دعا کرد و گفت: «خدایا او را هدایتگر و راهنما قرار بده و به وسیله او هدایت کن.^(۳)»

از جمله نشانه های اهتمام و توجه به مدعوین، پیگیری احوالشان، تماس و نامه نگاری با آنان، دیدار و جویای حالشان شدن در صورت نبودشان، احترام به آنان

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت ابن ماجه.

۳- روایت ترمذی.



و حفظ کرامتشان در تعامل بود. وقتی پیامبر ﷺ با کسی صحبت می‌کرد، تمام توجه خود را به آن شخص معطوف می‌کرد؛ طوری که تمام بدنش رو به او بود و تا سخنانش تمام نمی‌شد گوش می‌داد. هنگام دست دادن، دست طرف مقابل را رها نمی‌کرد و منتظر می‌ماند تا آن شخص دستش را رها کند^(۱). در جنگ بدر، وقتی حبّاب بن منذر رضی الله عنه پیشنهاد داد که محل لشکر مسلمانان را تغییر دهند، پیامبر ﷺ پذیرفت و مکان را تغییر داد^(۲). همچنین در جنگ احزاب وقتی سلمان فارسی رضی الله عنه پیشنهاد حفر خندق داد، پیامبر ﷺ با آن موافقت کرد و خندق را حفر کردند.^(۳)

پیامبر ﷺ ارزش یاران خود را می‌دانست، کارهایشان را قدر می‌نهاد و این احساس را به آن‌ها منتقل می‌کرد که نقششان برای او مهم و ارزشمند است. مثلاً وقتی عثمان رضی الله عنه سپاه مسلمانان برای نبرد تبوک را آماده کرد، فرمود: «پس از امروز، عثمان در هیچ کاری زیان نخواهد

۱- روایت ترمذی و ابن ماجه.

۲- روایت ابوداود در مراسیل.

۳- روایت واقدی در مغازی.



دید.^(۱) خالد بن ولید رضی الله عنه را «شمشیر برکشیده خدا»
نامید^(۲). درباره ابوبکر رضی الله عنه گفت: «اگر ایمان او با ایمان
امت سنجیده شود، کفه ابوبکر سنگین تر است.»^(۳)

وقتی بین ابوبکر رضی الله عنه و یکی از اصحاب اختلافی پیش
آمد، پیامبر از خشم گفت: «خدا مرا برای شما فرستاده،
شما گفتید دروغ می گوید، ولی ابوبکر گفت: راست
می گوید و جان و مالش را برای من فدا کرد، آیا شما
رفیقم را رها می کنید؟» از آن پس دیگر به ابوبکر آسیب
نرسید. و در مورد عمر رضی الله عنه نیز فرمود: «اگر بعد از من
پیامبری بود، آن پیامبر عمر بن الخطاب بود.»^(۴) این
نمونه ها و بسیاری دیگر از دلایل، نشان دهنده اتمام،
احترام، قدرشناسی و اهمیت دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به
اصحابش است و اینکه او اهمیت و جایگاه آنان را نزد
خود و مردم آشکار می کرد.

۱- روایت ابن بلبان در الاحسان، و در روایت احمد و دیگران «سيف الله».

۲- روایت بیهقی در شعب ایمان به صورت موقوف از عمر رضی الله عنه.

۳- روایت بخاری.

۴- روایت ترمذی.



رعایت حال مخاطبان دعوت

عن مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رضي الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نَاسٍ، وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتْقَارِبُونَ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَفِيقًا رَحِيمًا، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَا قَدْ إِشْتَهَيْنَا أَهْلَنَا وَاشْتَفْنَا، سَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا بَعْدَنَا، فَأَخْبَرَنَاهُ فَقَالَ: (ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِكُمْ، فَأَقِيمُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ، وَصَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيُؤَمِّكُمْ أَكْبَرُكُمْ، وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي) رواه البخاري.

ترجمه:

از مالک بن حویرث رضي الله عنه روایت است که گفت: با گروهی نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدم، درحالی که ما جوانانی هم سن و سال و نزدیک به هم بودیم. بیست شبانه روز نزد پیامبر ماندیم، و پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مهربان و مهرورز بود. وقتی گمان برد که



دل‌تنگ خانواده‌های خود شده‌ایم و شوق دیدار آن‌ها را داریم، از ما دربارهٔ خانواده‌هایمان که رهایشان کرده بودیم پرسید، و ما او را آگاه ساختیم. ایشان فرمودند: «به نزد خانواده‌هایتان بازگردید، و نزدشان بمانید، و به آنان آموزش دهید و آنان را [به کارهای نیک] امر کنید، فلان نماز را در فلان وقت بخوانید، و فلان نماز را در فلان زمان. و هرگاه وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید، و بزرگ‌ترینتان امام شود. و همان‌گونه نماز بخوانید که من را در حال نماز دیدید.» روایت بخاری.

پیامبر ﷺ نسبت به طبع مخاطبان، شرایط علمی و ایمانی‌شان، وضعیت روحی‌شان، عادات و رسوم و شرایط محیطی و اجتماعی آنان توجه داشت.

شرح حدیث:

مالک بن حویرث رضی الله عنه می‌گوید: «با گروهی نزد پیامبر ﷺ آمدم، درحالی‌که ما جوانانی هم‌سن و سال و نزدیک به هم بودیم. بیست شبانه‌روز نزد پیامبر ﷺ ماندیم» مالک بن حویرث و همراهانش در سالی که هیئت‌ها و گروه‌ها به مدینه



می‌آمدند، برای طلب علم و یادگیری احکام اسلام به مدینه آمدند، و به مدت بیست روز و شب در آن جا ماندند، درحالی که همسران و فرزندان خود را در سرزمینشان رها کرده بودند.

در ادامه می‌گوید: «و پیامبر خدا ﷺ مهربان و مهرورز بود. وقتی گمان برد که دل‌تنگ خانواده‌های خود شده‌ایم و شوق دیدار آن‌ها را داریم، از ما دربارهٔ خانواده‌هایمان که رهایشان کرده بودیم پرسید، و ما او را آگاه ساختیم.» پیامبر ﷺ مهربان‌ترین و مهرورزترین انسان در رفتار با مردم بود. او احساسات و عواطف آنان را درک می‌کرد. از آنان دربارهٔ خانواده‌ها و همسرانشان پرسید، چرا که می‌دانست دوری از خانواده موجب رنج روحی، عدم تمرکز، و برانگیخته شدن احساس دلتنگی و اشتیاق می‌شود، ایشان به این امر آگاه بود و آن را در نظر می‌گرفت.

پیامبر ﷺ به آن‌ها فرمودند: «به نزد خانواده‌هایتان بازگردید، و نزدشان بمانید، و به آنان آموزش دهید و آنان را [به کارهای نیک] امر کنید» پیامبر ﷺ به آنان فرمان داد که به سرزمین‌های خود بازگردند و در کنار خانواده‌هایشان اقامت کنند و آنچه از قرآن، نماز و دیگر احکام آموخته‌اند به آنان



بیاموزند، و خانواده‌های خود را به انجام واجباتی همچون نماز و نیکی به والدین فرمان دهند، و از محرماتی مانند ربا، دروغ و غیر آن باز دارند.

سپس خطاب به آن‌ها فرمودند: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید، و فلان نماز را در فلان زمان. و هرگاه وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید، و بزرگ‌ترینتان امام شود. و همان‌گونه نماز بخوانید که من را در حال نماز دیدید.» پیامبر ﷺ آنان را از زمان‌های نماز آگاه کرد؛ مانند وقت نماز ظهر که با زوال خورشید است، و وقت مغرب که با غروب خورشید همراه است، و همین‌گونه سایر نمازها. و از آن‌ها خواست که هرگاه وقت نماز فرا رسید، یکی از میانشان اذان بگوید، و امام جماعتشان کسی باشد که از نظر سن از همه بزرگ‌تر است. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که بیشتر قرآن می‌داند امام شود، زیرا این گروه از جوانان هم‌زمان به مدینه آمده بودند و تفاوتی در میزان حفظ قرآن میان آن‌ها نبود. و هنگامی که در قرائت قرآن، شناخت سنت و هجرت برابر باشند، در این حالت، بزرگ‌تر بودن در سن، معیار امامت در نماز است.

از جلوه‌های رعایت حال مخاطبان توسط پیامبر ﷺ این



بود که هرگاه امام می‌شد نمازهایش را طولانی نمی‌کرد، و به همین سبب بود که وقتی معاذ بن جبل رضی الله عنه نماز را بر مردم طولانی کرد، پیامبر او را سرزنش کرد و فرمود: «ای معاذ، آیا تو فتنه‌گر هستی؟! (والشمس وضحاها) و (سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) را بخوان»^(۱).

و از دیگر جلوه‌های رعایت حال مخاطبان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به مأموری که زکات بازرگانان را جمع‌آوری می‌کرد فرمودند: «از گرفتن بهترین اموالشان بپرهیز»^(۲) یعنی نباید بهترین اموال و دارایی‌های افراد و یا بدترین دارایی‌های آن‌ها را بعنوان زکات بگیرید، بلکه باید مال متوسط آن‌ها بعنوان زکات گرفته شود. مثلاً در زکات گوسفند، نباید از بهترین گوسفندان تاجر گرفته شود، و همچنین در زکات شتر، بهترین شتر گرفته نمی‌شود، تا دل تاجر آسوده باشد و نیز عدالت نسبت به فقیر رعایت شود.

و همچنین بر دعوتگر لازم است که طبیعت و ویژگی هریک از مخاطبان دعوت را بشناسد و بر اساس همان ویژگی با او برخورد کند. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله با سپاهش وارد مکه شد تا آن

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت بخاری.



را فتح کند. عباس عموی پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا، ابوسفیان از بزرگان مکه است و مردی است که دوست دارد به خود ببالد، پس چیزی برایش قرار بده که بتواند به آن افتخار کند. پیامبر ﷺ فرمود: «آری، هرکس وارد خانهٔ ابوسفیان شود، در امان است.^(۱)»

در هنگام فتوا دادن نیز باید به شرایط مخاطب توجه شود، به یاد دارم که در سال ۱۴۱۶ هجری قمری - ۲۰۰۶ میلادی همراه یکی از دعوتگران در مرکز اسلامی شهر هلسینکی در کشور فنلاند بودم. پس از پایان سخنرانی، سؤالی دربارهٔ حکم پوشیدن عبا ی دوش توسط زنان به جای پوشیدن آن از روی سر مطرح شد. در آن زمان فتوای علمای ما در عربستان سعودی، حرمت این کار بود، به این دلیل که پوشیدن عبا روی دوش باعث جلب توجه دیگران می‌شود و مانند عبا ی سر، همهٔ بدن را نمی‌پوشاند. در واقع، علمای ما برای جلوگیری از سستی در موضوع حجاب چنین فتوایی صادر کرده بودند زیرا بیم آن می‌رفت که عبا های گشاد و پوشاننده، به عبا های تنگ و نامناسب تبدیل شود. این فتوا مناسب جامعه‌ای

۱- روایت متقی در کنز العمال و اصل آن در صحیح مسلم است.



محافظه کار بود که در آن، زنان در خیابان فقط با عبای سر دیده می‌شوند. اما وضعیت زنان در اروپا کاملاً متفاوت است، و گاهی ممکن است پوشیدن عبای سر جلب توجه کند، به‌ویژه با وجود برخی آزارهایی که زنان مسلمان به خاطر حجابشان با آن مواجه می‌شوند. و ممکن است بعضی از دختران جوان نتوانند این نوع اذیت‌ها را تحمل کنند. به هر حال، آن دعوتگر، فتوا به حرمت عبای دوش داد و دلایلی برای آن بیان کرد، از جمله اینکه این نوع پوشش باعث جلب نظر مردان به زن می‌شود و مواردی شبیه به آن، بدون اینکه دلایل شرعی روشن و صریحی برای آن ارائه دهد. وقتی سخن او تمام شد، من سخنش را تحسین کردم، سپس توضیح دادم که مقصود از حجاب، پوشاندن زینت زن است، همان‌گونه که خداوند تعالی فرموده است: **{وَلَا يُدِينَ زِينَتُهُنَّ}** [نور: ۳۱] (و زینت خود را آشکار نکنند). و نوع و رنگ حجاب در هر کشور با کشور دیگر متفاوت است. حجاب در عربستان سعودی با حجاب در افغانستان، مصر یا پاکستان متفاوت است. و برخی از فتواها با توجه به آداب و رسوم و فرهنگ یک کشور صادر می‌شوند و ممکن است برای کشوری دیگر مناسب نباشند.

پس از آنکه تنها با آن برادر دعوتگر نشستیم، برایم روشن



شد که این نخستین سفر او به اروپاست و با طبیعت این کشور آشنا نیست. به او فهماندم که امکان دارد علمای یک کشور با توجه به شرایط مردم فتوایی دهند که این فتوا برای اوضاع و شرایط کشور دیگر مناسب نباشد. برای نمونه مقدار نفقه‌ای که بایستی به زن مطلقه تا پایان عده‌اش باید پرداخت شود، یا نفقه مربوط به نگهداری فرزند. این میزان در کشورهای مختلف متفاوت است. مثلاً در یک کشور ثروتمند ممکن است این مقدار معادل هزار ریال در ماه باشد، اما در یک کشور فقیر ممکن است از صد ریال هم تجاوز نکند. بنابراین اگر در کشوری فقیر درباره مقدار نفقه از تو سؤال شد، فتوا و برآورد علمای ما را بیان نکن، بلکه به وضعیت همان کشور نگاه کن. همچنین در روش پرداخت مهریه به زن، در اغلب کشورها اینگونه است که بخشی از آن هنگام عقد پرداخت می‌شود و بخش دیگر بعدها داده می‌شود، اما در کشور ما، مهریه به صورت کامل و پیشاپیش به زن داده می‌شود و کمتر پیش می‌آید که قسمتی از مهریه با تأخیر به زن داده شود. بنابراین اگر در کشوری درباره چنین مسائلی از تو پرسیده شد و آن کشور آداب و رسوم خاص خود را دارد، باید در فتوا دادن این امور را در نظر بگیری.

از این رو، پیشنهاد می‌کنم که اگر از دعوتگر در کشوری غیر



از کشور خودش دربارهٔ مسائلی در فقه نماز یا طهارت و مانند آن پرسیده شد، ایرادی ندارد که بر اساس دلیل شرعی فتوا دهد، اما در مسائل اجتماعی و احوال شخصی، اگر از او پرسیده شد، باید بگوید: در این مسئله بهتر است از علما و دانشجویان علوم دینی کشور خودتان فتوا بخواهید، و بیشتر کشورهای امروز، خالی از دانشجویان علوم دینی و امامان مساجد که مردم در فتوا به آن‌ها مراجعه می‌کنند، نیستند.





توجه به ابزار دعوت

عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال: خَطَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسْطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطًّا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسْطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسْطِ، وَقَالَ: (هَذَا الْإِنْسَانُ، وَهَذَا أَجْلُهُ مُحِيطٌ بِهِ، وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمْلُهُ، وَهَذِهِ الْخُطُطُ الصَّغَارُ الْأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا) رواه البخاري.

ترجمه:

عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطی چهارگوش کشید، سپس خطی در وسط آن کشید که از آن بیرون می‌زد، و نیز خطوط کوچکی در اطراف همان خط وسط از یک طرف آن رسم کرد، سپس فرمود: «این (خط وسط) انسان است، و این (چهارگوش) اجل اوست که او را احاطه کرده، و این (خط بیرونی) آرزوهای اوست، و این خطوط کوچک، بلاها و آفات اند. اگر یکی از آن‌ها به



خطا رود، دیگری او را می‌گیرد، و اگر از آن هم بگریزد، آن یکی او را می‌گیرد.» روایت بخاری.

پیامبر ﷺ در این حدیث، زندگی هر انسان را با استفاده از یکی از روش‌های آموزشی که همان بهره‌گیری از ترسیم و تصویرسازی است به روشنی توضیح می‌دهد. در این روایت، بیان شده که مرگ ناگهان و از جایی که انسان انتظارش را ندارد، به سراغ او می‌آید. پس انسان باید همیشه آماده دیدار با خداوند باشد.

شرح حدیث:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر ﷺ خطی چهارگوش کشید، سپس خطی در وسط آن کشید که از آن بیرون می‌زد، و خطوط کوچکی در اطراف همان خط وسط از یک طرف آن کشید» این گفته نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ روی زمین شکلی مانند مربع یا مستطیل رسم کرد و سپس خطی مستقیم را از نقطه‌ای در وسط آن کشید. این نقطه همان «انسان» است و این خط تا لبه‌های مربع امتداد یافته و سپس از آن فراتر رفت. در کناره‌های این خط، داخل مربع، خطوط کوچکی رسم



شده بود. هدف پیامبر ﷺ از این ترسیم، توضیح موضوع مرگ و اجل برای اصحابش بود، با استفاده از روشی بصری که مفاهیم را در ذهن تثبیت می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «این انسان است، و این اجل اوست که او را احاطه کرده، و این که از آن بیرون زده، آرزوی اوست، و این خطوط کوچک بلاها و آفات اند؛ اگر یکی از آن‌ها به او نرسد، دیگری به او می‌رسد»، از این سخنان روشن می‌شود که آن نقطه، همان انسان است که از آن خطی طولانی کشیده شده؛ این خط، مسیر زندگی اوست. مرزهای مربع، نشان‌دهندهٔ اجلی هستند که پیرامون انسان را گرفته‌اند؛ هر کجا که برود، اجل ممکن است راهش را قطع کند. خطی که از مربع بیرون زده، آرزوها، طرح‌ها، و برنامه‌های زندگی اوست. ولی در میانه همین آرزوها، ناگهان اجل بر او چیره می‌شود و زندگی‌اش را قطع می‌کند. این حقیقتی است که در واقعیت هم دیده می‌شود؛ چه بسیار انسان‌هایی که خانه‌ای ساختند اما نتوانستند در آن ساکن شوند، یا تجارتی آغاز کردند اما آن را به پایان نرساندند. این موضوع برای انسان، پندی بزرگ دارد.



پیامبر ﷺ برای آموزش یارانش، از روش‌های مختلفی استفاده می‌کرد، از جمله، مطرح کردن پرسش؛ مانند زمانی که از اصحابش دربارهٔ درختی پرسید که شبیه مؤمن است و برگ‌هایش نمی‌ریزد. اصحاب پاسخ‌هایی مختلف دادند، و سپس پیامبر فرمود: آن درخت، درخت خرامست^(۱).

همچنین وقتی نماز جمعه شلوغ شد و جمعیت زیادی به مسجد آمدند، ایشان تلاش کرد تا صدایش به همه برسد، بنابراین قاصدی را نزد زنی فرستاد و فرمود: «به غلامت که نجار است بگو برایم چند پله بسازد تا هنگام سخن گفتن با مردم بر روی آن‌ها بنشینم.»^(۲) یعنی از او خواست تا برایش منبری بسازد برای خطبهٔ جمعه و سخنرانی‌های دیگر. در نتیجه، منبری ساخته شد که سه پله داشت. پیامبر ﷺ بر آن منبر بالا رفت و برای مردم خطبه خواند. حتی زمانی که می‌خواست چگونگی نماز خواندن را به مردم آموزش دهد، بر روی منبر رفت تا همه او را ببینند و سپس نماز خواند. پس از آن، به مردم روی

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- روایت بخاری و مسلم.



کرد و فرمود: «ای مردم! من این کار را کردم تا شما از من پیروی کنید و نماز مرا بیاموزید.»^(۱)

از این رو، لازم است دعوتگر به دنبال ابزار و وسایلی باشد که به او کمک می‌کنند دعوتش را به شکلی گسترده‌تر و تأثیرگذارتر برساند. از جمله این وسایل، استفاده از فناوری‌های نوین است. استفادهٔ دعوتگر از تکنولوژی برای نزدیک‌تر شدن به مردم بسیار مهم است. دعوتگر باید از تلفن همراه، از شبکه‌های اجتماعی، اینترنت، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مجله‌ها، تابلوهای تبلیغاتی الکترونیکی در اماکن عمومی و جزو‌ها و ... برای دعوت استفاده کند. همچنین شایسته است از ایده‌های نو بهره گیرد و از کارشناسان بازاریابی کمک بگیرد.

به یاد دارم که در سال ۱۴۲۹ هجری - ۲۰۰۹ میلادی به لندن سفر کرده بودم، و در آخرین روز ماه شعبان بودیم و روز بعد، ماه رمضان آغاز می‌شد. در بزرگراه، تابلوی تبلیغاتی بزرگی دیدم که به زبان انگلیسی روی آن نوشته شده بود: «یک ونیم میلیارد انسان فردا ناهار نمی‌خورند؛ آیا تا به حال از خود پرسیده‌ای چرا؟» تبلیغ در همین جا



پایان می‌یافت. من انتظار داشتم که در پایان آگهی، لینکی به یک وبسایت یا نام صفحه‌ای در اینترنت گذاشته باشند تا خواننده بتواند پاسخ را در آنجا بیابد، اما نویسندۀ آن پیام تبلیغاتی هیچ چیزی ننوشته بود! در همان شب، در یکی از مراکز بزرگ اسلامی با برادرانی که آن تابلو را اجاره کرده و آن تبلیغ را با این متن منتشر کرده بودند، دیدار داشتم. از این ایده‌شان تمجید کردم، اما گفتم: اگر در پایان آگهی، نام مرکز اسلامی یا آدرس یک وبسایت که درباره اسلام توضیح می‌دهد را نوشته بودید، کامل‌تر می‌شد. آن‌ها گفتند: هنر تبلیغ و بازاریابی آن است که برای مشتری، پنجره‌ای باز کنی که از طریق آن کنجکاو شود تا خود به دنبال محصولت بگردد، خودش بخواند و خودش اطلاعات کسب کند؛ به گونه‌ای که احساس نکند آگهی‌دهنده او را مجبور به پذیرفتن کالا کرده یا با او از موضع بالا برخورد کرده است. پرسیدم: چگونه؟ گفتند: بیشتر کسانی که این آگهی را می‌خوانند، وارد اینترنت می‌شوند و آن پرسش را در موتورهای جست‌وجو می‌نویسند؛ سپس درباره اسلام و روزه می‌خوانند. یا ممکن است کودکی آن تبلیغ را بخواند و از



معلمش یا یکی از والدینش بی‌پرسد، یا کارمندی آن را بخواند و موضوع آن، محور گفت‌وگوی آن روزش با همکارانش شود. و به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند... من از فکرشان خوشم آمد. بنابراین، دعوت‌گر باید فردی به‌روز باشد و در استفاده از ابزارهای دعوت، جلوتر از زمان حرکت کند.





زنان همتای مردان هستند



عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: غَلَبْنَا عَلَيْكَ الرِّجَالَ، فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيمَا قَالَ لَهُنَّ: «مَا مِنْكُمْ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةً مِنْ وَلَدِهَا، إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ»، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ» رواه البخاري.

ترجمه:

از ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که گفت: زنان به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: مردان همواره نزد تو هستند، پس روزی را برای ما اختصاص بده. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی را به آن‌ها وعده داد و در آن روز نزدشان آمد، آن‌ها را پند داد و به آن‌ها دستوراتی داد. از جمله سخنانشان این بود: «هیچ زنی نیست که سه فرزند خود را از دست بدهد، مگر اینکه این فرزندان برای او مانعی از آتش (جهنم) خواهند شد.» زنی



پرسید: اگر دو فرزند باشد؟ فرمود: «اگر دو فرزند هم باشد.»
روایت بخاری.

این حدیث بیانگر رعایت ادب در گفتار، بزرگواری در پاسخ، و علاقه‌مندی زنان صحابی به علم‌آموزی و تعلیم است، و نیز نشان می‌دهد پیامبر ﷺ همان‌گونه که به آموزش مردان اهمیت می‌داد، به آموزش زنان نیز توجه می‌کرد.

شرح حدیث:

راوی می‌گوید: «زنان به پیامبر ﷺ گفتند: مردان همواره نزد تو هستند، پس روزی را برای ما اختصاص بده.»
مردان در مسجد، سفرها و غزوها همراه پیامبر ﷺ بودند و از مجالس او بهره می‌بردند، در حالی که زنان مشغول تربیت فرزندان و امور خانه بودند. به همین سبب نزد پیامبر ﷺ آمدند و گلایه کردند که مردان وقت تو را گرفته و فرصتی برای ما باقی نگذاشته‌اند تا از تو علم بیاموزیم. و از پیامبر درخواست کردند جلسه‌ای خاص برای آنان در نظر بگیرد. از این حدیث برداشت می‌شود که اگر دعوتگر از فتنه و فساد



ایمن باشد، اشکالی ندارد که جلسه‌ای آموزشی ویژه زنان داشته باشد.

در ادامه می‌گویید: «پیامبر روزی را به آنان وعده داد و در آن روز نزدشان رفت، و آن‌ها را موعظه کرد و آن‌ها را [به انجام کارهای نیک] دستور داد» زن‌ها جمع شدند و پیامبر ﷺ آمد و برایشان سخنرانی کرد و آموزششان داد و موضوعاتی را انتخاب کرد که برای آنان مفیدتر و ضروری‌تر بود. دعوتگر نیز باید همین‌گونه عمل کند و با هر کسی آنچه را که مناسب اوست، بگوید.

راوی می‌افزاید: «از جمله سخنانشان این بود: (هیچ زنی نیست که سه فرزند خود را از دست بدهد، مگر اینکه این فرزندان برای او مانعی از آتش (جهنم) خواهند شد). زنی پرسید: اگر دو فرزند باشد؟ فرمود: (اگر دو فرزند هم باشد.) «در اینجا منظور از فرزند، هم پسر و هم دختر است، و شامل کودک و نوجوان هم می‌شود. پس اگر زنی در طول زندگی‌اش دو یا سه فرزندش را از دست بدهد، درحالی‌که آنان هنوز به سن بلوغ (۱۵ سال) نرسیده‌اند، این فرزندان شفاعت‌کننده‌ او خواهند بود و مانعی برای ورود او به آتش



می‌شوند. همچنین برای پدر آن‌ها نیز شفاعت خواهند کرد. البته این تنها موضوعی نبود که پیامبر ﷺ آن را برای زن‌ها بیان کرد، بلکه این موضوع در ضمن موعظه‌اش گنجانده شد، زیرا داغی که مادر بخاطر از دست دادن فرزند تحمل می‌کند بیشتر از پدر است.

پیامبر ﷺ اهتمام زیادی به دعوت و آموزش زنان داشت، زیرا تأثیر زن بر شوهر و فرزندش بسیار زیاد است. عمران بن حطان با زنی از خوارج ازدواج کرد تا بلکه او را به‌سوی مذهب اهل سنت هدایت کند، ولی در نهایت آن زن، او را به‌سوی عقیده‌ی خوارج کشاند. این نشان می‌دهد که تأثیر زن در خانه بسیار زیاد است، و اگر زن صالح باشد، خانه معمولاً اصلاح می‌شود. از همین رو پیامبر ﷺ در خطبه‌ی عید به زنان توجه ویژه داشت، چنان‌که از جابر بن عبدالله ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ روز فطر نماز خواند و خطبه ایراد کرد، و بعد از اتمام آن نزد زنان آمد و آنان را پند داد^(۱).



زنان همانند و همتای مردان هستند، حتی در احکام شرعی. چنان که خداوند فرموده: **{السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ}** [مائده: ۳۸] (و مرد دزد و زن دزد...) و فرموده: **{الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي}** [نور: ۲] (زن زناکار و مرد زناکار...) و نیز فرموده: **{إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ..}** [احزاب: ۳۵] (همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان مؤمن و زنان مؤمن...)

دعوتگر باید در دعوت زنان، به حدود شرعی توجه داشته باشد و از تماس‌های شخصی و تلفنی مکرر با زنان نامحرم پرهیز کند. منظورم این نیست که اصلاً از طریق تلفن و یا وبسایت پاسخ پرسش‌های زنان را ندهد، چرا که این اشکالی ندارد، بلکه منظور تماس‌های مکرر با زن خاصی است، حتی اگر مدعی شوند که این تماس‌ها در راستای هماهنگی امور دعوت است. زیرا شیطان گام به گام انسان را اغوا می‌کند، و اینکه مردها مفتون زن‌ها می‌شود بر کسی پوشیده نیست.

همچنین دعوتگر باید از ارسال پیام‌های خصوصی به زنان، و یا آنچه ممکن است فتنه‌آفرین باشد، چه به صورت



دست‌نویس یا تلفنی یا غیر آن، پرهیز کند.

ضوابط تعامل دعوتگر با زنان بسته به سن دعوتگر و سن زن متفاوت است. دعوتگر سالخورده با دعوتگر جوان تفاوت دارد، و تعامل با زن مسن با زن جوان فرق دارد.

همچنین این ضوابط بسته به کشورها، فرهنگ‌ها و سنت‌ها فرق می‌کند. به یاد دارم که در سال ۱۴۳۳ هجری - ۲۰۱۳ میلادی از نمایشگاه کتابی در یکی از کشورهای عربی بازدید کردم. نمایشگاه بسیار شلوغ بود و برخی از علمای شناخته‌شده آن کشور نیز حضور داشتند. گاهی می‌دیدم که زنانی هنگام عبور از کنار یکی از این علما به او سلام می‌کردند و او پاسخ می‌داد. گاهی زنی در کنارش می‌ایستاد و از او درباره برخی کتاب‌ها سؤال می‌پرسید و گفت‌وگویشان یک دقیقه یا بیشتر طول می‌کشید. زن با حجاب کامل بود. من از این موضوع شگفت‌زده شدم، اگرچه از نظر شرعی اشکالی در آن نمی‌دیدم، زیرا آن دو در خلوت نبودند و هر کسی که نزدیک می‌شد یا از کنارشان می‌گذشت، صدای گفت‌وگویشان را می‌شنید. اما این وضعیت مناسب یک دعوتگر در کشورهای حوزه خلیج



نیست، چون فرهنگ و عادات مردم آن جا چنین چیزی را نمی‌پذیرد. دعوتگر باید شرایط مردم و عادات کشور را در نظر بگیرد، مادامی که با شرع سازگار است.





توجه دعوتگر به دغدغه های مخاطبان

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: لَقِيتَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ لِي: (يَا جَابِرُ، مَا لِي أَرَاكَ مُنْكَسِرًا؟) قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَشْهَدَ أَبِي، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ عِيَالًا وَدَيْنًا، قَالَ: (أَفَلَا أُبَشِّرُكَ بِمَا لَقِيَ اللَّهُ بِهِ أَبَاكَ؟) قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (مَا كَلَّمَ اللَّهُ أَحَدًا قَطَّ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، وَأَحْيَا أَبَاكَ فَكَلَّمَهُ كِفَاحًا، فَقَالَ: يَا عَبْدِي تَمَنَّ عَلَيَّ أُعْطِكَ؟) قَالَ: يَا رَبِّ تُحْيِينِي فَأُقْتَلُ فِيكَ ثَانِيَةً، قَالَ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّهُ قَدْ سَبَقَ مِنِّي أَنَّهُمْ إِلَيْهَا لَا يُرْجَعُونَ) رواه الترمذي.

ترجمه:

از جابر بن عبدالله رضي الله عنه نقل شده که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وسلم مرا دید و به من فرمود: «ای جابر، چرا تو را غمگین و دل شکسته می بینم؟» گفتم: ای رسول خدا، پدرم شهید شد، در روز احد کشته شد و خانواده ای بی سرپرست و



بدهکار از خود به جای گذاشت. فرمود: «آیا نمی خواهی به تو بشارت دهم به آنچه خداوند درباره پدرت به او داده است؟» گفتم: بله ای رسول خدا. فرمود: «خداوند هرگز با هیچ کس صحبت نکرده مگر از پشت پرده ای، ولی خداوند پدرت را زنده کرد و روبه رو با او سخن گفت و به پدرت گفت: «ای بنده من، آرزویی کن تا به تو بدهم.» پدرت گفت: (پروردگارا، مرا زنده کن تا بار دیگر در راه تو کشته شوم.) خداوند عزوجل فرمود: «تقدیر من بر این است آنها که از دنیا رفته اند باز بر نمی گردند.» روایت ترمذی.

شخص دعوتگر همانند دیگران انسان است، او هم مشکلات و دغدغه هایی دارد، شاید حتی دغدغه هایش بیشتر باشد، اما باید سینه اش فراخ باشد تا بتواند هم دغدغه های مردم را بپذیرد و هم مشکلاتشان را بشنود و تحمل کند، و رسول خدا ﷺ هم همین گونه بود.

شرح حدیث:

جابر رضی الله عنه می گوید: «رسول خدا ﷺ مرا دید و به من فرمود: ای جابر، چرا تو را غمگین و دل شکسته می بینم؟» جابر رضی الله عنه نه خواهر داشت که پس از شهادت پدرش در جنگ



احد، آن‌ها را سرپرستی می‌کرد، به دلیل مشکلات مالی و بار سنگین خانواده بزرگ، غم و اندوه در چهره‌اش نمایان بود. وقتی پیامبر ﷺ او را دید، حال وی را از روی چهره‌اش فهمید و درباره غمش پرسید.

پیامبر ﷺ به جابر رضی الله عنه فرمود: «آیا نمی‌خواهی به تو بشارت دهم به آنچه خدا به پدرت داده است؟» پیامبر ﷺ با او همدردی کرد و خبری خوشحال‌کننده که تنها با وحی الهی معلوم می‌شود، به او داد.

ایشان فرمودند: «خدا هرگز با هیچ کس سخن نگفته مگر از پشت پرده‌ای، ولی پدرت را زنده کرد و روبرو با او سخن گفت» یعنی خدا با هیچ انسانی بدون واسطه و پرده سخن نمی‌گوید، همان‌طور که در قرآن آمده: {وَمَا كَانَ لَبِشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ} (شوری: ۵۱) (هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید جز به وحی یا از پشت پرده)؛ ولی خداوند پدرت را زنده کرد و به صورت روبرو و بدون پرده با او سخن گفت.

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند به پدرت گفت: ای بنده من، برای من آرزویی کن تا به تو بدهم» و پدرت پاسخ داد:



«پروردگارا، مرا زنده کن تا دوباره در راه تو کشته شوم» خداوند گفت: «تقدیر من این است که آنها که رفتند باز نمی گردند» شهید در نزد خداوند جایگاه والایی دارد. شهید آنقدر نزد خدا عزیز است که خدا به او اجازه می دهد آرزو کند و وی آرزو می کند بار دیگر به دنیا بازگردد تا دوباره در راه خدا کشته شود، اما خداوند می فرماید تقدیر من بر این است که بازگشت به دنیا برای آنان ممکن نیست.

این حدیث علاوه بر بیان جایگاه ویژه و والای شهید نزد خداوند، بیانگر توجه پیامبر ﷺ به مشکلات و دغدغه های مردم و پرسیدن حال آنان است. و دعوتگر باید اینگونه باشد، زیرا مردم وقتی با یک دعوتگر احساس راحتی کنند، مشکلات و دردهای خود را با او در میان می گذارند. گاهی یک دعوتگر در جامعه خود حکم مفتی، مشاور خانوادگی، تحلیل گر مالی و پژوهشگر اقتصادی را دارد، و مردم از او در امور مختلف نظر می خواهند. مثلاً یادم می آید شخصی با من تماس گرفت و درباره مکانی که می خواست مغازه ای باز کند سوال کرد، من فکر کردم درباره حکم شرعی و مالی سوال می کند، اما او درباره مکان مناسب در شرق یا غرب شهر از ناحیه اقتصادی و بازدهی می پرسید. خندیدم و برایش آرزوی موفقیت کردم، و



از او خواستم این سؤال را از یک اقتصاددان آگاه به قیمت‌ها و بازار و نیاز مشتریان بپرسد، گفت: می‌خوام نظر شما را بدانم ای شیخ، از او تشکر نموده و برایش دعای خیر کردم و پاسخی به او ندادم، چرا که اگر پاسخش را می‌دادم و در تجارتش سود نمی‌کرد، مرا مسبب شکست تجاری خود می‌دید و می‌گفت: این نظر عریفی بود و من با او در رابطه با مکان مغازه مشورت کردم و بخاطر رأی و نظر او شکست خوردم.

همچنین بسیاری از افراد برای حل مشکلات خانوادگی خود نزد شخص دعوتگر می‌آیند و دعوتگر بایستی با دلسوزی و شنیدن خوب پاسخگو باشد. لازم نیست دعوتگر همه مشکلات مردم را حل کند، گاهی فقط شنیدن و ارائه یک نصیحت کلی کافی است.

یک بار جوانی نزد من آمد و مشکل اجتماعی‌اش با همسرش را گفت، بسیار غمگین و پریشان بود، انگار کوهی را به بر سینه حمل می‌کند، او از مشکلات خود گفت و حال خود را برایم شرح داد، و مشکل پیچیده‌ای هم بود که حل آن دشوار به نظر می‌رسید، وقتی سخنش را شنیدم با او همدلی



کردم، و جملاتی را به او گفتم که در صبور بودن به کارش آید، بیست دقیقه‌ای نگذشته بود که آرام شد و گفت: «آآآآآآآآ»، خدا خیرت دهد، خیلی ممنون، غصه‌هایم رفع شد و دلم آرام شد» و سپس از آنجا رفت، اگرچه مشکلش حل نشده بود، اما با برطرف شدن آن غم، دلش سبک شده بود.

شخص دعوتگروقتی مردم را ملاقات می‌کند، از حال آنها و خانواده‌شان می‌پرسد، برای فرزند بیمار، مادر ناتوان، پدر مسافر و دیگران دعا می‌کند.

آری، دعوتگر باید در میان مردم زندگی کند و این احساس را به دیگران منتقل کند که به آن‌ها نزدیک است. خداوند درباره پیامبر ما ﷺ فرموده است: {لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ} [توبه: ۱۲۸] (قطعاً پیامبری از خودتان برایتان آمد که برای رنج‌هایتان غمگین است و نسبت به مؤمنان مهربان و دلسوز است). به‌راستی که پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان مهربان و دلسوز بود.



حل مشکلات مردم و به دست آوردن دل آنها

عن أنس بن مالك رضي الله عنه: أن ناساً من الأنصار، حينَ أفاء الله على رسوله من أموالِ هَوازِنَ، فأعطى رجالاً من قُرَيْشِ المِئَةِ من الإبلِ، فقالوا: يَغْفِرُ اللهُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ، يُعْطِي قُرَيْشاً وَيَدْعُنَا، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ! فَحَدَّثَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ، فَجَمَعَ الْأَنْصَارَ فَقَالَ: (مَا كَانَ حَدِيثُ بَلْغَيْنِي عَنْكُمْ)؟ فَقَالُوا: أَمَا دَوُّوا آرَائِنَا فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئاً، وَأَمَّا أَنَا مِنْنا حَدِيثُهُ أَسْنَانُهُمْ، فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللهُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ، يُعْطِي قُرَيْشاً وَيَتْرُكُ الْأَنْصَارَ، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ، فَقَالَ ﷺ: (إِنِّي لَأُعْطِي رَجُلًا حَدِيثُ عَهْدِهِمْ بِكُفْرٍ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالْأَمْوَالِ، وَتَرْجِعُونَ إِلَى رِحَالِكُمْ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ، فَوَاللَّهِ مَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ، خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ بِهِ، قَالُوا: بَلَى يَا



رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ رَضِينَا) رواه البخاري.

ترجمه:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که: وقتی خداوند اموال هوازن را به عنوان غنیمت به پیامبرش عطا نمود، ایشان به مردانی از قریش صد شتر بخشید، برخی از انصار گفتند: «خداوند پیامبرش را بیامزد، به قریش می دهد و ما را رها می کند، درحالی که خون آن ها هنوز از شمشیرهای ما می چکد!» وقتی این سخنان به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، انصار را جمع کرد و از آن ها پرسید: «این چه خبری است که از شما به من رسیده است؟» آن ها پاسخ دادند: «بزرگان ما چیزی نگفته اند. اما جوانان کم سن و سالی از ما گفته اند: خدا پیامبرش را بیامزد که به قریش می دهد و انصار را رها می کند، درحالی که خون آن ها هنوز بر شمشیرهای ما می چکد!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به مردانی [از سهم غنیمت] می دهم که تازه از کفر به اسلام آمده اند، آیا راضی نیستید که مردم اموال را ببرند و شما با پیامبر خدا به خانه هایتان برگردید؟ به خدا قسم آنچه شما با خود می گیرید و با آن باز می گردید بهتر از آن چیزی است که آن ها با خود می گیرند و با آن باز می گردند.» آن ها گفتند: «آری،



ای رسول خدا، راضی هستیم.» روایت بخاری.

شخص دعوتگر انسانی است که ممکن است هم درست عمل کند و هم اشتباه، و در مسیر دعوت و برخورد با مخاطبان دعوت ممکن برای او اتفاقات ناگوار و بلکه شرمسارکننده پیش بیاید؛ چه به دلیل اجتهاد و نظر شخصی، یا شوخی‌ای که در جای نامناسبی بوده، یا رفتاری که دیگران آن را بد برداشت می‌کنند. در چنین مواردی، هرچقدر هم که مقام و شهرت دعوتگر بالا باشد، باید فوراً دلخوری‌ها را رفع نموده و موضع خود را به‌طور شفاف و روشن توضیح دهد.

شرح حدیث:

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «وقتی خداوند اموال هوازن را به‌عنوان غنیمت به پیامبرش عطا نمود، و ایشان به مردانی از قریش صد شتر بخشید، برخی از انصار گفتند: خداوند پیامبرش را بیامرزد، به قریش می‌دهد و ما را رها می‌کند، درحالی‌که خون آن‌ها هنوز از شمشیرهای ما می‌چکد!» پس از نبرد هوازن که میان مسلمانان و اهل طائف رخ داد و مسلمانان در آن جنگ پیروز شدند، غنایم این جنگ به دست پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. بیشتر سپاه مسلمانان



را انصار که اهل مدینه و از مسلمانان قدیمی بودند و در بدر، احد، خندق و دیگر جنگ‌ها همراه پیامبر ﷺ جنگیده بودند تشکیل می‌دادند. همچنین در سپاه عده‌ای از مردم مکه بودند که چند روز قبل از جنگ اسلام آورده بودند. پیامبر ﷺ بیشترین غنائم را به مکی‌هایی که تازه مسلمان شده بودند داد، اما به انصار چیزی نداد. برخی از جوانان انصار از این بابت رنجیده شده و گفتند: «خداوند پیامبرش را بیامرزد، چگونه این غنایم را به قریش می‌دهد در حالی که آن‌ها تازه مسلمان شده‌اند و ما که سال‌ها در رکاب او جنگیده‌ایم و مکه را همراه او فتح کرده‌ایم رها می‌کند، قریش با فتح مکه مسلمان شد پس از آنکه ما با شمشیر خود به آن‌ها حمله کردیم!»

راوی می‌گوید: وقتی این سخنان به پیامبر ﷺ رسید، انصار را جمع کرد و از آن‌ها پرسید: «این چه خبری است که از شما به من رسیده است؟» آن‌ها پاسخ دادند بزرگان چنین چیزی نگفته‌اند و این سخنان بر زبان عده‌ای از جوانان جاری شده است و آن‌ها بوده‌اند که گفته‌اند: «خدا پیامبرش را بیامرزد که به قریش می‌دهد و انصار را رها می‌کند، در حالی که خون آن‌ها هنوز بر شمشیرهای ما



می چکد!»

به پیامبر ﷺ خبر رسید که انصار دلخور شده‌اند و احساس می‌کنند مثل دیگران به غنائم نیاز دارند، و آن‌ها کسانی هستند که از زمان هجرت پیامبر ﷺ به مدینه با او جهاد کرده‌اند. در اینجا پیامبر ﷺ موضوع را نادیده نگرفت و نگفت چون انصار یاران مورد اعتماد و قدیمی من هستند، نسبت به این موضوع حساسیت نشان نمی‌دهند و رنجیده‌خاطر نمی‌شوند. خیر، او مراقب بود که این مشکل را درحالی‌که هنوز داغ است و تازه پیش آمده، حل کند و آن را فوراً برطرف نماید. بنابراین دستور داد انصار نزدش بیایند و از آن‌ها درباره آنچه شنیده سؤال کرد تا از صحت آن مطمئن شود. آن‌ها پاسخ دادند که این‌ها حرف‌های جوانان است و بزرگان انصار چیزی نگفته‌اند. این ادب و احترام آن‌ها نسبت به مقام پیامبر ﷺ است. سپس پیامبر ﷺ به آن‌ها تسلی داد و دل‌هایشان را آرام کرد و رضایتشان را جلب نمود.

راوی می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمودند: من به مردانی (از سهم غنیمت) می‌دهم که تازه از کفر به اسلام آمده‌اند، آیا راضی نیستید که مردم اموال را ببرند و شما با پیامبر خدا به خانه‌هایتان برگردید؟ به خدا قسم شما آنچه شما با خود



می‌گیرید و با آن باز می‌گردید بهتر از آن چیزی است که آن‌ها با خود می‌گیرند و با آن باز می‌گردند. انصار گفتند: بله ای رسول خدا، ما راضی گشتیم.» مشکلات اگرزود حل شوند، آسان و ساده می‌شوند. اما اگر مشکل رها شود تا بزرگ شود و مردم درباره‌اش صحبت کنند، اضافه و کم کنند و شایعات زیادی بسازند، حل آن بسیار دشوار می‌شود. بنابراین پیامبر ﷺ این مشکل را فوراً حل کرد و دل‌های انصار را آرام کرد. و این همان کاری است دعوتگر باید انجام دهد. او بایستی فوراً مشکل را حل کند، رنجش دل‌ها را برطرف نموده و سعی کند مسئله مشکل‌ساز را با صداقت و صراحت برای همه یا برای فردی که فکر می‌کند موضوع مربوط به اوست، توضیح دهد.

به‌یاد دارم در سال ۱۴۴۳ هجری قمری برابر با ۲۰۲۲ میلادی یکی از دوستانم من را به مراسم عروسی‌اش دعوت کرد. من در همان ساعت قرار ملاقات دیگری داشتم و نتوانستم حضور پیدا کنم، بنابراین عذرخواستم. او از من خواست چند دقیقه فقط برای عرض سلام آنجا حضور یابم و سپس به قرارم بروم. تصمیم گرفتم به جشن بروم و آن مراسم را به دوستم تبریک بگویم و به پدر و برادرانش سلام



کنم و سپس بروم. وقتی وارد جشن شدم، به دوستم تبریک گفتم. او از من خواست فقط ربع ساعت بنشینم. من نشستم و برنامه‌های مراسم شروع شد: ابتدا سخنرانی خوش‌آمدگویی داماد، سپس پدر داماد و سپس پدر عروس که هر دو پیر بودند. خارج شدن من وسط صحبت‌های آنها سخت بود و باعث جلب توجه می‌شد، بنابراین نشستم. ربع ساعت گذشت، نیم ساعت گذشت و من می‌خواستم بروم و منتظر فرصت مناسبی بودم. گفتم وقتی پدر عروس صحبتش تمام شد می‌روم. وقتی او سخنش را به پایان رساند، جوانی آمد تا شعر بخواند. وقتی او شروع کرد، تصمیم گرفتم بروم، ولی در آن لحظه چند جوان آمدند و به من سلام کردند و برخی با من عکس گرفتند، من از این حرکت‌ها در حین رفتن خجالت می‌کشیدم. سوار ماشین شدم و نگران بودم شاعر فکر کند من به او بی‌احترامی کرده‌ام یا به شعرش اهمیت نداده‌ام، درحالی‌که او نمی‌دانست من قرار دیگری دارم. نمی‌خواستم بدگمانی در دلش جا بگیرد و فکر کند من قصد تحقیر او را داشته‌ام. با دوستم تماس گرفتم و شماره تلفن شاعر را گرفتم و برای او پیام عذرخواهی فرستادم و برایش دعا کردم و گفتم



دوست داشتم شعرش را بشنوم ولی به خاطر قرارم مجبور شدم بروم. چند دقیقه بعد پاسخ زیبایی از او آمد. فهمیدم کمی فرصت دارد، تماس گرفتم و از او تشکر کردم و دوباره عذرخواهی کردم. بعدها فهمیدم این تماس و پیام من رنجش خاطر و دلخوری او را برطرف کرده، زیرا او احساس کرده بود که من وی را تحقیر کرده‌ام، اما پس از آن پیام و تماس احساس رضایت کرد و آرام گرفت، او برادر من است و هر برادری نسبت به برادر مسلمانش حق دارد، چه موقعیتش در جامعه بالا باشد یا پایین. پیامبر ﷺ فرموده است: «برای بد بودن انسان همین کافی است که برادر مسلمان خود را تحقیر کند.»^(۱)





گفتگو و اقناع

عن أبي هريرة رضي الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ، وَإِنِّي أَنْكَرْتُهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟) قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: (مَا أَلْوَانُهَا؟) قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: (فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقٍ؟) قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (فَأَتَى هُوَ؟) قَالَ: لَعَلَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَكُونُ نَزْعُهُ عِرْقٌ لَهُ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (وَهَذَا لَعَلَّهُ يَكُونُ نَزْعُهُ عِرْقٌ لَهُ) رواه البخاري.

ترجمه:

از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که مردی بادیه‌نشین نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول خدا، همسر من پسر سیاه‌پوست به دنیا آورده و من او را انکار می‌کنم (فرزندی او را قبول ندارم). پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «آیا شترانی داری؟» گفت: بله. فرمود: «رنگ آن‌ها چیست؟» گفت:



سرخ‌رنگ هستند. فرمود: «آیا در میان آن‌ها شتری اوراق (متماایل به سیاه و خاکستری) وجود دارد؟» گفت: بله. پیامبر ﷺ فرمود: «این (رنگ) از کجا آمده؟» مرد گفت: ای رسول خدا، شاید ریشه‌ای از نیاکانش به او بازگشته باشد، پس پیامبر ﷺ فرمود: «و این (فرزند تو) نیز ممکن است ریشه‌ای از اجدادش به او بازگشته باشد.» روایت بخاری.

شیوه‌های دعوت و تأثیرگذاری در دعوت به دین، متنوع‌اند. از مهم‌ترین آن‌ها قانع کردن فرد دعوت‌شونده نسبت به مطلب است، نه اینکه فقط اطلاعاتی را از دعوت‌گر دریافت کند، بلکه خود مخاطب بایستی به وجود خدای تعالی و شایستگی‌اش برای پرستش و نیز به اهمیت نماز، ارکان اسلام و ایمان و دیگر امور دینی قانع شود.

پیامبر ﷺ همواره پاسخگوی پرسش‌های مردم بود و با آن‌ها به نرمی رفتار می‌کرد. برای نمونه مردی بادیه‌نشین از بیابان نزد پیامبر ﷺ آمد. او در انتظار تولد فرزندش بود. هنگامی که همسرش فرزندی به دنیا آورد که رنگ



پوستش سیاه بود، چهره‌اش درهم رفت، زیرا هم خودش و هم همسرش پوست سفید داشتند. پس به همسرش شک کرد که شاید از مردی سیاه‌پوست باردار شده است، و در نظر این مرد، شرافت خانوادگی مسئله‌ای بود که قابل سازش و گذشت نبود. از این رو، نزد پیامبر ﷺ آمد و دربارهٔ این موضوع از او پرسید.

شرح حدیث:

در ابتدای روایت آمده است که: «مرد بادیه‌نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، همسرم پسری سیاه‌پوست به دنیا آورده و من او را انکار می‌کنم» «اعرابی» کسی است که در بیابان زندگی می‌کند، خارج از شهر و در نواحی صحرائی. این مرد به مدینه آمد تا از پیامبر ﷺ دربارهٔ همسرش سؤال کند؛ چرا که فرزندی که متولد شده بود رنگی تیره داشت، با اینکه خود او و همسرش سفیدپوست بودند. پس چگونه ممکن است فرزندشان سیاه‌پوست شود؟ این، خلاصهٔ سؤال مرد بود. پیامبر ﷺ می‌توانستند به او بگویند: از این وسوسه‌ها به خدا پناه ببر، و تقوای الهی پیشه کن، و به همسرت بدگمان مباش؛ اما ایشان دانستند



که این پاسخ، وسوسه و بدگمانی مرد را از بین نمی‌برد، و زندگی زناشویی‌اش را به حالت طبیعی باز نمی‌گرداند. بنابراین خواستند مفاهیم ذهنی مرد را از نو بسازند، و با مثالی که برای او قابل فهم باشد، با او سخن گفتند.

راوی می‌گوید: «پیامبر به او فرمود: آیا شترانی داری؟ گفت: بله. فرمود: رنگ آن‌ها چیست؟ گفت: سرخ‌رنگ. فرمود: آیا در میان آن‌ها شتری اوراق وجود دارد؟» پیامبر ﷺ از او دربارهٔ رنگ شترانش پرسید. مرد پاسخ داد که همهٔ آن‌ها سرخ‌رنگ هستند، نرو ماده. سپس پیامبر از او پرسید: آیا در میان آن‌ها رنگ اوراق وجود دارد؟ و «اوراق» رنگی متمایل به سیاه و خاکستری است، مانند رنگ کبوتر. به همین دلیل، به کبوتر «ورقاء» گفته می‌شود.

در ادامهٔ روایت آمده است: «مرد پاسخ داد که بله. پیامبر ﷺ فرمود: این رنگ از کجا آمده است؟ مرد گفت: شاید این ویژگی را از نیاکانش به ارث برده باشد. پیامبر ﷺ فرمود: و همین‌طور ممکن است فرزند تو نیز این ویژگی را از نیاکانش به ارث برده باشد». یعنی با اینکه همهٔ شترها سرخ‌رنگ هستند و جفت‌گیری فقط میان آن‌ها صورت



گرفته و نری از بیرون در میانشان نبوده است، پدر و مادر همه آن‌ها سرخ‌رنگ‌اند، پس چگونه بچه‌شتری با رنگ متفاوت به دنیا آمده؟ این رنگ از کجا آمده؟ مرد پاسخ داد: شاید از یکی از نیاکان به او منتقل شده باشد. یعنی ویژگی ارثی‌ای که در اجداد پدر یا مادر وجود داشته، به نسل فعلی منتقل شده است، بدون آنکه در پدر و مادر ظاهر شود. پیامبر ﷺ فرمود: «شاید پسرت نیز چنین باشد» یعنی رنگش از یکی از نیاکانش به او منتقل شده است.

این حدیث نشان می‌دهد که پاسخ به سؤالات مردم یا گفت‌وگو با آن‌ها، باید با هدف قانع کردن آن‌ها انجام شود. بی‌تردید، جوانان امروز با توجه به فراوانی شبهاتی که پیرامون احکام و قوانین اسلام مطرح می‌شود، بیش از پیش به شیوه اقناعی نیاز دارند. مثلاً اگر جوانی از تو بپرسد: چرا خداوند شراب را حرام کرده است؟ نمی‌توانی فقط دلایل فقهی و نقلی تحریم آن را برایش ذکر کنی؛ چرا که او سؤالش درباره حکم شرعی نیست - او می‌داند که شراب حرام است - بلکه دنبال اقناع عقلی و اطمینان معرفتی است. پس اگر به او بگویی: «فرزندم، پروردگار ما را آفریده و می‌داند چه چیزی به نفع ماست و چه چیزی به ضرمان

است. او آنچه را برای ما مفید است حلال کرده و آنچه را برایمان زیان بار است حرام کرده است.» و نیز به او بگویی: «فرض کن به کسی صد ریال دادی، ولی بعد دیدی که با آن اسکناس، خود را پس از قضای حاجت پاک می کند و آن را در سطل زباله می اندازد. آیا از این کار خوشحال می شوی؟» قطعاً خواهد گفت: نه، البته که نه. پس به او بگو: «خداوند انسان را با عقل گرامی داشته، که از پول هم با ارزش تر است، و انسان باید آن را در راهی که به نفعش است به کار بگیرد. اگر کسی به صورت عمدی عقلش را با شراب یا مواد مخدر از بین ببرد، مرتکب حرام شده است. حتی بسیاری از کشورهای غیرمسلمان نیز استفاده از مشروبات را محدود می کنند، و برخی کاملاً آن را ممنوع کرده اند. آن ها فردی را که شراب نمی نوشد تحسین می کنند و آمارهایی درباره ی جرم ها و تصادف های ناشی از مشروبات منتشر می کنند.» این شیوه است که جوان را قانع می کند.

اما دعوتگر باید صبور و باگذشت باشد. و اگر پاسخ سؤالی را نمی داند، صادقانه بگوید: نمی دانم.

نقل است فقیهی بود که زنی نزد او آمد و پرسید: در



نزدیکی خانه‌ام چاهی هست که مرغی در آن افتاده و مرده است؛ حکم وضو گرفتن با آب آن چیست؟ فقیه که پاسخ این مسئله را نمی‌دانست، بر سرزن فریاد زد و گفت: «چرا دهانه چاه را نپوشاندی؟» زن پاسخ داد: چاه درپوشی از چوب سنگین دارد و فقط شوهرم می‌تواند آن را بردارد. فقیه گفت: چرا پارچه‌ای روی چاه نکشیدی تا موقتاً جلوی آن را بگیرد تا شوهرت بازگردد؟ زن گفت: پارچه‌ای انداختم ولی باد آن را برد. فقیه گفت: باید سنگ‌های کوچکی روی آن می‌گذاشتی تا پارچه را نگه دارد... و همچنان درباره مسائلی فرعی صحبت کرد، چون پاسخ مسئله اصلی را نمی‌دانست!

و در پایان: شایسته است که دعوتگر، دارای فرهنگ اجتماعی باشد، و با واژگان و ویژگی‌های جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند آشنا باشد، تا بتواند اطلاعات دینی را با مثال‌هایی از واقعیت زندگی مخاطبانش به ذهن آنان نزدیک کند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ در این حدیث چنین کرد.





ابراز احساسات

عن مُعَاذٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَخَذَ بِيَدِهِ يَوْمًا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: (يَا مُعَاذُ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكَ، فَلَا تَدَعَنَّ أَنْ تَقُولَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ) رواه أبو داود

ترجمہ:

از معاذ رضی اللہ عنہ روایت است کہ روزی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دست او را گرفت و بہ او فرمود: «ای معاذ، بہ خدا سوگند کہ من تو را دوست دارم. پس مبدا ترک کنی کہ در پایان ہر نماز بگویی: (اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ) یعنی: (بارالہا، مرا بر یاد خود، و شکر خود، و نیکو عبادت کردنِ خود یاری کن)». روایت از ابو داود.

تأثیرگذاری بر مردم از راه بہ کارگیری عقل و احساس صورت می گیرد. ہرکس در قرآن و سنت بیندیشد، ہر دو روش را در آن ہا می یابد. خداوند متعال در دعوت مردم



به‌سوی ایمان، هم عقل آنان را مخاطب قرار داده و هم عواطفشان را. او بهشت و دوزخ را توصیف کرده، و بزرگی نام‌ها و صفات خود را بیان نموده است. و پیامبر ﷺ نیز در دعوتش همین گونه بود.

شرح حدیث:

معاذ رضی الله عنه می‌گوید: «روزی رسول خدا ﷺ دست مرا گرفت» یعنی پیامبر ﷺ دست معاذ را با مهربانی و نرمی گرفت، و با این کار به او نزدیک شد و نسبت به او ابراز محبت کرد، گویی پیامبر ﷺ با گرفتن دست معاذ با او پیمان محبت و دوستی بست.

پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمودند: «ای معاذ، به خدا سوگند من تو را دوست دارم» این جمله تأثیرگذار که مقدمه‌ای است زیبا پیش از ارائه نصیحت و سوگند یادکردن پیامبر ﷺ بر این محبت، تأکیدی بر این علاقه و افتخاری بزرگ برای معاذ رضی الله عنه بود.

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «پس رها مکن که در پایان هر نماز بگویی...» حدیث در اینجا کلی است و شامل نماز



واجب و مستحب می‌شود. و ذکر را نمی‌توان به‌طور خاص به نماز فرض اختصاص داد، مگر آنکه دلیلی خاص برای آن وارد شده باشد. و مقصود از «دُبُرِ الصَّلَاةِ» در اینجا، پایان نماز است؛ یعنی پس از تشهد و قبل از سلام.

بعد از آن فرمودند: «اللهم أعني على ذكرك، وشكرك، وحسن عبادتك» (بارالها، مرا بر یاد خود، و شکر خود، و نیکو عبادت کردن خود یاری کن) ذکر، عبادتی است با زبان؛ شکر، عبادتی است با دل، یعنی اعتراف به نعمت خداوند، و احساس فضل و لطف او نسبت به بندگان. و اما «حُسنِ العبادة»، یعنی عبادت نیکو و کامل با اعضا و جوارح بدن؛ برپا داشتن عبادت در وقت خود و پایبندی به شیوه صحیح انجام آن. این حدیث نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ از ابراز احساسات و عاطفه برای نصیحت و خیررسانی به صاحبش استفاده می‌کرد. همچنین پیامبر ﷺ روزی در جمع یارانش نشست و به آن‌ها فرمودند: «چه کسی این چند کلمه را از من می‌گیرد تا به آن‌ها عمل کند و آن‌ها را به دیگران بیاموزد تا بدان عمل کنند؟» ابوهیرة رضی الله عنه گفت: من، ای رسول خدا! رسول خدا ﷺ دستش را گرفت و پنج جمله را شمرد و فرمود: از حرام‌ها دوری کن، تا عابدترین مردم



باشی. به آنچه خداوند برایت مقرر کرده راضی باش، تا بی‌نیازترین مردم باشی. با همسایه‌ات نیکی کن، تا مؤمن باشی. برای مردم همان را بخواه که برای خودت می‌خواهی، تا مسلمان باشی. زیاد نخند، چرا که زیاده‌خندیدن، دل را می‌میراند^(۱). و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ درحالی که دست من را میان دو دست خود گرفته بود، تشهد را به من آموخت، همان‌طور که سوره‌ای از قرآن را آموزش می‌داد. و فرمود: «التحیات لله، والصلوات والطیبات، السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین، أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله^(۲)» ترجمه: «درودها برای خداوند است، و نمازها و کارهای پاک (و نیک)، سلام بر تو ای پیامبر، و رحمت خدا و برکات او بر تو باد، سلام بر ما و بر بندگان شایسته خدا، گواهی می‌دهم که معبودی به حق جز الله نیست، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.» و هنگامی که پیامبر ﷺ خواست عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که جوان بود را

۱- روایت ترمذی و ابن ماجه.

۲- روایت بخاری و مسلم.



نصیحت بکند، دست‌هایش را بر شانه‌های او گذاشت و وی را نصیحت کرد. ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا دستش را بر شانه‌ام گذاشت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی غریبه‌ای یا رهگذری هستی»^(۱). پیامبر دست بر شانه‌اش گذاشت تا توجهش را جلب کند و سخنش در دل او بنشیند.

هنوز به یاد دارم که در سال ۱۴۱۳ هجری قمری برابر با ۱۹۹۳ میلادی، در درسی که در خانه استادمان شیخ عبدالله بن حسن بن قعود برگزار می‌شد شرکت می‌کردم، علاوه بر آنکه در مسجد هم در درسش شرکت می‌کردم. روزی پس از اتمام درس در خانه، برای نماز مغرب به مسجد رفتیم. حدوداً هفت نفر از دانشجویان حضور داشتیم. شیخ برگشت و مرا صدا زد: «ای محمد!» نزد او رفتم و کنارش راه رفتم. او در حین راه رفتن دستم را گرفت، همان‌گونه که پدری دست فرزندش یا دوستی دست دوستش را می‌گیرد، در حالی که دستم را گرفته بود و راه می‌رفتیم نصیحتی درباره دعوت و سخنرانی به من کرد، چون آن زمان امام و خطیب مسجد بودم. این رفتار پدرانۀ او چنان تأثیرگذار بود



که هنوز هم فراموشش نکرده‌ام.





موعظه کردن و نردم کردن دل ها

عَنِ الْعَرَبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا، فَوَعَّظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ، وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَأَنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةُ مُودَعٍ، فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا؟ فَقَالَ: (أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسِيرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا، وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالنُّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ) رواه الترمذي.

ترجمه:

از عَرَبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: روزی پیامبر خدا ﷺ برای ما نماز گزارد، سپس به سوی ما رو کرد و موعظه‌ای رسا برایمان ایراد کرد، چنان‌که چشمان پراز



اشک شد و دل ها به ترس آمد. یکی از حاضران گفت: ای رسول خدا، گویی این موعظه خدا حافظی است، پس با ما چه عهده می کنی؟ ایشان فرمود: «شما را به تقوای خدا سفارش می کنم، و به شنیدن و اطاعت کردن [از حاکم]، حتی اگر برده ای حبشی باشد. چرا که هر کس از شما پس از من زندگی کند، بی گمان اختلافات بسیاری خواهد دید. پس بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین چنگ زنید. بر آن استوار بمانید و با دندان های آسیاب آن را نگه دارید. و از امور نوپدید بپرهیزید، چرا که هر نوپیدی [در دین]، بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است.» روایت ترمذی.

لازم است که دعوتگر، در انتخاب موضوعات سخنرانی تنوع به خرج دهد؛ هم به بیان حکم شرعی، داستان های تأثیرگذار، لطیفه ها و نکته های ظریف، بپردازد و هم به موعظه و بیدار ساختن دل ها، افزایش ترس از خدا در جان ها، دعوت به آمادگی برای مرگ و دیدار با خدا، تشویق به بهشت، و هشدار از دوزخ توجه کند.



شرح حدیث:

عرباض بن ساریه رضی الله عنه می گوید: «روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما نماز گزارد، سپس به سوی ما رو کرد و موعظه ای رسا برایمان ایراد کرد، چنان که چشمان پر از اشک شد و دل ها به ترس آمد.» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله برای اصحاب خطبه ای ایراد فرمود که در آن پند و یادآوری آخرت و بیان عظمت خداوند و گستره رحمت و آمرزش او برای کسی که از او اطاعت کرده و توبه نموده و به سوی او بازگشته، و نیز عذاب دردناک برای کسی که او را نافرمانی کند بود. اصحاب از این موعظه متأثر شدند و گریستند، به گونه ای که اشک از چشمانشان جاری شد، و دل هایشان ترسید.

عرباض می گوید: «یکی از حاضران گفت: ای رسول خدا، گویی این موعظه خدا حافظی است، پس با ما چه عهده ای می کنی؟» یعنی ای رسول خدا، گویا تو ما را برای فراقی طولانی وداع می گویی، پس وصیتی جامع و کافی برای امور دین و دنیا به ما کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما را به تقوای خدا سفارش می کنم و شنیدن و اطاعت کردن [از امیر]، حتی اگر برده ای



حبشی باشد» تقوای خدا یعنی اطاعت از او، و ترس از او، و پایبندی به عمل صالح و دوری از محرمات برای نجات از عذاب او. و همچنین آنان را به اطاعت از فرمانروایان و صاحبان قدرت سفارش کرد، حتی اگر کسی که حاکم شد برده‌ای از حبشه باشد و نه عرب، اگرچه نسب و شکل و مقام او پایین باشد، تا زمانی که به معصیت خداوند فرمان نمی‌دهد، اطاعت او واجب است، چنان‌که خداوند فرموده است: **{ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ }** [نساء: ۵۹] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله و پیامبر و کارگزاران [و فرماندهان مسلمان] خود اطاعت کنید).

سپس فرمودند: «پس هر که از شما بعد از من زندگی کند، بی‌گمان اختلاف بسیاری خواهد دید»

پیامبر ﷺ در اینجا بیان فرمود که وضعیت دین و دنیای مردم پس از وفات ایشان تغییر خواهد کرد. ممکن است اصحاب در دنیا شاهد ظلم و ستم و فقدان عدالت در میان مردم باشند و ممکن است بدعت‌هایی در دین ببینند، و سستی‌هایی در عبادات مشاهده کنند، و اوضاع مانند دوران خودش باقی نمی‌ماند، لذا به تمسک به سنت



سفارششان کرد.

پیامبر ﷺ سپس فرمودند: «پس بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین چنگ زنید. بر آن استوار بمانید و با دندان‌های آسیاب آن را نگه دارید.» سنت یعنی راه و روش روشن و واضحی که پیامبر ﷺ در دین و زندگی و حکمش داشت، و بهترین پیروان او در این راه، خلفای راشدین هدایت‌یافته بودند؛ یعنی چهار صحابه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی، رضی الله عنهم. پس پیامبر دستور داد که از آنان نیز پیروی شود. و سپس با عبارتی تأکید فرمود که با شدت و سختی به آن سنت چنگ زنید، به گونه‌ای که گویا با دندان‌های آسیاب خود آن را نگه می‌دارید، یعنی آخرین دندان‌های دهان؛ معنای سخن این است که آن را با تمام دهان خود بگیرید، نه فقط با نوک دندان‌ها.

پیامبر ﷺ سپس فرمودند: «و از امور نوپدید [در دین] بپرهیزید، چرا که هر نوپیدی [در دین]، بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است.» پیامبر ﷺ مردم را از امور تازه‌وارد در دین که سابقه‌ای در شریعت ندارد، هشدار داد. نوآوری‌هایی که بدون اصل و ریشه شرعی، وارد دین می‌شوند بدعت



محسوب می‌شوند و گمراهی به شمار می‌آیند.

پس لازم است که دعوتگر، برخی از موضوعات سخنانی خود را به یادآوری مرگ، آمادگی برای دیدار خدا، یاد بهشت و دوزخ، صراط، نعمت قبر و عذاب آن و مانند این‌ها اختصاص دهد، تا دل‌های شنوندگان نرم باقی بماند و دچار قساوت و سختی نشود.

افزون بر این، هر پیامی که دعوتگر ارسال می‌کند یا کتابی که هدیه می‌دهد، باید شامل موضوعات پندآمیز نیز باشد، و به مطالب علمی و لطیفه‌ها اکتفا نکند.





دسته های مردم در پذیرش دعوت

۲۹



عن أبي موسى رضي الله عنه قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: (مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا: كَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ قَبِلَتْ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبٌ أَمْسَكَتُ الْمَاءَ فَنَفَعَ اللهُ بِهَا النَّاسَ فَشَرَبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَ طَائِفَةٌ مِنْهَا أُخْرَى إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلَاءً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقَهُ فِي دِينِ اللهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ) رواه البخاري.

ترجمه:

از ابوموسی رضي الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «مثال آنچه خداوند از هدایت و دانش با آن مرا فرستاده، مانند بارانی است که بر زمینی فرود آمد:



بخشی از آن زمین، آب را پذیرفت و گیاه و علف فراوانی رویاند. بخشی دیگر، زمین سختی بود که آب را نگه داشت، پس خداوند مردم را به وسیله آن بهره‌مند ساخت، از آن نوشیدند، دام‌های خود را سیراب کردند و کشاورزی نمودند. و بخشی از آن زمین، زمینی مسطح و بی‌خاصیت بود که نه آب را نگه می‌داشت و نه گیاه می‌رویاند. این است مثل کسی که در دین خدا فقیه شد و از آنچه خدا مرا با آن فرستاده بهره‌مند شد، پس آموخت و آموزش داد. و مثال کسی که سربر نیاورد و هدایت الهی را که با آن فرستاده شدم نپذیرفت.»

خداوند پیامبرش محمد ﷺ را به سوی همه مردم فرستاد: عرب و عجم، پادشاه و رعیت، و مردم در طبیعت، افکار و خواسته‌ها متفاوتند، و در پذیرش یا رد حق نیز گوناگون‌اند. در این حدیث، پیامبر ﷺ خبر داده که همه مردم دعوت او را نمی‌پذیرند و متأثر نمی‌شوند و تبدیل به دعوتگر نمی‌گردند، بلکه مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند، که پیامبر آن را با مثال‌هایی روشن بیان کرده است.



شرح حدیث:

پیامبر ﷺ می فرمایند: «مثال آنچه خداوند از هدایت و دانش با آن مرا فرستاده، مانند بارانی است که بر زمینی فرود آمد...» کتاب و سنت مانند بارانی هستند که در هنگام نیاز شدید مردم، تشنگی آنان و خشکی زمینشان، نازل می شوند. وقتی باران ببارد، زمین را زنده می کند و گیاه می رویاند. پس پیامبر ﷺ کتاب، سنت و هدایت الهی را به باران تشبیه کرد که بر زمین نازل می شود، و آن زمین به سه نوع تقسیم می شود.

ایشان سپس فرمودند: «بخشی از آن زمین، آب را پذیرفت و گیاه و علف فراوانی رویاند. بخشی دیگر، زمین سختی بود که آب را نگه داشت، پس خداوند مردم را به وسیله آن بهره مند ساخت، از آن نوشیدند، دام های خود را سیراب کردند و کشاورزی نمودند. و بخشی از آن زمین، زمینی مسطح و بی خاصیت بود که نه آب را نگه می داشت و نه گیاه می رویاند.» تقسیم بندی مردم در پذیرش هدایت و خیر، مانند تقسیم بندی زمین ها هنگام باران است: بخش اول: زمینی مبارک و خاکش پاکیزه است؛ آب را پذیرفت و



علفی رویاند که چارپایان در آن چرا کنند، و محصولات کشاورزی و سبزه بسیار در آن بروید؛ پس مردم از آن بهره‌مند شدند. بخش دیگر: زمینی سنگی و خشک است اما گودال‌هایی دارد، گویی ظرف‌هایی است که آب را جمع می‌کنند؛ این‌گونه سنگ‌ها حفره دارند و آب در آن حفره‌ها جمع می‌شود. این زمین‌ها خاکی و نفوذپذیر نیستند، بلکه سخت‌اند و آب را در خود نگاه می‌دارند؛ پس آن‌ها آب را نگه داشتند و مردم از آن استفاده کردند و از آن آب گرفتند. بخش سوم: زمینی است که سودی ندارد؛ زمین نمکی و ترک‌خورده‌ای است که آب را فرو برد و آب در عمق آن فرو رفت و علف و سبزه‌ای رویانید.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «این است مثال کسی که در دین خدا فقیه شد و از آنچه خدا مرا با آن فرستاده بهره‌مند شد، پس آموخت و آموزش داد. و مثال کسی که سر بر نیامورد و هدایت الهی را که با آن فرستاده شدم نپذیرفت.» بخش اول، مثال مردی است مبارک که در دین خدا فقیه شده، به دنبال علم رفته، و احکام قرآن و سنت را یاد گرفته است؛ پس دانست و به دیگران نیز آموخت، مردم از علمش بهره بردند و خودش هم از علمش سود برد، او با



اعمال نیک و عبادت‌های زیادی که انجام می‌دهد مانند زمینی است که علف و گیاه رویانده، و مردم و دام‌هایشان از آن خورده‌اند. بخش دوم، مثالِ مردی است که علم آموخته، قرآن و حدیث را حفظ کرده، اما به دانسته‌اش عمل نکرده و فقهاتی هم ندارد؛ ولی آن‌ها را برای دیگران روایت کرده است. او مانند زمینی است که آب را در خود نگه داشته، و مردم از آن آب برداشت کرده‌اند، اما خودِ آن زمین هیچ بهره‌ای از آب نبرده، چون هیچ گیاهی در آن روییده است؛ و اما بخش سوم، مثالِ مردی است که از علم روی‌گردان شده، به مجالس علم نرفته، با اهل دانش معاشرت نکرده، و از کتاب و سنت بهره‌ای نبرده است. او مانند زمینی است که در نهایت نیاز، باران بر آن باریده، اما آب فقط از آن عبور کرده و به ژرفای زمین فرو رفته، نه گیاهی در آن روییده، و نه آبی را در خود نگه داشته تا مردم از آن سود ببرند.

این حدیث، هشدار می‌دهد که هر کسی که در کار آموزش یا دعوت به سوی خدا فعالیت می‌کند: مردم در پذیرش دعوت و علم متفاوت‌اند. نه همه سخن دعوتگر را می‌پذیرند، نه همه به آن عمل می‌کنند، نه همه از دیدن دعوتگر خوششان می‌آید و یا به او احترام می‌گذارند. پس



دلخور و ناامید مشو. مردم در شنیدن سخن دعوتگر متفاوت هستند، لذا ای دعوتگر تصور نکن هر کسی سخنت را می شنود خود به آن عمل می کند و یا از تو روی گردان می شود، امکان دارد برخی به آن عمل کنند و برخی هم از تو روی گردان شود و برخی دیگر فقط آن را منتقل می کنند؛ و دیگران از آن بهره مند می شوند. و چه بسا کسی دانش را در سینه دارد ولی دانا نیست، و چه بسا کسی دانش را به کسی منتقل می کند که از او داناتر است^(۱).

در زمان حضورم در درس های شیخ بزرگوارمان امام عبدالعزیز بن باز و شیخ امام عبدالله بن جبرین - که از سال ۱۴۱۲ هجری قمری برابر با ۱۹۹۲ میلادی آغاز شد و تا زمان وفاتشان ادامه داشت - همیشه جمعیت زیادی از طلاب در مسجد حضور داشتند، و در ایام تعطیلات تعدادشان بسیار بیشتر می شد. اما وقتی امروز در عرصه دعوت به دین، آموزش مردم، تألیف کتاب ها یا فعالیت های خیریه و امدادی جستجو می کنم، فقط تعداد کمی از آن ها را می یابم.

۱- روایت ابوداود، ترمذی و ابن ماجه.



برخی از آن‌ها مانند زمینی بودند که باران بر آن بارید و گیاه فراوان رویاند؛ کسانی که از علمی که آموختند بهره بردند و آن را نشر دادند و مردم را به سوی خدا دعوت کردند. بعضی دیگر فقط زمانی که از آن‌ها پرسیده شود پاسخ می‌دهند، اما خودشان ابتکاری برای آموزش یا دعوت ندارند؛ این‌ها مثل زمینی هستند که آب باران را نگه می‌دارد تا مردم بیایند و از آن استفاده کنند، اما خودشان گیاهی نمی‌رویاند. برخی دیگر نیز به کارهای دنیایی و تجارت مشغول شدند؛ آن‌ها مانند زمینی هستند که باران را در دل خود فرو برد، نه گیاهی رویاند و نه آبی را برای دیگران حفظ کرد. این سخن، نکوهش دانشجویان علوم دینی نیست، بلکه بیان واقعیت است. در زندگی علما و ائمه پیشین همچون احمد، شافعی، مالک و ابوحنیفه نیز آمده است که هزاران نفر در درسشان حاضر می‌شدند، اما وقتی به میزان تأثیرگذاری، دعوتگری و آموزش آن‌ها نگاه می‌کنیم، تنها عده کمی در این زمینه‌ها برتری یافتند. این مسئله منحصر به دانشجویان علوم دینی نیست؛ حتی در رشته‌هایی مانند پزشکی یا مهندسی نیز چنین است: تعداد دانش‌آموختگان بسیار زیاد است، اما تأثیرگذاری، مهارت، و استمرار آن‌ها در



یادگیری بسیار متفاوت است.

من این را می‌گویم تا دعوتگران همچون باران باشند: علم را با اخلاص برای خدا، با صداقت و شیوه‌ای نیکو به مردم عرضه کنند، سپس راه خود را ادامه دهند؛ نه اینکه به پشت سر خود نگاه کنند، و نه اینکه کم بودن اثر دعوت در مردم یا ناامیدی از کسانی که به آن‌ها خوش بین بودند، انگیزه‌شان را کاهش دهد. چرا که پیامبران در روز قیامت با امت‌هایشان خواهند آمد؛ برخی با جمعیت زیاد، برخی با یک یا دو نفر، و برخی حتی بدون همراه^(۱). چنان‌که خداوند فرموده است: **{فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ}** {آل عمران: ۲۰} (بر تو تنها ابلاغ (پیام) است، و خداوند به حال بندگان بیناست).

هیچ‌کس را در زمینه آموزش حقیر مشمار. چه بسا همان فردی که در انتهای مجلس یا مسجد آرام نشسته، همان کسی باشد که خدا او را برگزیده تا علمت را به دوش کشد، پیام تو را برساند، و واسطه‌ای شود برای جاری ماندن اجرو پاداشت.



و در پایان، مردم در سرعت پذیرش حق متفاوت اند؛ این تفاوت بسته به جایگاه اجتماعی، سطح فکری، میزان سواد و دانش، و موقعیتشان در جامعه از نظر قدرت، شهرت یا ثروت است. گاهی شخصی از موعظه ای تأثیر می گیرد، اما موقعیتش، غرورش یا ترس از ریاکاری، مانع از آن می شود که احساساتش را با گریه نشان دهد یا بلافاصله به کار نیکی روی آورد. پس تو نگران مباش؛ موعظت را بگو، به شنوندگان حسن ظن داشته باش و راحت را ادامه بده.

یادم هست یک بار در سال ۱۴۲۲ هجری برابر با ۲۰۰۲ میلادی سفری به یکی از شهرهای کوچک داشتم. مدیر مرکز حفظ قرآن آنجا مرا دعوت کرد تا در مراسم شروع ساخت یک ساختمان تجاری که درآمد اجاره اش به حمایت از حلقات حفظ قرآن اختصاص داشت، شرکت کنم و سخنرانی ای درباره فضیلت قرآن و آموزش آن داشته باشم. و در پایان از حاضرین خواستم برای وقف کمک مالی کنند. وقتی روی سن رفتم، دیدم استاندار شهر، قضات دادگاه، تجار بزرگ و افراد سرشناس هم حضور دارند. ابتدا از آن ها استقبال و تشکر کردم، سپس در پایان سخنرانی ام حال پیامبر ﷺ را یادآور شدم وقتی که هیئتی از فقیران مضر به



مدینه آمدند، پیامبر ﷺ بر بالای منبر رفت و از مردم صدقه جمع کرد. یکی یکی افراد صدقه می دادند: یکی از دینارش، یکی از درهمش، یکی از خرمایش، گندمش، لباسش یا کفشش... تا اینکه پیش از پایین آمدن از منبر، توانست نیاز فقرا را برطرف کند^(۱). بعد به حاضران که حدود صد نفر بودند گفتم: هزینه ساخت این ساختمان سه میلیون ریال است، چه طور است ما که اینجا هستیم اولین کسانی باشیم که این کار خیر را شروع کنیم و صد هزار ریال جمع کنیم تا شروع به ساخت کنند؟ چه کسی شروع به کمک می کند؟ اما هیچ کس واکنشی نشان نداد. من گفتم: من خودم ده هزار ریال کمک می کنم، و هنوز نود هزار ریال باقی مانده، چه کسی می خواهد سریع تر عمل کند؟ به استاندار، قضات و بزرگان نگاه می کردم، اما هیچ کس واکنشی نشان نداد، و وقتی به هر کدام نگاه می کردم، نگاهشان را به برگه های توزیع شده برمی گرداندند. دوباره چند نکته را به عنوان موعظه عرض کردم تا اینکه یک مرد از طبقه عادی جامعه دستش را بالا برد و گفت: من ۵۰۰ ریال کمک می کنم. از او تشکر کردم و برایش دعا کردم. سپس مراسم

چند بخش دیگر داشت و تمام شد.

بعداً با مدیر مرکز تماس گرفتیم و دربارهٔ پروژه پرسیدیم؛ گفت کمک‌ها هنوز کم است. اما شش ماه بعد در شهری دیگر، در مراسمی برای تأسیس یک وقف حمایت از حفظ قرآن شرکت کردم که مردم بسیار مشتاق بودند و مبلغی جمع شد که نصف هزینه وقف را تأمین کرد. بنابراین مردم در میل و بی‌میلی، شوق و سردی نسبت به کارها متفاوت‌اند، پس ناامید نشو.

من این را می‌گویم تا دعوتگران تصور نکنند فقط با یک وعظ، دل‌ها و جان‌ها به حرکت درمی‌آید. مردم انواع مختلفی دارند، مانند انواع زمین که پیش‌تر ذکر شد، پس کم بودن تأثیر یا ضعیف بودن واکنش آن‌ها نباید مانع ادامه دعوت با اخلاص و پیروی از سنت تو باشد. و این واقعه را گفتم تا فقط مفهوم را روشن کنم؛ زیرا در واقع موارد زیادی از واکنش‌ها و سخاوتمندی مردم و تأثیرپذیری آن‌ها از موعظه و دعوت وجود دارد، و انصافاً وقتی این را می‌نوشتیم، تنها یک مورد را به یاد آوردم که نشان‌دهندهٔ عدم واکنش مردم بود که همین‌جا ذکر کردم، ولی موارد



تأثیرگذاری و همکاری مردم بسیار فراوان است.





خوش رفتاری با افراد گنهکار

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: أتى رسول الله ﷺ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، فَقَالَ: (اِضْرِبُوهُ) فَمِمَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالضَّارِبُ يَنْعَلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: (لَا تَقُولُوا هَكَذَا، وَلَا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ، وَلَكِنْ قُولُوا: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ) رواه البخاري.

ترجمه:

از ابو هريره رضي الله عنه روايت شده كه روزي مردى كه شراب خورده بود را نزد پيامبر ﷺ آوردند. پيامبر ﷺ فرمود: «او را بزنيده.» برخى از ما با دست، برخى با كفش و برخى با لباسش او را زدديم. وقتى او رفت، بعضى از مردم گفتند: «خدا تو را خوار و ذليل كند.» پيامبر ﷺ فرمود: «اين گونه نگويد و شيطان را عليه او يارى نكنيد، بلكه بگوييد: خداوندا او را ببخش، خداوندا براو رحم كن.» روايت



بخاری.

خداوند پیامبرمان محمد ﷺ را برای همهٔ مردم فرستاد، حتی برای گناهکاران، معصیت‌کنندگان و مرتکبان گناهان بزرگ. آن‌ها از امت اسلام هستند. باید در دعوت و هدایت آن‌ها با حکمت و رفتار خوب کوشش کرد، نباید رابطه با آن‌ها را قطع کرد یا آن‌ها را از دایرهٔ دعوت خارج نمود، بلکه دعوتگر باید با همهٔ مردم مهربان و دلسوز باشد.

شرح حدیث:

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «روزی مردی که شراب خورده بود را نزد پیامبر ﷺ آوردند.» آن مرد عبدالله نام داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشت و با او شوخی می‌کرد. او به «حمار»^(۱) معروف بود. وقتی در بازار کره یا عسل می‌دید، آن را به صورت

۱- این نام در میان آن‌ها رایج و شناخته شده بود؛ همان‌طور که امروزه برخی از مردم فرزندان خود را صقر (باز)، أسد (شیر)، یا ذئب (گرگ) می‌نامند، و منظورشان این نیست که فرزندان واقعاً حیوان است، بلکه منظورشان این است که کودکشان دارای ویژگی‌های آن حیوان است؛ مثلاً غرور، قدرت، شجاعت صقرا یا اسد یا ذئب. همین‌طور در گذشته نیز برخی افراد را حمار (الاغ) می‌نامیدند، و هدفشان توهین نبود، بلکه منظورشان ویژگی‌هایی مثل بردباری و صبوری بود که در الاغ وجود دارد.



نسیه می‌خرید و به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برد و به ایشان هدیه می‌داد. وقتی فروشنده برای گرفتن پول می‌آمد، آن مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: ای رسول خدا، پول کالای این شخص را بده! پیامبر صلی الله علیه و آله تنها لبخند می‌زد و پول هدیه او را می‌داد^(۱).

راوی می‌گوید: «برخی از ما با دست، برخی با کفش و برخی با لباسش او را زدیم.» در آن زمان، پیش از آن که حکم شلاق برای شراب‌خوار مشروع شود، مجازات اولیه ضرب عمومی بود؛ یعنی مردم جمع می‌شدند و او را با دست، کفش یا لباس می‌زدند تا او را برای نوشیدن شراب ادب کنند، البته با اجازه امام و حاکم.

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «وقتی مرد رفت، برخی از مردم گفتند: خدا تو را خوار کند.» وقتی مجازات آن مرد به پایان رسید و او را ادب کردند، و آن مرد رفت، یکی از مردم دعا کرد که خداوند او را خوار و ذلیل و کوچک کند. و دریک روایت آمده که مردی گفت: «خدا او را لعنت کند، چه بسیار او را برای مجازات می‌آورند^(۲)» زیرا بارها او را مجازات کرده بودند اما وی دست از نوشیدن شراب برنداشته بود.

۱- روایت ابویعلی در مسند.

۲- روایت بخاری.



پیامبر ﷺ فرمود: «این گونه نگویید و شیطان را علیه او یاری نکنید، بلکه بگویید: خداوندا او را ببخش، خداوندا بر او رحم کن.» و در یک روایت آمده که پیامبر ﷺ فرمودند: «او را لعنت نکنید، چون او خدا و رسول را دوست دارد.» و دستور داد برایش دعا کنند که خدا او را ببخشد، رحم کند و هدایتش نماید، به جای اینکه دعا کنند به خواری و ذلت بیفتد.

پس دعوتگر باید به مردم گمان نیک داشته باشد، با گناهکار مهربان باشد و خودش را قاضی و داور میان مردم نداند و درباره بهشتی و جهنمی بودنشان حکم ندهد. پیامبر ﷺ از چنین کاری هشدار داده و در روایتی فرموده‌اند: دو مرد از بنی اسرائیل بودند که یکی گناهکار و دیگری پرهیزکار بود. پرهیزکار مرتب به گناهکار می‌گفت دست از گناه بردار، اما گناهکار پاسخ داد: «مرا به خدایم رها کن، آیا خداوند تو را بعنوان نگهبان من فرستاده؟» پرهیزکار گفت: «به خدا سوگند که خداوند تو را نمی‌آمرد!» یا گفت: «خداوند تو را وارد بهشت نمی‌کند» سپس هر دو از دنیا رفتند و در پیش خدا حاضر شدند. خدا به پرهیزکار گفت: «آیا بر علم و دانش من آگاه بودی و یا به کارهایی که می‌کنم توانا بودی؟» و به گناهکار گفت: «برو و به رحمت من وارد بهشت شو.» و در مورد آن پرهیزکار

گفت: «او را به جهنم ببرید.»^(۱)

پس اجازه نده که گمان بد نسبت به گناهکار مانع از نصیحت کردن او یا امید داشتن به هدایتش شود. چه بسیار مردانی که به ظاهر بد هستند اما در واقع میان خود و خدا نیکی‌هایی دارند که گناهانشان را در دریای آن خوبی‌ها غرق می‌کند. یادم می‌آید که در سال ۱۴۲۴ هجری قمری برابر با ۲۰۰۴ میلادی یکی از مؤسسه‌های خیریه بزرگ جشنی برای معرفی پروژه‌های خیریه‌شان برگزار کرد. عده‌ای از علما و تاجران را دعوت کرده بودند. ما در سالن بزرگی جمع شدیم و تصاویر مساجد، بیمارستان‌ها و مدارس برخی از آنها را روی صفحه نمایش بزرگ نشان دادند؛ برخی ساخته شده و عده زیادی از آن بهره می‌بردند و برخی دیگر در حال ساخت بودند و نیاز به کمک مالی داشتند. همچنین قرائت قرآن دانش‌آموزان حلقه‌های حفظ در مساجد را نشان می‌دادند و نمونه‌هایی از خطبه‌های واعظان مؤسسه را در مساجد ساخته شده پخش کردند.

۱- روایت ابوداود. معنای این سخن آن نیست که آن مرد برای همیشه در آتش جهنم خواهد ماند، بلکه منظور این است که او مستحق عذاب آتش شده است. زیرا تنها کافرانند که برای همیشه در آتش جهنم می‌مانند؛ اما مؤمنان اگر گناهکار باشند سرانجام به بهشت خواهند رفت.



در حین مراسم، مردی قد بلند از صندلی خود بلند شد و به سمت در خروجی رفت، لباس خود را روی زمین می‌کشید و خیلی نامناسب در وسط سخنرانی سالن را ترک کرد. دلم می‌خواست که صبر کند تا به استراحت میان برنامه برسیم، چون طبق برنامه، پنج دقیقه به زمان استراحت مانده بود. من از سالن بیرون رفتم تا اوراقی از ماشین بیاورم. مرد را روی پیاده‌رو دیدم که نشسته و سیگاری دود می‌کند. به خودم گفتم: سبحان الله! این مرد از مجلس پربرکتی که مملو از تلاوت قرآن و حدیث بود بیرون رفت و در هوای گرم بیرون سیگار می‌کشد! به سالن برگشتم و چند دقیقه بعد مرد بازگشت و گوشه‌ای نشست. پس از پایان مراسم و پراکنده شدن مردم، با مدیر پروژه‌های خیریه مؤسسه صحبت کردم و از آنها برای کار خوبشان تشکر کردم و درباره جمع‌آوری کمک‌ها پرسیدم. او گفت کمک‌هایی که جمع شده کافی نبوده است تا اینکه «ابوسمیر» وارد عمل شد. پرسیدم: ابوسمیر کیست؟ گفت: آیا مردی که در میان مراسم بیرون رفت را دیدی؟ گفتم: بله، گفت: او ابوسمیر بود، نیکوکار بزرگی است که در یک کشور آفریقایی مسجد، مدرسه و بیمارستان ساخته و از هفت سال پیش حقوق همه کارکنانشان را تأمین می‌کند؛ اعم از معلمان،



پزشکان، پرستاران، امام جماعت و دیگران. وقتی دیدم در میان مراسم بیرون رفت، فهمیدم که برای آوردن دفتر چک‌ها رفته و همین طور بود. او برگشت با چکی برای هزینه‌های جاری پروژه‌ای که ساخته و چکی دیگر برای کمک به پروژه‌ای جدید. همیشه از دوربین‌ها دوری می‌کند و شرط می‌گذارد که اسمش در مراسم ذکر نشود یا عکسش در مجله یا سایت منتشر نشود. خداوند به او بهترین پاداش‌ها بدهد. من هم دوست داشتم او را می‌دیدم، سرش را می‌بوسیدم و از او می‌خواستم برایم دعا کند.

اینجا منظورم تأیید گناهکاری فرد نیست و یا اینکه بر گناهانش سکوت کنیم و او را نصیحت نکنیم؛ بلکه منظورم این است که به جنبه روشن هر انسان نگاه کنیم تا به تلاش برای افزایش خوبی‌ها و خوش رفتاری با او ترغیب شویم.

پیامبر ﷺ وقتی از طائف به مکه برگشت و از بی‌توجهی و کفر قومش غمگین بود، فرشتگان کوه‌ها به او گفتند: اگر بخواهی، این دو کوه را بر سر قریش می‌کوبیم و همه‌شان را نابود می‌کنیم. پیامبر ﷺ گفت: «نه، من به خدا امید دارم که از نسل آنها کسانی بیرون بیایند که خالصانه خدا را پرستند و



برایش شریک نگیرند.^(۱)»

این است امیدی که هرگز قطع نمی‌شود و گمان نیک به خداوند. این است دعوتگری که به خواهشات نفسانی خود نمی‌نگرد بلکه هدفش هدایت مردم است.





رعایت حال جامعه

عن عائشة رضي الله عنها قالت: قال النبي ﷺ: (يا عائشة، لولا أن قومك حديثو عهد بـشرك، لهدمت الكعبة، فألزقتها بالأرض، وجعلت لها بابين: باباً شرقياً، وباباً غربياً، وزدت فيها ستة أذرع من الحجر، فإن قريشاً اقتصرتها حيث بنت الكعبة) رواه مسلم.

ترجمه:

از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای عایشه، اگر قومت (قریش) به تازگی از شرک بیرون نیامده بودند، قطعاً کعبه را خراب می‌کردم، آن را تا سطح زمین پایین می‌آوردم، و دو در برایش می‌گذاشتم: یکی در سمت شرق و یکی در سمت غرب. همچنین شش ذراع از فضای [حجر] را به آن اضافه می‌کردم، چون قریش هنگام ساختن تجدید بنای کعبه،



بخشی از آن را نساختند» روایت مسلم.

پیامبر اسلام ﷺ در روش دعوت و تصمیم گیری‌هایش، کاملاً شرایط ذهنی مردم و فضای اجتماعی را در نظر می‌گرفت. برای همین وقتی مکه را فتح کرد و بت‌هایی را که قریش در اطراف کعبه گذاشته بودند شکست، تصمیم داشت که بنای کعبه را به همان شکلی که ابراهیم علیه السلام ساخته بود، بازسازی کند. چون ابراهیم علیه السلام کعبه را به صورتی ساخته بود که درهای آن به زمین چسبیده بود، و دو در داشت یکی رو به شرق و دیگری رو به غرب، و بدون وجود دیوار کوتاهی که الآن به شکل نیم‌دایره‌ای در کنار کعبه دیده می‌شود و به آن «حجر» می‌گویند.

شرح حدیث:

پیامبر ﷺ فرمودند: «ای عایشه، اگر قومت (قریش) به تازگی از شرک بیرون نیامده بودند، قطعاً کعبه را خراب می‌کردم، آن را تا سطح زمین پایین می‌آوردم» قبل از اسلام، در اثر سیل و باران شدید، کعبه خراب شد. قریش تصمیم گرفتند دوباره آن را بسازند، ولی چون پول حلال کافی



نداشتند، اندازه کعبه را کوچک‌تر کردند، و درهای آن را از سطح زمین بالاتر بردند، فقط یک در برایش گذاشتند بجای دو در، تا هر کسی که دلشان می‌خواست وارد آن کنند و هر کسی که نمی‌خواستند از داخل شدن به آن منع کنند و آن را از بنای اول کوچک‌تر ساختند، وقتی پیامبر ﷺ مکه را فتح کرد، و این شهر به تصرف مسلمانان درآمد پیامبر ﷺ می‌خواست آن بنا را خراب کرده و مثل بنای ابراهیم علیه السلام بازسازی کند. اما ترسید که قریش تحمل چنین کاری را نداشته باشد، و چه بسا قریش او را به بی‌احترامی به کعبه و یا اهانت به شعائر الهی متهم کنند. چون تازه بودند و هنوز به‌طور کامل ایمانشان استوار نشده بود، پیامبر ﷺ از این کار صرف‌نظر کرد تا حساسیت قریش تحریک نشود.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «و برایش دو در می‌گذاشتم: یکی شرقی و دیگری غربی» وقتی ابراهیم علیه السلام کعبه را ساخت، دو در برای آن گذاشت، تا مردم از یک در وارد شوند و از در دیگر خارج شوند. اما قریش فقط یک در قرار دادند.



در ادامه فرمودند: «همچنین شش ذراع (تقریباً سه متر) از فضای [حجر] را به آن اضافه می‌کردم، چون قریش هنگام ساختن تجدید بنای کعبه، بخشی از آن را نساختند» وقتی قریش کعبه را ساختند، تصمیم گرفتند فقط از مال حلال برای ساخت آن استفاده کنند. هر چه جمع کرده بودند را هزینه کردند اما بنای کعبه کامل نشده بود. بنابراین کعبه را کوچک‌تر ساختند و به جای قسمتی که نساخته بودند، دیواری کوتاه به شکل نیم‌دایره‌ای کشیدند که به آن «حجر» گفته می‌شود. کعبه به این حالت ماند، و پیامبر ﷺ آن را منهدم و تجدید بنا نکرد تا مبادا قریش که از قصد و هدف پیامبر ﷺ بی‌اطلاع بودند بگویند محمد و یارانش حرمت کعبه را نگاه نمی‌دارند و به محض فتح مکه خانه کعبه را تخریب نموده و بنای آن را تغییر دادند.

این رفتار پیامبر ﷺ نشانه‌ای از حکمت و درایت او بود؛ چون او همیشه به شرایط جامعه، زمان و فهم مردم توجه داشت. در اینجا هم از ترس اینکه مبادا کاری بکند که باعث دلسردی و دور شدن قریش از اسلام شود، از تخریب و بازسازی کعبه منصرف شد. این کار، نشانه‌ای از یک اصل مهم در دین است: موازنه بین مصلحت و مفسده؛ یعنی

سنجیدن سود و زیان یک کار

بنابراین دعوتگر باید فرهنگ، آداب و رسوم جامعه را بشناسد و آن‌ها را در نظر بگیرد. مثلاً اگر در بین جمعی نماز بخوانی که به مذهب حنفی پایبندند و آن‌ها فقط در ابتدای نماز (تکبیر اول) دست‌هایشان را بلند می‌کنند و نه در رکوع یا برخاستن از آن، و اگر دیدی که تبعیت از آن‌ها در این مورد خاص باعث جلب محبت و آرامش دل‌هایشان می‌شود، بهتر است فعلاً با آن‌ها همراهی کنی. چون مخالفت با آن‌ها، ممکن است موجب اختلاف، گریزان شدن آن‌ها از تو و پذیرفتن حرف‌های تو شود. در این شرایط، ترک موقت یک سنت بهتر است. اما بعداً باید سعی کنی آن‌ها را با سنت پیامبر ﷺ آشنا کنی.

یادم هست جوانی روستایی از یکی از جمهوری‌های روسیه که در دانشگاه اسلامی مدینه درس می‌خواند، در تعطیلات تابستانی به روستای خودش برگشت. مردم آن روستا به مذهبشان خیلی متعصب بودند و پشت سر امام در نمازهای بلند، «آمین» را بلند نمی‌گفتند. یک روز که آن جوان با مردم نماز می‌خواند، وقتی امام گفت: «وَلَا



الضَّالِّینَ»، او با صدای بلند گفت: آآ آمین. این کار باعث شد برخی از پیرمردها بخواهند از نماز خارج شوند، چون فکر کرده بودند این جوان دارد وسط نماز کارهای بیهوده می‌کند. بعد از نماز، همه با عصبانیت به او اعتراض کردند. اما او سکوت کرد و چند روزی چیزی نگفت و بلند هم آمین نگفت، تا جو آرام شد. سپس یک نسخه از صحیح بخاری را آورد و به آن‌ها گفت: نویسنده این کتاب از دیار خود شماس (از بخارا در آسیای مرکزی)، و بعد برایشان حدیثی از بخاری را خواند که صحابه پشت سر پیامبر با صدای بلند «آمین» می‌گفتند^(۱). مردم با شنیدن این حدیث تعجب کردند و گفتند: «سبحان الله!» از اینکه این سنت ثابت بوده و ما نمی‌دانستیم! از آن به بعد، خودشان هم شروع کردند به گفتن آمین با صدای بلند. منظور من این نیست که سنت‌ها را به خاطر مردم کنار بگذاریم یا پنهان کنیم، بلکه هدفم این است که در انتقال معارف دینی، به تدریج رفتار

۱- امام بخاری در صحیح خود بابی را با عنوان: «باب بلند گفتن آمین توسط مأوموم» آورده است. در این باب، از ابوهریره روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «وقتی امام گفت: غَیرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ، شما بگویید: آمین. چرا که هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان هم‌زمان و هم‌صدا شود، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»



کنیم.

صحابه پیامبر ﷺ نیز به شرایط جامعه و محیط پیرامون خود توجه می‌کردند و از پرداختن به موضوعاتی که ممکن بود مردم از آن برداشت اشتباه کنند، پرهیز می‌نمودند. در دوران خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه او با مردم حج به جا آورد. در این سفر، به ایشان خبر رسید که برخی افراد در موسم حج درباره شیوه خلافت ابوبکر و عمر سخن گفته‌اند. عمر خشمگین شد و گفت: «اگر خدا بخواهد، امشب در میان مردم به پا خواهم خاست و آنان را از این افراد که می‌خواهند حکومت را از مردم غصب کنند، برحذر خواهم داشت.» عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: «ای امیرالمؤمنین، چنین مکن! زیرا افراد عوام و طبقات پایین جامعه و همچنین افراد فتنه‌گر نیز در موسم حج حضور دارند و اینانند که در هنگام سخنرانی‌ات، تو را احاطه می‌کنند و بیم آن دارم که سخنی بگویی که کسانی آن را از زبان تو نقل کنند، ولی نتوانند معنای درست آن را دریابند یا آن را در جای مناسب خود به کار برند. صبر کن تا به مدینه بازگردی، که آنجا سرزمین هجرت و سنت است. در آنجا می‌توانی در میان اهل علم و بزرگان، سخن بگویی و کلامت را به درستی



و با آرامش بیان کنی، تا آنان سخت را درک کنند و در جای خود به کار گیرند.» عمر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد، در اولین فرصتی که در مدینه پیش آید، این سخن را خواهم گفت^(۱)». و چنین نیز کرد؛ هنگامی که به مدینه بازگشت، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم به خطبه ایستاد و نحوه تعیین ابوبکر به خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، و سپس انتقال خلافت به خود را توضیح داد، و بدین ترتیب، مسئله‌ای که برای برخی ایجاد شبهه کرده بود، نزد اکثریتی خردمند، پایان یافت.

این نمونه‌ای از فهم و درایت صحابه است در توجه به فرهنگ جامعه، شرایط شنوندگان، و سطح درک و اندیشه آنان. این همان فهمی است که باعث شد ابوهریره رضی الله عنه بگوید: «من از پیامبر دو ظرف دانش گرفتم؛ یکی را در میان مردم منتشر کردم، اما اگر ظرف دوم را منتشر می‌کردم، این گلو (اشاره به تهدید جانی) بریده می‌شد.^(۲)» ابوهریره رضی الله عنه از روایت برخی احادیث خودداری کرد، چرا که اگر آن‌ها را در آن زمان نقل می‌کرد، ممکن بود برخی آن‌ها را اشتباه

۱- روایت بخاری.

۲- روایت بخاری.



بفهمند و در نتیجه، مفسده‌ای پیش آید. او چنین صلاح دید که حکمت در سکوت است. این احادیث از بین نرفتند، بلکه دیگرانی نیز آن‌ها را حفظ کرده بودند. بنابراین، ابوهریره رضی الله عنه علم را کتمان نکرده بود. او می‌دانست که هر آنچه دانسته می‌شود، نباید در هر موقعیتی بازگو شود و هر سخنی، جایگاه و زمان خاص خود را دارد.

دعوت دینی مبتنی بر سنجش مصالح و مفاسد است؛ و شخصی که مردم را به دین دعوت می‌کند، باید به فرهنگ، باورها و شرایط فکری آن‌ها توجه داشته باشد.

به یاد دارم در سال ۱۴۱۳ هجری قمری برابر با ۱۹۹۳ میلادی، پس از سقوط نظام کمونیستی در کشور آلبانی، به آنجا سفر کردم. همراه با برخی از دانشجویان علوم دینی، دوره‌ای آموزشی در زمینه علوم شریعت برای گروهی از جوانان برگزار کردیم. مردم آنجا همگی پیرو مذهب حنفی بودند و نسبت به آن تعصبی شدید داشتند؛ به گونه‌ای که هیچ‌گونه مخالفتی با این مذهب را حتی اگر بر اساس دلیل شرعی بود بر نمی‌تابیدند.

سطح آگاهی دینی در میان عموم مردم بسیار پایین



بود، حتی در میان امامان جماعت و مفتیان برخی شهرها^(۱). با این حال، نمی‌شد با مخالفت علنی با مذهب حنفی، آن‌ها را تحریک کرد. حتی اگر مخالفت شما مبتنی بر دلیل شرعی باشد. در آن دوره، با جوانان حاضر دربارهٔ روش نماز پیامبر ﷺ سخن می‌گفتم؛ از جمله اینکه پیامبر خدا هنگام گفتن تکبیر احرام، و نیز هنگام رفتن به رکوع و بلند شدن از آن، دست‌های خود را بالا می‌برد، و وقتی می‌ایستاد، دست راست خود را بر روی دست چپ بر روی سینه قرار می‌داد. سپس گفتم: «فرزندانم، من به شما توصیه می‌کنم که شرایط جامعه و بزرگسالانی را که سال‌ها با فقه حنفی رشد کرده‌اند، در نظر بگیرید. پس، در میان مردم، تنها هنگام تکبیر احرام دست‌ها را بلند کنید و در باقی موارد، از این کار خودداری کنید. همچنین، دست‌هایتان را نه بر

۱- این ماجرا سی سال پیش اتفاق افتاد؛ زمانی که آن‌ها از حکومت کمونیستی که با اسلام دشمنی می‌کرد، رهایی یافتند. در آن دوران، آموزش قرآن، نماز و دیگر احکام اسلامی ممنوع بود، و نسلی رشد کرد که نه در مدرسه و نه در مسجد چیزی دربارهٔ اسلام نمی‌آموخت. اجازهٔ انتشار کتاب‌های اسلامی هم وجود نداشت، و در آن زمان، اینترنت، شبکه‌های ماهواره‌ای و دیگر وسایل ارتباطی مثل امروز در دسترس نبود. در نتیجه، بیشتر مردم فقط با مسائل عادی زندگی و امور مادی آشنایی داشتند، اما آگاهی‌های دینی و احکام شرعی در میان آنان بسیار اندک بود. اما امروز، کشور آلبانی پر شده از دانشجویان علوم دینی، عالمان فرهیخته، مدارس و دانشکده‌های شرعی، امامان مساجد محترم، دارالافتاء و امکانات دینی دیگر.



سینه بلکه زیر ناف قرار دهید، همان گونه که در فقه حنفی آمده است.» یکی از جوانان گفت: «ای شیخ! شما ما را با سنت آشنا می‌کنید، سپس می‌خواهید با آن مخالفت کنیم؟!». گفتم: «من سنت را به تو آموزش می‌دهم، و به سنت دیگری نیز فرمان می‌دهم، و آن توجه به شرایط جامعه و رعایت تدریج در دعوت است. خداوند متعال نیز در قرآن فرموده: {وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِسْهُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ} [انعام: ۱۰۸] (و به کسانی که غیر از خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آن‌ها نیز از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام دهند) بنابراین خداوند از ناسزا گفتن به بت‌هایی چون لات و عَزَّى در حضور مشرکان نهی کرد، تا موجب نشود که آن‌ها در پاسخ، از روی نادانی به خداوند توهین کنند. همین گونه، بر دعوتگر واجب است که با آرامش و تدریج، به دل‌های مردم نزدیک شود و احکام دین را به آن‌ها آموزش دهد.

اگر اجرای سنتی از سنت‌های پیامبر ﷺ، در شرایط فعلی باعث اختلاف و رویگردانی مردم شود، آن را به تأخیر بینداز. نه اینکه آن را ترک کنی، بلکه آن را برای چند روز یا چند ماه به تأخیر بینداز، تا زمانی که مردم به علم تو اعتماد



یابند و در آرامش، با سنت‌ها آشنا شوند.





ارتباط قوی با خداوند

عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جَبْرِيلَ، فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ فَلَانًا فَأَحِبِّهُ، فَيُحِبُّهُ جَبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ، فَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فَلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَّ عَبْدًا دَعَا جَبْرِيلَ، فَيَقُولُ: إِنِّي أَبْغُضُّ فَلَانًا فَأَبْغِضْهُ، فَيُبْغِضُهُ جَبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، ثُمَّ تُوَضِّعُ لَهُ الْبَغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ) متفق عليه.

ترجمه:

از ابوهریره رضي الله عنه نقل شده که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمودند: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌فرماید: من فلانی را دوست دارم، پس تو هم او را دوست بدار. جبرئیل نیز او را دوست می‌دارد. سپس جبرئیل در آسمان ندا می‌دهد: همانا خداوند فلانی را دوست دارد، پس



شما هم او را دوست بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می‌دارند و سپس پذیرش و محبویت او در زمین قرار داده می‌شود. و هرگاه خداوند از بنده‌ای بدش آید، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌فرماید: من از فلانی بیزارم، پس تو هم از او بیزار باش. جبرئیل نیز از او بیزار می‌شود. سپس در میان اهل آسمان ندا می‌دهد: همانا خداوند از فلانی بیزار است، پس شما هم از او بیزار باشید. آنگاه نفرت از او در زمین قرار داده می‌شود.» متفق علیه.

پذیرفته شدنِ دعوتِ یک دعوتگر، و محبتی که مردم نسبت به او دارند، و شوقی که برای دیدار با او احساس می‌کنند، از بزرگ‌ترین عوامل موفقیت او در دعوت است. هر چه ارتباط دعوتگر با خداوند متعال از طریق ذکر فراوان، بزرگ شمردن واجباتی چون نماز، استمرار بر عبادات مستحب، و دوری از گناهان قوی‌تر باشد، خداوند نیز او را بیشتر دوست خواهد داشت و محبت او را در دل‌های مردم قرار خواهد داد.

شرح حدیث:

پیامبر ﷺ فرمودند: «هرگاه خداوند بنده‌ای را

دوست بدارد، جبرئیل را فرا می خواند و می فرماید: من فلانی را دوست دارم، پس تو هم او را دوست بدار. جبرئیل نیز او را دوست می دارد. یعنی وقتی بنده ای با آنچه خدا دوست می دارد به او نزدیک شود، و از آنچه موجب خشم خداست دوری کند، خداوند او را دوست می دارد. هیچ عمل بنده بر خداوند پنهان نمی ماند، و او تعالی عمل بنده را در خلوت و آشکارا می داند، و از نیت و قصد او آگاه است، و شکایت ها و دعاهايش را می شنود. و وقتی او را دوست بدارد، جبرئیل را فرا می خواند و فرمان می دهد که او نیز آن بنده را دوست بدارد. جبرئیل که برترین فرشتگان است، آن بنده را دوست می دارد.

پیامبر ﷺ در ادامه حدیث می فرمایند: «سپس جبرئیل در آسمان ندا می دهد: همانا خداوند فلانی را دوست دارد، پس شما هم او را دوست بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می دارند». جبرئیل در میان اهل آسمان - که همان فرشتگان اند - ندا می دهد: «همانا خداوند فلانی را دوست دارد، پس شما هم او را دوست بدارید.» پس همه اهل آسمان او را دوست می دارند؛ در حالی که در میان آنان فرشتگانی هستند که صف



بسته‌اند و به عبادت مشغول‌اند، و نیز حاملان عرش الهی، و فرشتگان بزرگ و والامرتبه هستند.

و در ادامه روایت آمده: «و سپس پذیرش و محبوبیت او در زمین قرار داده می‌شود.» یعنی خداوند محبت آن بنده را در دل مردم قرار می‌دهد. هر کس او را ببیند، دوستش می‌دارد. مردم از دیدارش شاد می‌شوند، از هم‌نشینی با او لذت می‌برند و اگر به دیدارشان بیاید، خوشحال می‌شوند. چنان‌که خداوند دربارهٔ موسی علیه السلام فرمود: **{وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي}** {طه: ۳۹} «و از جانب خویش مهری [در دل‌ها] بر تو افکندم» محبوب شدن در میان مردم، نشانه‌ای از محبت خداوند به آن بنده است؛ البته منظور، محبت اهل ایمان است، نه محبت کافران؛ چرا که فرعون و اطرافیان‌ش هرگز موسی علیه السلام را دوست نداشتند.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «و هرگاه خداوند از بنده‌ای بدش آید، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌فرماید: من از فلانی بیزارم، پس تو هم از او بیزار باش. جبرئیل نیز از او بیزار می‌شود.» دشمنی یعنی نفرت و انزجار؛ یعنی

اگر بنده‌ای کافر باشد یا با او امر الهی مخالفت کند، یا کارهایی که موجب خشم خداست را مرتکب شود، و نماز و واجباتش را ضایع کند، و نیت و هدفی ناپاک داشته باشد، خداوند او را دوست نمی‌دارد، بلکه او را دشمن می‌دارد و جبرئیل نیز او را دشمن می‌دارد.

سپس فرمودند: «سپس در میان اهل آسمان ندا می‌دهد: همانا خداوند از فلانی بیزار است، پس شما هم از او بیزار باشید.» و همه اهل آسمان، که فرشتگان گرامی هستند، از او بیزار می‌شوند.

و در پایان روایت آمده: «آنگاه نفرت از او در زمین قرار داده می‌شود.» یعنی مردم نیز از او بیزار می‌شوند. کسی دیدار او را دوست ندارد، از ملاقات با او گریزان‌اند، و از تعامل با او و از حضورش در میانشان خوشحال نمی‌شوند. از خداوند پناه می‌بریم از چنین حالتی.

پیامبر خدا ﷺ همواره یاران خود را به داشتن رابطه‌ای قوی با خداوند توصیه می‌فرمود. عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند که: روزی پشت سر رسول خدا ﷺ [سوار بر مرکب] بودم، ایشان فرمودند: «ای جوان! به



تو چند کلمه یاد می‌دهم: خدا را حفظ کن (یعنی دستورات او را نگه‌دار) تا او نیز تو را حفظ کند؛ خدا را نگه‌دار، تا او را در برابر خودت بیابی؛ هرگاه چیزی خواستی، از خدا بخواه؛ و اگر یاری خواستی، از خدا کمک بگیر. بدان اگر همه امت جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر به چیزی که خدا برایت نوشته باشد؛ و اگر همگی بخواهند به تو زانی برسانند، نمی‌توانند مگر به چیزی که خدا برایت مقدر کرده باشد. قلم‌ها برداشته شده و نوشته‌ها خشک شده است»^(۱).

و پیامبر ﷺ بسیار این دعا را می‌گفت: «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» «ای دگرگون‌کننده دل‌ها! دل مرا بر دین خود ثابت نگه‌دار»^(۲).

خداوند در قرآن، پیامبران خود را به سبب تقریبشان به او و سرشکستگی در پیشگاهش و توبه به درگاه او ستوده است، درباره سلیمان علیه السلام فرموده: {وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ} (ص: ۳۰) «و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده‌ای بود، همواره

۱- روایت ترمذی.

۲- روایت ترمذی.



بازگشت‌کننده به سوی ما بود.» و دربارهٔ ایوب علیه السلام فرمود: **{وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ}** [ص: ۴۱] «و به یاد آور بنده ما ایوب را، آن گاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا دچار رنج و عذاب کرده است.» و دربارهٔ همه پیامبران فرمود: **{إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا}** [همانا آنان در کارهای نیک شتاب می‌ورزیدند و ما را با امید و بیم می‌خواندند.] پس تو نیز در برابر خدا چنان باش که او دوست دارد، تا خدا در حق تو چنان باشد که تو دوست می‌داری.

به این نتیجه رسیده‌ام که از برترین عباداتی که یک دعوتگر می‌تواند به‌راحتی انجام دهد، و نشان‌دهندهٔ سرشار بودن قلبش از محبت خداوند و شوق دیدار اوست، ذکر فراوان خداوند متعال است. چرا که هر کس چیزی را دوست بدارد، زیاد آن را یاد می‌کند، پس زبان خود را همواره به ذکر خداوند زنده و ترنگه‌دار.





ارتباط قوی با مردم

عن أبي سعيد رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم مَرَّ بِغُلَامٍ يَسْلَخُ شَاةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: (تَنَحَّ حَتَّى أُرِيكَ)، فَأَدْخَلَ يَدَهُ بَيْنَ الْجِلْدِ وَاللَّحْمِ، فَدَحَسَ بِهَا حَتَّى تَوَارَتْ إِلَى الْإِبْطِ، ثُمَّ مَضَى فَصَلَّى لِلنَّاسِ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ، رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه.

ترجمه:

از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت شده که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از کنار پسری گذشت که در حال پوست کندن گوسفندی بود. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به او فرمود: «کنار برو تا نشانت دهم»، و دستش را میان پوست و گوشت وارد کرد و آن را به داخل فشار داد تا آن که تا زیر بغلش فرو رفت، سپس رفت و با مردم نماز خواند و وضو نگرفت. روایت از ابن ماجه ^(۱).

دعوتگر باید رابطه‌ای قوی با مردم داشته باشد، و در

۱- همچنین ابوداود و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند و صحیح است.



فرصت‌ها و موقعیت‌های مختلف، در کنار مردم باشد اعم از بزرگان و یا کودکان و مخصوصاً جوانان، و با آنان رفتارِ توأم با لطافت، هم‌نشینی دلپذیر و شوخی‌های مناسب و نیکو داشته باشد، تا مردم از علم، نصیحت، رفتار و وقار او بهره‌مند شوند.

شرح حدیث:

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار پسری گذشت که در حال پوست‌کندن گوسفندی بود» پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر مسجد، از کنار جوانی گذشت که گوسفندی را ذبح کرده بود و مشغول پوست‌کندن آن بود. اما روش درستی در پوست‌کنی نداشت، و با چاقو سعی داشت پوست را جدا کند که این کار باعث می‌شد گوشت پاره شود و به پوست بچسبد.

در ادامه روایت آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «کنار برو تا نشانت دهم»، پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و از او خواست کنار برود تا روش آسان پوست‌کندن را به او نشان دهد.

راوی می‌گوید: «و دستش را میان پوست و گوشت وارد



کرد و آن را به داخل فشار داد تا آنکه تا زیر بغلش فرو رفت» یعنی پیامبر ﷺ دست مبارکش را بین پوست و گوشت وارد کرد و با حرکتی نرم، آن را به جلو راند تا آنجا که دستش تا زیر بغل فرو رفت و پوست به آسانی از گوشت جدا شد.

در ادامه روایت آمده است: «سپس رفت و با مردم نماز خواند و وضو نگرفت.» سپس پیامبر ﷺ بدون اینکه وضوی خود را تجدید کند، به راه خود ادامه داد و برای مردم نماز خواند. با اینکه دستش به گوشت آغشته به بقایای خون خورده بود، وضو نگرفت؛ چرا که خون باقی مانده در گوشت ذبح شده، پاک است. این رفتار پیامبر ﷺ نشانه‌ای روشن از تواضع و لطافت او در رفتار با مردم است. او با مردم می‌زیست چنانکه یکی از ایشان بود.

از نشانه‌های ارتباط قوی با مردم، شوخ طبعی و مزاح نیکو با آنان است. چنان که انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: پیامبر ﷺ با ما معاشرت می‌کرد، ما را شاد می‌ساخت و با ما شوخی می‌کرد. تا آنجا که به برادر کوچک من می‌فرمود: «یا أبا عُمَیر، مَا فَعَلَ التُّغَیْر؟^(۱)» یعنی: «ای

اباعمیر! آن پرندهٔ کوچک چه کار کرد؟» آن کودک پرنده‌ای کوچک داشت که با آن بازی می‌کرد، اما پرنده مرده بود، و کودک اندوهگین شده بود. پیامبر ﷺ با این کلام مهربانانه او را تسلی داد. این رفتار پیامبر ﷺ تأثیر عمیقی در دل کودک گذاشت، تصویری زیبا از پیامبر در ذهنش ساخت، و قطعاً این تصویر به خانواده‌اش منتقل شد.

روزی زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «شوهرم شما را دعوت کرده است.» پیامبر ﷺ فرمود: «شوهرت کیست؟ آیا همان کسی است که در چشمش سفیدی است؟» زن گفت: «نه، به خدا سوگند، در چشم او سفیدی نیست!» ایشان فرمود: «چرا، در چشم او سفیدی هست.» زن گفت: «نه، به خدا سوگند!» پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ‌کس نیست مگر اینکه در چشمش سفیدی وجود دارد.»^(۱) پیامبر ﷺ منظورش سفیدی اطراف مردمک چشم (صلبیه) بود، اما آن زن تصور کرد منظور پیامبر، سفیدی غیرعادی در مردمک است که معمولاً موجب ضعف بینایی می‌شود.

از دیگر شوخی‌های پیامبر ﷺ، ماجرای او با مردی

۱- ملاعلی قاری در شرح شمائل گفته است که این حدیث را ابو حاتم و دیگران روایت کرده‌اند.



بادیه‌نشین به نام «زاهر» است. زاهر مردی بود که هرگاه از صحرا به مدینه می‌آمد، برای پیامبر ﷺ هدیه‌ای می‌آورد. و هرگاه می‌خواست به سوی خانواده‌اش بازگردد، پیامبر ﷺ برای او آذوقه‌ای فراهم می‌ساخت. پیامبر ﷺ او را دوست می‌داشت. روزی، پیامبر ﷺ به بازار رفت و دید که زاهر در حال فروش کالاهایش است. از پشت، او را در آغوش گرفت. زاهر گفت: «رهایم کن! این کیست؟» در همان حال، پیامبر ﷺ می‌فرمود: «چه کسی این برده را می‌خرد؟» زاهر برگشت و وقتی دید پیامبر ﷺ است، پشتش را به سینه پیامبر ﷺ چسباند و گفت: «ای رسول خدا! اگر بخواهی مرا بفروشی، بدان بهای چندانی نخواهم داشت!» پیامبر ﷺ فرمود: «نه، بلکه نزد خدا، تو بی‌ارزش نیستی؛ بلکه نزد خدا، گران‌قدری.»^(۱)

این شوخی، نه تنها در دل زاهر اثر گذاشت، بلکه در دل مردمی که در بازار گرد آمده بودند - چه مسلمان و چه یهودی که در مدینه زندگی می‌کردند - تصویری درخشان از پیامبری متواضع، مهربان و نزدیک به مردم باقی گذاشت.



و نیز، زنی سالخورده نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «ای رسول خدا! دعا کن تا خداوند مرا وارد بهشت کند.» پیامبر ﷺ فرمود: «ای مادر فلانی! پیرزن‌ها به بهشت وارد نمی‌شوند.» سپس فرمود: «آری، چنین است. خداوند، زمانی که زنان را وارد بهشت کند، آنان را جوان و باکره می‌گرداند.»^(۱) از جلوه‌های ارتباط قوی با مردم، احترام به آنان و حفظ کرامتشان است. چنان‌که پیامبر ﷺ در فتح مکه فرمود: «هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است»^(۲). در این سخن، پیامبر ﷺ مکان و جایگاه اجتماعی ابوسفیان را حفظ کرد. ابوسفیان از بزرگان قریش و شخصیتی با نفوذ بود، و این اقدام پیامبر ﷺ، موجب تقویت ارتباط با او و اثرگذاری بر پیروانش شد. و در همان فتح مکه، امّ‌هانی، دو نفر از مشرکان را پناه داد و برای آنان امان خواست. پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس را که تو امان داده‌ای، ما نیز او را امان داده‌ایم؛ و هر کس را که تو در پناه خود گرفته‌ای، ما نیز در امان داریم.»^(۳) پیامبر ﷺ با این کار،

۱- روایت ترمذی در شمائل محمدیه

۲- روایت مسلم

۳- روایت بخاری و مسلم، اما افزوده «و هر کس را که تو در پناه خود گرفته‌ای، ما نیز در امان داریم» را ابوداود روایت کرده است.



تصمیم امّ هائی و وعده او به آن دو مرد را محترم شمرد.

و از نشانه‌های ارتباط قوی با مردم، وفاداری به وعده‌ها و شناخت جایگاه افراد است. نباید دعوتگر صرفاً به محبوبیت خویش دل ببندد و به بهانه آن، نسبت به مردم سهل‌انگار شود.





رفتن به محل اجتماع مردم

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ أَبْصَرَ جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ: (عَلَى مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ؟) قِيلَ: عَلَى قَبْرِ يَحْفَرُونَهُ قَالَ: فَفَزَعَ النَّبِيُّ ﷺ، فَبَدَرَيْنِ أَصْحَابَهُ مُسْرِعًا حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ، فَحَتَّى عَلَيْهِ، وَاسْتَقْبَلَ مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَبَكَى ﷺ، حَتَّى بَلَ الثَّرَى مِنْ دُمُوعِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: (إِخْوَانِي، لِمِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ فَأَعِدُّوا) رَوَاهُ أَحْمَدُ.

ترجمه:

عن البراء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: در حالی که با رسول خدا ﷺ راه می‌رفتیم، ناگهان گروهی از مردم را دید. فرمود: «این‌ها برای چه گرد هم آمده‌اند؟» گفتند: برای قبری که در حال کندن آن هستند. پس رسول خدا ﷺ هراسان شد و با شتاب از میان یارانش جلو رفت تا به آن قبر رسید. مقداری خاک برداشت و بر قبر ریخت،



سپس رو به جمع ایستاد و گریه کرد، به گونه‌ای که خاک از اشک‌هایش خیس شد. آن گاه رو به ما کرد و فرمود: «ای برادران من، برای چنین روزی آماده شوید.» روایت احمد.

خداوند پیامبران را به سوی مردم فرستاد تا با آنان معاشرت کنند، و با قدم زدن در بازارها و حضور در مجالس و گردهمایی‌ها، دین را به مردم برسانند و خیرخواهی و نصیحت را برایشان آشکار سازند. و شایسته است که دعوتگر نیز چنین باشد.

شرح حدیث:

براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: درحالی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می‌رفتیم، ناگهان گروهی از مردم را دید. فرمود: «این‌ها برای چه گرد هم آمده‌اند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرصت‌ها را مغتنم می‌شمرد؛ ایشان منتظر نمی‌ماند مردم نزد او بیایند، بلکه خود به سوی آنان می‌رفت. همان‌طور که خداوند فرموده: **{وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ}** [فرقان: ۲۰] «ما پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم، مگر اینکه آنان نیز غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند.»



پیامبر ﷺ در حال قدم زدن بود که گروهی را دید، به نظرش موقعیتی مناسب برای دعوت آمد. پرسید علت گردهمایی چیست، تا ببیند آیا موقعیت برای دعوت مناسب است یا نه.

در ادامه روایت آمده است: «گفتند: برای قبری که در حال کندن آن هستند. پس رسول خدا ﷺ نگران شد و با شتاب از میان یارانش جلورفت تا به آن قبر رسید.» وقتی ایشان فهمیدند که علت جمع شدن مردم برای حفر قبر است. آن فضا را مناسب موعظه دانست، زیرا انسانی از دنیا رفته بود، و قبرش را آماده می کردند تا او را دفن کنند. پیامبر ﷺ شتابان به سوی آن ها رفت درحالی که داشتند قبر را حفر می کردند، و در کنار آن ها ماند تا اینکه میت را در قبر گذاشتند و شروع کردند به ریختن خاک در درون قبر، و پیامبر ﷺ با آنان مشارکت کرد.

راوی می گوید: پیامبر ﷺ مقداری خاک برداشت و بر قبر ریخت، سپس رو به جمع ایستاد و گریه کرد، به گونه ای که خاک از اشک هایش خیس شد. آن گاه رو به ما کرد و فرمود: «ای برادران من، برای چنین روزی آماده



شوید.» پیامبر ﷺ با دیدن صحنه مرگ و قبر متأثر شد و دلش نرم شد، و اشک از چشمانش سرازیر شد، او به مردم نگریست و به آن‌ها دستور داد خود را برای فراق دنیا آماده کنند و اینکه فرجام انسان همین گودال قبر است و تنها کردار نیک اوست که وی را در این قبر همراهی می‌کند.

بنابراین لازم است که دعوت‌گر به محل گردهمایی مردم برود، با آن‌ها هم‌نشین شود تا با آن‌ها انس بگیرد و آن‌ها نیز با او انس پیدا کنند، و فرصت‌ها را برای نصیحت و آگاه‌سازی مغتنم شمرد، و آن‌ها را با مسائل شرعی و احکام فقهی آشنا سازد.

دعوت‌گر می‌تواند مردم را در مجالسشان پند دهد، بدون اینکه احساس کنند سخنشان قطع شده است. لازم نیست وقتی وارد مجلسی می‌شود، سخنش را با عبارت‌هایی مانند «الحمد لله و الصلاة والسلام علی رسول الله...» آغاز کند، به گونه‌ای که مردم احساس کنند مجلسشان به یک سخنرانی رسمی دینی تبدیل شده است. بلکه ممکن است با یک داستان مناسب با موضوع



صحبت جمع، وارد گفت‌وگو شود و در خلال آن برخی نصیحت‌ها را بگنجاند و در زمان اندکی به سخن گفتن بپردازد. اینکه دعوتگر سخنش را در حالی به پایان برساند که مردم آرزو کنند کاش ادامه می‌داد، بهتر از آن است که آن قدر سخن بگوید که مردم از او خسته شوند.

هرکس به سیرت پیامبر ﷺ بنگرد، درمی‌یابد که ایشان برای دعوت میان مردم می‌گشت، همان‌گونه که در آغاز اسلام در مکه انجام می‌داد. در موسم حج، پیش از هجرت به مدینه، نزد قبایل می‌رفت و در محل تجمعشان اسلام را به آنان عرضه می‌کرد. قبیله‌ای پس از قبیله دیگر، آنان را به «لا إله إلا الله» دعوت می‌کرد و می‌فرمود: «ای مردم، چه کسی مرا پناه می‌دهد تا پیام پروردگارم را برسانم؟»^(۱) پس شهادت دعوتگر در این راه بسیار مهم است.

یادم هست در سال ۱۴۰۹ هجری برابر با ۱۹۸۹ میلادی زمانی که دانشجوی دانشکده شریعت بودم، با برخی از دوستان تلاش‌های کوچکی در راه دعوت انجام



می‌دادیم. یکی از دوستان پیشنهاد داد به مکان‌هایی برویم که جوانان در آنجا تجمع دارند، مانند سواحل، و با آن‌ها گفت‌وگو کنیم و نوارهای کاست حاوی سخنرانی‌های سودمند و نیز کتاب‌های کوچک و مفیدی را به آن‌ها هدیه دهیم. با وزارت امور اسلامی هماهنگ کردیم و مجوز حرکت‌های دعوتی گرفتیم. به ساحل رفتیم، چادری نصب کردیم و در آن چای، قهوه و پذیرایی‌های گوناگونی گذاشتیم. برخی از ما در چادر می‌نشستیم و از میهمانان استقبال می‌کردند، و برخی دیگر در ساحل قدم می‌زدند. هرگاه جوانانی را می‌دیدند، از دور به آنان سلام می‌کردند، و اگر از طرف آن‌ها استقبال خوبی می‌دیدند یا به صرف قهوه دعوت می‌شدند، نزدشان می‌رفتند و در مورد موضوعات سودمند با آن‌ها صحبت می‌کردند، مانند نماز یا نیکی به والدین و امثال آن. من با گروهی نشستم و ابتدا درباره‌ی هوا صحبت کردم و گفتم: امروز هوا بهتر از دیروز است. یکی از آن‌ها گفت: بله، امروز خیلی بهتر است. من هر روز از عصر تا شب به دریا می‌آیم. از سخنش فرصت مناسبی برای ورود به موضوع نیکی به والدین یافتم. گفتم: نشستن در



کنار دریا لذت بخش است، اگر مادرت را هم با خود بیاوری، حال و هوایش عوض می شود. گفت: به خدا من نسبت به مادرم و پدرم کوتاهی می کنم. پنج دقیقه درباره حق والدین صحبت کردم و برخاستم، اما آن ها اصرار داشتند بیشتر بنشینم، مخصوصاً چون بیکار بودند و از مصاحبت با کسی که مطالب تازه ای برای گفتن دارد خوشحال می شدند. آن زمان هنوز گوشه های هوشمند مردم را در مجالس سرگرم نمی کرد و ما هم تقریباً هم سن آن جوانان بودیم و از سوی آن ها استقبال و شادی نسبت به سخنانمان را می دیدیم.

دعوتگر باید دعوت های مردم را بپذیرد، مانند دعوت به غذای عروسی یا دیگر مناسبت ها. اگر در این مجالس منکری دید که توان تغییر آن را ندارد، می تواند زودتر حاضر شود، به میزبان تبریک بگوید، چیز مختصری به حاضران بیاموزد، و اگر بتواند برای از بین بردن منکر نصیحت کند، و سپس مجلس را ترک نماید.

دعوتگر باید فردی شجاع باشد، و در ارائه نصیحت،



بالا رفتن از منبر، و سخن گفتن با مردم، حتی اگر دارای مقام‌های بزرگ باشند و سخن گفتن در محافل عمومی جرأت و شهامت داشته باشد. این شجاعت با تمرین تدریجی و استمرار در دعوت و گفت‌وگو با مردم به دست می‌آید.





شناخت واقعیت ها

عن أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: (لَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ، فَإِنَّ بِهَا مَلِكًا لَا يُظْلَمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ، وَهِيَ أَرْضُ صِدْقٍ، حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فَرَجًا مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ) رواه البخاري.

ترجمه:

ام سلمه رضی الله عنها روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر می شود به سرزمین حبشه بروید، چرا که در آن جا پادشاهی هست که هیچ کس نزد او مورد ظلم واقع نمی شود، و آنجا سرزمین راستی و درستی است، تا زمانی که خداوند برای شما گشایشی از وضعی که در آن هستید، فراهم کند در آنجا بمانید.» روایت بخاری.

پیامبر ﷺ دانش گسترده ای داشت و از شرایط و اوضاع پیرامون خود آگاه بود. ایشان همواره با نگاه به



جامعه خود و یا جوامع اطراف به دنبال راه حل هایی برای مشکلات دعوت بود. به همین دلیل، زمانی که شدت آزار مشرکان مکه نسبت به مسلمانان ناتوان را دید که با سخت گیری در عبادت، قرائت قرآن مواجه شده و برخی از آن ها آزارهای جسمی دیده اند. به بررسی اوضاع دیگر سرزمین ها پرداخت و متوجه شد که در قاره آفریقا، سرزمینی به نام حبشه وجود دارد که در آن پادشاهی عادل به نام «اصحه نجاشی» حکومت می کند. پس به یارانش پیشنهاد داد به حبشه مهاجرت کنند، تا بتوانند در آنجا آزادانه شعایر دین خود را انجام دهند و تا زمانی در آنجا بمانند که اسلام در شبه جزیره عربستان قدرت بگیرد و شرایط برای بازگشت فراهم شود.

شرح حدیث:

فرمایش پیامبر ﷺ «اگر می شود به سرزمین حبشه بروید...» اشاره ایشان در ابتدای اسلام برای مهاجرت برخی از مسلمانان به حبشه است؛ سرزمینی که امروزه به آن اتیوپی می گویند و در بخش شرقی قاره آفریقا، در



جنوب کشور سودان واقع شده است. فاصلهٔ میان مکه و حبشه تقریباً هزار کیلومتر است و دریای سرخ میان این دو منطقه فاصله انداخته است.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: «در آنجا پادشاهی هست که نزد او کسی مورد ظلم واقع نمی‌شود، و آنجا سرزمین راستی است»، وقتی یاران پیامبر ﷺ از ظلم و ستم قریش رنج می‌بردند، پیامبر ﷺ از آنان خواست به حبشه هجرت کنند چرا که در آنجا پادشاهی عادل حکومت می‌کرد که همان نجاشی بود، و مردم حبشه با میهمانان رفتار صادقانه‌ای داشتند. از سوی دیگر، قریش نمی‌توانست با زور و لشکرکشی مسلمانان را از حبشه بازگرداند. اولین کسی که به این مهاجرت اقدام کرد، عثمان بن عفان ﷺ بود که با همسرش رقیه، دختر پیامبر ﷺ، راهی حبشه شد.

ایشان سپس فرمودند: «تا زمانی که خداوند برای شما گشایشی فراهم کند...» پیامبر ﷺ به آنان اطمینان داد که این هجرت موقتی خواهد بود، نه همیشگی؛ زیرا انسان دلبستهٔ وطن خویش است و دیر یا زود دل‌تنگ



بازگشت می‌شود چرا که به آنجا تعلق خاطر دارد. همین هم رخ داد؛ صحابه بیش از ده سال در حبشه ماندند، سپس به مدینه نزد پیامبر ﷺ برگشتند، جایی که مسلمانان در آنجا قدرت و جامعه‌ای اسلامی و خانه و دارایی داشتند.

بدون شک، آگاهی یک دعوتگر از واقعیت‌ها و شرایط زمانه‌اش، به او در حل مشکلات دعوت و رسیدگی به اوضاع مردم کمک خواهد کرد؛ همچنین در انتخاب موضوع و روش دعوت نیز تأثیرگذار است. چنین کسی هنگام پاسخ به پرسش‌های فقهی یا رسیدگی به مسائل اجتماعی، ذهنی حاضر و درکی عمیق از واقعیت خواهد داشت.

در سال ۱۴۰۹ هجری قمری برابر با ۱۹۸۹ میلادی، زمانی که دانشجوی دانشگاه بودم و در آن زمان در شهر دمام در منطقه شرقی عربستان اقامت داشتم، به همراه جمعی از دوستانم به دیدار شیخ بزرگوارمان امام عبدالعزیز بن باز. رحمه‌الله. در ریاض رفتیم. ایشان طبق عادت روزانه‌شان ما را به صرف ناهار در منزلشان دعوت



کردند. وقتی بر سر سفره نهار نشستیم، مهمانان با شیخ صحبت می کردند و سؤالاتی می پرسیدند و او هم پاسخ می داد. درست رأس ساعت دو بعد از ظهر و در حالی که هنوز بر سر سفره بودیم، یکی از کارمندان با یک دستگاه رادیو وارد شد و آن را روی یکی از ایستگاه های خبری تنظیم کرد. من صدای گوینده را شنیدم که گفت: «اینجا لندن» و برنامه اخبار نیمروز آغاز شد. شیخ هر روز به اخبار ایستگاه رادیویی لندن گوش می داد تا از اوضاع جهان باخبر شود. پس از گذشت یک دقیقه و تمام شدن بخش خلاصه خبرها، گوینده گفت: «این بود خلاصه خبرها، و حالا اخبار با جزئیات». وقتی شیخ دید که خبرها عادی است و چیز قابل توجه و مهمی ندارد، گفت: «کافی است». کارمند رادیو را خاموش کرد و شیخ گفت و گو با مهمانان را ادامه داد. این نشان دهنده علاقه شیخ به شناخت دقیق شرایط زمان خود بود.

اما غفلت یک عالم و ناآگاهی او از واقعیت های زمانه، چیزی نیست که قابل ستایش باشد. به یاد دارم یکی از دوستان درباره یکی از علمای معاصر صحبت



می کرد و از علم و عبادت او تعریف می نمود، اما گفت: «او از دنیا روی گردان بود تا جایی که تفاوت اسکناس پنج ریالی با صد ریالی را نمی دانست». او گمان می کرد این حرف، تعریف و تمجید است. به او گفتیم: آیا واقعاً این تعریف و تمجید است؟ آیا فکر می کنی پیامبر خدا ﷺ تفاوت میان درهم و دینار را نمی دانست؟ مگر خداوند فرمود: {وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ} {فرقان: ۲۰} «ما پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم، مگر اینکه آنان نیز غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند.» یعنی خرید و فروش می کردند و با مسائل مالی آشنا بودند. اگر گفته شود که پیامبری تفاوت انواع پول را نمی دانست، این تعریف نیست، به خصوص که امروزه اسکناس ها تفاوت رنگ، اندازه و حتی جنس دارند و به راحتی از یکدیگر قابل تمایزند. پس لازم است که یک دعوتگر، نسبت به واقعیت های پیرامون خود آگاهی داشته باشد، چون این شناخت به او در حل مشکلات، بیان مثال ها و ارتباط مؤثر با مردم در گفتگوها و جلسات کمک می کند. البته نباید این آگاهی از دنیا



چنان بر دعوتگر غالب شود که او را از یادگیری علم، حفظ متون و فهم مسائل دینی بازدارد. من امروزه برخی از دانشجویان علوم دینی را می‌شناسم که نام رؤسای کشورها، تحولات سیاسی روز، قیمت نفت و امثال آن را خوب به یاد دارند، چون زیاد در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی مطالعه می‌کنند و اخبار را دنبال می‌کنند، اما در مقابل، آنچه در مورد قواعد فقهی و علوم شرعی آموخته بودند را به فراموشی سپرده‌اند. پس باید در این امور، تعادل را رعایت کرد.





بردباری و گذشت

عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ
الله ﷺ، وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَذْرَكَهُ
أَعْرَابِيٌّ، فَجَبَذَهُ بِرِدَائِهِ جَبَذَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ
إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ رَسُولِ اللهِ ﷺ قَدْ أَثَرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ
الْبُرْدِ مِنْ شِدَّةِ جَبَذَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مُرِّ لِي مِنْ
مَالِ اللهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ ثُمَّ
صَحَّكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. رواه البخاري.

ترجمه:

از انس بن مالک رضي الله عنه روایت شده است که گفت:
روزی همراه پیامبر خدا ﷺ راه می‌رفتم، درحالی که عبایی
نجرانی با لبه‌های زبر بر تن داشت. در این هنگام، مردی
بادیه‌نشین به پیامبر ﷺ رسید و ناگهان عبای ایشان را با
شدت کشید، به‌طوری که من اثر لبه زبر آن عبا را بر روی
شانه پیامبر ﷺ دیدم. آن مرد گفت: «ای محمد! از مال



خدا که نزد توست به من بده!» پیامبر ﷺ به او نگاه کرد، سپس خندید و دستور داد تا چیزی به او داده شود. روایت بخاری.

خداوند متعال پیامبرش را به مهربانی و نرمخویی فرمان داده و فرموده است: { خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ } [اعراف: ۱۹۹] (گذشت را پیشه گیر، به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان روی گردان) هر کسی که در خانه، قوم یا جامعه‌اش جایگاه رهبری دارد، باید بردبار، آرام و خوش رفتار باشد.

شرح حدیث:

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «همراه پیامبر خدا راه می‌رفتم، درحالی که عبایی نجرانی با لبه‌های زبر بر تن داشت» انس رضی الله عنه خدمتکار پیامبر ﷺ بود. روزی همراه پیامبر ﷺ قدم می‌زد. عبایی که پیامبر ﷺ پوشیده بود، از منطقه نجران آورده شده و لبه‌های زبر و خشن داشت. لبه لباس، همان بخشی است که به گردن و شانه‌ها می‌چسبد.



در ادامه می‌گوید: «در این هنگام، مردی بادیه‌نشین به پیامبر ﷺ رسید و ناگهان عبای ایشان را با شدت کشید، به‌طوری که من اثر لبه زبر آن عبا را بر روی شانه پیامبر ﷺ دیدم.» مرد بادیه‌نشین که از بیرون شهر مدینه آمده بود، شتابان به پیامبر ﷺ نزدیک شد تا اینکه به او رسید و بدون احترام، عبای پیامبر ﷺ را به شدت کشید؛ به حدی که اثر پارچه خشن بر شانه و گردن پیامبر ﷺ باقی ماند. او درخواست فوری یا اضطراری نداشت، بلکه فقط مال می‌خواست.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «آن بادیه‌نشین گفت: ای محمد! از مال خدا که نزد توست به من بده!» آن مرد نگفت: «ای رسول خدا!» یا «ای ابا القاسم!» در حق من نیکی کن و نیازم را برآورده ساز، بلکه پیامبر ﷺ را با نام مجرد «ای محمد!» صدا زد، در حالی که خداوند از این کار منع نموده در آنجایی که فرموده است: {لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا} [نور: ۶۳] (پیامبر را آن‌گونه صدا نزنید که یکدیگر را صدا می‌زنید). همچنین، او نگفت «به من کمک کن»، بلکه گفت «از مال خدا»؛ گویی می‌گوید: این مال متعلق به تو نیست و تو هیچ لطف و منتی در



این کار نداری! بدون تردید این رفتار خلاف ادب تعامل با پیامبر ﷺ است، گرچه مال واقعاً مال خداست، اما پیامبر ﷺ واسطه گردآوری، نگهداری و رساندن آن به نیازمندان بود.

انس رضی الله عنه در ادامه می‌گوید: «پیامبر ﷺ به او نگاه کرد، سپس خندید و دستور داد به او چیزی بدهند» پیامبر ﷺ نه خشمگین شد و نه روی گرداند، بلکه به او نگاه کرد، لبخند زد و سپس دستور داد به او چیزی بدهند. این برخورد بزرگوارانه، نشان‌دهنده خُلق بلند پیامبر ﷺ است که از حق خود گذشت و بر خشم خود چیره شد، این روش مؤثرترین راه در هدایت و جذب مردم است؛ همان‌طور که خداوند فرمود: {وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ} {آل عمران: ۱۵۹} اگر خشن و سخت‌دل بودی، مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند) و نیز پیامبر به «اشج عبدالقیس» فرمود: «در تو دو ویژگی است که خدا و پیامبرش آن‌ها را دوست دارند: بردباری و درنگ‌کردن»^(۱).



به یاد دارم که در سال ۱۴۱۹ هجری قمری برابر با ۱۹۸۹ میلادی با فرزندانم برای عمره به مکه رفتم. در مسیر، در «مِیقات قَرْنِ المنازل» در شهر طائف توقف کردیم. پس از اینکه غسل کردیم و لباس احرام پوشیدیم، فرزندانم سوار ماشین شدند. من صندوق عقب خودرو را باز کردم تا وسایلمان را داخل بگذارم. در کنار ماشین من، خودروی دیگری پارک شده بود و مردی پشت آن ایستاده بود و وسایلش را داخل خودرو می گذاشت. او هم لباس احرام پوشیده بود و فرزندان کوچکاش نیز با احرام در کنارش بودند. دیدم آن مرد سیگاری در دهان دارد. خواستم با نرمی و ادب او را درباره ضرر و حرمت سیگار کشیدن نصیحت کنم. به او گفتم: «السلام علیکم، شب خوبی داشته باشید» به سمتم برگشت. انتظار داشتم همان طور که بیشتر مردم در چنین مواقعی رفتار می کنند، از روی خجالت سیگار را بیندازد و پاسخ سلامم را بدهد. اما او سیگار را به گوشه چپ دهانش برد و گفت: «مرحبا.. خوش آمدی»، و دوباره به چیدن وسایلش ادامه داد. گفتم: «خداوند از ما و شما قبول کند، و اجر عمره ای که با فرزندانانت انجام می دهی را از تو دریغ نکند؛



چون تو نیز مانند آنان در پیاداش شریک هستی.» او در حالی که سیگار هنوز در دهانش بود گفت: «آمین، آمین.» دیدم فرصت خوبی برای گفتن نصیحت است. با نرمی و لبخند گفتم: «ان شاء الله این عمره، پایان رابطہات با سیگار باشد.» انتظار داشتم خجالت بکشد، سیگار را دور بیندازد و بگوید: «آمین، خدا خیرت دهد.» اما ناگهان با تعجب شنیدم که گفت: «کُل تِبْن!» یعنی: «برو علف بخور!» که نوعی دشنام زشت و بازاری است، چون «تِبْن» علف خشک مخصوص خوراک حیوانات است. نمی دانستم چه جوابی بدهم. اما دیدم سکوت بهترین واکنش است. شاید سکوت من و پاسخ ندادنم با دشنامی مشابه، باعث شود بعداً که سوار ماشین شد و رفت، با خودش آرام فکر کند و خود را مورد بازخواست قرار دهد. من هم سوار ماشین شدم و به سمت مکه حرکت کردم، در حالی که برای او و برای خودم دعا می کردم: خدایا خیر و بخشش نصیبمان کن. و بردعوتگر لازم است در برابر افراد سنگدل و کندفهم نیز با گذشت و بردباری رفتار کند. هنوز هم به خاطر دارم که در سال ۱۴۲۷ هجری برابر با ۲۰۰۷ میلادی برای سخنرانی ای بعد



از نماز مغرب به یکی از روستاها رفته بودم. سپس باید برای سخنانی دیگری که بعد از نماز عشا بود به روستای دیگری می‌رفتم که ۶۰ کیلومتر با آنجا فاصله داشت. وقتی نماز مغرب را در مسجد روستای اول خواندم و مردم مشغول خواندن سنت مغرب شدند، من برخاستم و دو رکعت با نیت نماز عشا به صورت جمع تقدیم خواندم، تا وقتی وقت نماز عشا فرا رسید، بتوانم حرکت کنم و نماز عشا را در روستای دوم که پیشاپیش آن را خوانده بودم، به جمعیت برسم و پس از آن، سخنانی‌ام را در آن‌جا انجام دهم. راه میان دو روستا، یک جاده کشاورزی قدیمی بود که چراغ برق نداشت و پیر از خودروهای فرسوده‌ای بود که کشاورزان بدون رعایت قوانین می‌رانند. خلاصه، سخنانی نماز مغرب را انجام دادم، وقت نماز عشا فرا رسید، سخنانی را جمع کردم و مؤذن شروع به اذان گفت. از در کناری که معمولاً امام مسجد از آن خارج می‌شود، خارج شدم. کفش‌هایم را کنار همان در گذاشته بودم. با عجله بیرون رفتم، اما دیدم کفش‌هایم نیست! تعجب کردم که کجا رفته‌اند؟ در همین حین، برخی از مردم جلو آمدند و با من سلام و



احوالپرسی می‌کردند و برخی دیگر برای دست‌دادن، یکدیگر را کنار می‌زدند. در حالی که من از راه و سخنرانی خسته بودم و باید برای سخنرانی بعدی انرژی جمع می‌کردم. کفش‌هایم را کنار در و سپس درون مسجد جست‌وجو کردم ولی پیدایشان نکردم. برخی از اطرافیان با اصرار پیشنهاد دادند کفش‌های آن‌ها را بپوشم، اما من با تشکر نپذیرفتم. نمی‌خواستم بیشتر معطل شوم، پس همان‌طور پابرهنه به سمت ماشینم رفتم. مسیر خاکی بود و پراز سنگریزه. وقتی به ماشین رسیدم، جوانی را دیدم که آن‌جا منتظر من ایستاده بود. با خونسردی گفت: «یک سورپرایز برات دارم!» با لب‌خند گفتم: «بفرما، بگو ببینم چیه؟» و دستم را به دستگیره ماشین بردم تا در را باز کنم. اما او جلوی در ایستاد، کفش‌هایم را بالا گرفت، آن‌ها را به من داد و با خنده گفت: «نظرت در مورد این شوخی چیه؟!» نزدیک بود از شدت ناراحتی منفجر شوم! نه آشنایی قبلی بین ما وجود داشت، نه شناختی، و اختلاف سنی‌مان هم زیاد بود. اصلاً چنین شوخی‌ای در چنین موقعیتی شایسته نبود، آن‌هم وقتی من باید با عجله برای سخنرانی بعدی



می‌رفتم! اما چیزی نگفتم، سکوت کردم. کفش‌هایم را پوشیدم و به سمت در ماشین رفتم. ناگهان دیدم آن جوان دستش را گذاشت روی عبا‌ی من که روی شانه‌ام بود و گفت: «نظرت چیه این رو هم ازت هدیه بگیرم؟!». درحالی‌که می‌دانست من باید برای سخنرانی بعدی بروم و بدون عبا هم ظاهر شدن برای سخنرانی مناسب نیست. به او گفتم: «پسرم، چیزی نیست که لیاقتت رو نداشته باشه، اما الان سخنرانی دارم و بهش نیاز دارم.» سپس سوار ماشین شدم و حرکت کردم. آری، واقعاً کنترل اعصاب، نرمی و وسعت‌نظر، از ویژگی‌های ضروری برای هر دعو‌ت‌گر در مسیر دعوت به سوی خداست.

همچنین به یاد دارم که در سال ۱۴۱۷ هجری برابر با ۱۹۹۷ میلادی همراه یکی از برادران فعال در عرصه دعوت، سوار ماشین بودیم. در یکی از تقاطع‌ها پشت چراغ قرمز ایستادیم. ناگهان متوجه شدیم که راننده خودروی کنار ما، صدای موسیقی را بسیار بلند کرده است. دوستم شیشه ماشین را پایین کشید و با اشاره‌ای آن جوان را متوجه خود کرد. جوان هم شیشه‌اش را پایین داد.



دوستم با لبخند و لحنی مهربان به او گفت: «ای خوش‌تیپ‌ترین جوان‌ها! به من بگو راه بهشت از راست است یا چپ؟» او این جمله را با روشی لطیف و بدون هیچ‌گونه توهین یا توبیخ بیان کرد. اما آن جوان با زبانی زشت و ناپسند پاسخ داد. در همین هنگام چراغ سبز شد و حرکت کردیم، و دوستم شروع به گفتن ذکرهایی چون «سبحان‌الله» و «لا اله الا الله» کرد، تا خشم خود را کنترل کند. پس تو هم، ای دعوتگر، فردی باش با حوصله، صبور و بردبار؛ و پیامبر ﷺ را الگوی خود قرار بده؛ همان پیامبری که بزرگ‌ترین الگوی بردباری و بزرگواری بود. پس از پایان غزوهٔ اُحد و آنچه که بر مسلمانان گذشت - از شهادت هفتاد نفر از بهترین یاران پیامبر ﷺ و زخمی‌شدن صدها نفر دیگر - ابوسفیان، فرماندهٔ لشکر مشرکان، با غرور و تکبر فریاد زد: «آیا محمد در میان شماست؟» پیامبر ﷺ فرمود: «پاسخش ندهید!» او دوباره گفت: «آیا پسر ابی‌فُحافه (ابوبکر) در جمع شما هست؟» پیامبر ﷺ فرمود: «پاسخش ندهید.» او بار دیگر پرسید: «آیا پسر خطّاب (عمر) در میان شماست؟» و چون جوابی نشنید، گفت: «اگر این افراد زنده بودند، حتماً



جواب می‌دادند. معلوم است که کشته شده‌اند!» در این لحظه، عمر رضی الله عنه نتوانست خود را کنترل کند و فریاد زد: «دروغ گفتی، ای دشمن خدا! خداوند چیزی برایت بگذارد که مایهٔ ذلت تو شود» ابوسفیان گفت: «هَبْل (بت مشهور) بالاست» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگویید: الله بالاترو بزرگ‌تر است!» ابوسفیان گفت: «ما عزّی (بت دیگر) را داریم و شما ندارید!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگویید: خداوند مولای ماست و شما هیچ مولایی ندارید.^(۱)» درود و سلام خداوند بر پیامبر بزرگوار ما باد، که در سخت‌ترین شرایط نیز الگوی اخلاق و بردباری بود.





رفتار با کفار

عن أسماء بنتِ أبي بكرٍ رضي الله عنها قالت: قَدِمْتُ
عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،
فَاسْتَفَنَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قُلْتُ: وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُ
أُمِّي؟ قَالَ: (نَعَمْ صِلِي أُمَّكَ) متفقٌ عليه.

ترجمه:

اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها روایت می کند که مادرم
که مشرک بود در زمان پیامبر خدا ﷺ نزد من آمد. از پیامبر
خدا ﷺ فتوا خواستم و گفتم: او مایل (به دیدار من و گرفتن
هدیه از من) است، آیا رابطه خویشاوندی با مادرم برقرار
کنم؟ فرمود: «بله، رابطه خویشاوندی با مادرت برقرار کن».
متفقٌ عليه.

خداوند پیامبرش محمد ﷺ را برای همه مردم فرستاد و
ایشان فردی مهربان و دلسوز بود. مردم را با نرمی و مهربانی
به سوی هدایت دعوت می کرد، با مسلمانان و چه با کافران



اینگونه رفتار می‌کرد چنان‌که خداوند متعال فرموده: {لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ} [ممتحنه: ۸]

الله شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در [امر] دین، با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند. بی‌گمان، الله عدالت‌پیشگان را دوست دارد. و در این حدیث، داستان اسماء دختر ابوبکر با مادرش آمده است، زمانی که مادرش که هنوز مشرک بود، برای دیدنش به مدینه آمد.

شرح حدیث:

اسماء می‌گوید: «مادرم که مشرک بود در زمان رسول خدا ﷺ نزد من آمد»، اسماء از بانوان صحابی بود که بیست و هفت سال پیش از هجرت متولد شد و از خواهر ناتنی‌اش عایشه بزرگ‌تر بود. نام مادر اسماء «قتیله بنت عبدالعزی^(۱)» بود. اسماء با همسرش زبیر بن عوام به مدینه هجرت کرد.

۱- قتیه بنت عبدالعزی، همسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، اما ابوبکر او را در دوران جاهلیت (پیش از اسلام) طلاق داده بود. از او دارای دو فرزند شد: اسماء و عبدالله. امام نووی در شرح صحیح مسلم (جلد ۷، صفحه ۷۸) می‌گوید: «علما درباره اسلام آوردن قتیه اختلاف نظر دارند؛ آیا مسلمان شد یا در حال کفر از دنیا رفت؟ بیشتر علما بر این باورند که او در حال شرک از دنیا رفت.»



مادر اسماء برای دیدار با او از مکه به مدینه آمد، و اسماء نسبت به مادرش نیکوکار بود.

در ادامه می‌گویید: «از پیامبر خدا ﷺ فتوا خواستم و گفتم: او مایل (به دیدار من و گرفتن هدیه از من) است، آیا رابطه خویشاوندی با مادرم برقرار کنم؟ فرمود: «بله، رابطه خویشاوندی با مادرت برقرار کن»، مادر اسماء مایل بود که از دخترش هدیه یا مالی بگیرد. اسماء از پیامبر ﷺ در مورد نحوه رفتار با مادر مشرکش پرسید: آیا جایز است که به او نیکی کند، چیزی بدهد و به نیکی با او برخورد کند با اینکه مادرش کافری بود که بت‌ها را می‌پرستید؟ پیامبر ﷺ به او دستور داد که رابطه خویشاوندی با مادرش را برقرار کرده و به او نیکی نماید، تا محبت اسلام را در دل او ایجاد کند و نشان دهد که اسلام دینی آسان‌گیر است، چه برای مادر او یا حتی برای کافران.

بدون تردید، رفتار نیکو و خوش‌برخوردی دعوت‌گر با مردم به‌طور کلی و با کافران به‌طور ویژه، موجب می‌شود که آنان سخن او را بپذیرند. چه بسیار کافرانی که با یک لبخند، یا یک هدیه، یا رفتاری شایسته از سوی یک مسلمان، به اسلام جذب شده‌اند.

و برخورد نیک پیامبر ﷺ با کافران، راهی جذاب برای ورود آنان به اسلام بود. پیامبر ﷺ به عیادت جوانی یهودی که



همسایه‌اش بود رفت و او را به اسلام دعوت نمود، و آن پسر مسلمان شد^(۱). همچنین مردی یهودی، پیامبر ﷺ را به خوردن نان جو و روغن مانده و بوگرفته دعوت کرد و پیامبر ﷺ دعوت او را پذیرفت^(۲)، با اینکه غذا بدبو و نامرغوب بود. روغن مانده، همان روغن حیوانی با بوی تغییر یافته است. همچنین پیامبر ﷺ هدیه‌ای برای مقوقس، پادشاه اسکندریه، فرستاد و وقتی مقوقس در مقابل، هدیه‌ای برای پیامبر ﷺ ارسال کرد، ایشان آن را پذیرفتند^(۳).

پیامبر ﷺ انسانی نرم‌خو و روادار بود. یهودیان نزد ایشان عطسه می‌کردند، به امید آنکه بگویند: «یرحمکم الله» (خدا شما را رحمت کند)، ولی پیامبر ﷺ با لطف می‌فرمود: «يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ»^(۴) (خدا شما را هدایت کند و حالتان را اصلاح نماید). او نمی‌فرمود: «یرحمکم الله»، زیرا رحمت خاص مؤمنان است، اما برای آنان دعای هدایت و توفیق به ایمان می‌کرد. روشن است که دعای هدایت و توفیق رسیدن به حق برای کافران جایز است. از امام احمد درباره‌ی مرد مسلمانی که به نصرانی بگوید: «اکرمک الله» (خدا تو را گرامی بدارد)، پرسیدند، گفت: جایز است، یعنی خدا تو را با اسلام

۱- روایت بخاری.

۲- روایت احمد.

۳- روایت ابن ابی شیبہ.

۴- روایت ابوداود و ترمذی.



گرامی بدارد. ابن مفلح نیز گفته است: شبیه این است که به کافر بگویی: «أعزک الله» (خدا تو را عزیز گرداند)، یعنی با اسلام عزیزت کند.

برخورد نیکو با کافر بی تردید در او اثر می‌گذارد. به یاد دارم که در سال ۱۴۲۶ هجری قمری برابر با ۲۰۰۶ میلادی برای یادگیری زبان انگلیسی به شهر کیپ‌تاون در آفریقای جنوبی رفتم. با خود کتاب‌هایی به زبان انگلیسی دربارهٔ اعجاز علمی قرآن برده بودم. در روز دوم اقامتم در مؤسسه، آن‌ها را به‌عنوان هدیه به معلم و دانشجویان تقدیم کردم، اما تعجب کردم که برخی از آن‌ها از پذیرش این هدایا عذر خواستند. روز بعد، خرما و شیرینی خرمایی و قهوهٔ عربی آوردم و آنان را به صرف آن‌ها دعوت کردم. خوردند، نوشیدند، تشکر کردند و خوششان آمد؛ حتی معلمان دیگر کلاس‌ها هم آمدند تا از آن امتحان کنند. در این میان با آنان شوخی می‌کردم و مهربانانه دربارهٔ قهوه و خرما و اهمیت آن در فرهنگ عربی صحبت می‌کردم. این، راه خوبی برای برقراری ارتباط با آن‌ها بود. روز بعد یا چند روز بعد، بار دیگر همان کتاب‌ها را برایشان آوردم و این بار برای گرفتن آن‌ها صف کشیدند. مهربانی و نرم‌خویی با کافران راهی مؤثر برای دعوتشان به اسلام است.



توجه به ذوق و مزاج مردم

عن عبد الله بن أبي مليكة رضي الله عنه أنَّ النبي صلی الله علیه و آله أهديت له أقبية من ديباج مُزَرَّرَةٌ بالذهبِ فقسَمَهَا في نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَعَزَلَ مِنْهَا وَاحِدًا لِمَحْرَمَةٍ بِنِ نَوْفَلٍ، فَجَاءَ وَمَعَهُ ابْنُهُ الْمِسُورُ بْنُ مَحْرَمَةَ، فَقَامَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ: ادْعُهُ لِي، فَسَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَوْتَهُ، فَأَخَذَ قَبَاءً فَتَلَقَّاهُ بِهِ وَاسْتَقْبَلَهُ بِأَرْزَارِهِ، فَقَالَ: (يَا أَبَا الْمِسُورِ، خَبَّاتُ هَذَا لَكَ، يَا أَبَا الْمِسُورِ خَبَّاتُ هَذَا لَكَ) وَكَانَ فِي خُلُقِهِ شِدَّةٌ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: (رَضِيَ مَحْرَمَةُ) رَوَاهُ الْبَخَارِيُّ.

ترجمه:

عبدالله بن ابی ملیکه رضی الله عنه روایت می کند که به پیامبر صلی الله علیه و آله قبایی از ديباج (پارچه ای ابریشمی) که با طلا زینت شده بود، هدیه داده شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن را میان گروهی از اصحابش تقسیم کرد و یکی از آن ها



را برای مخرمه بن نوفل کنار گذاشت. مخرمه با پسرش، مسور بن مخرمه، نزد پیامبر ﷺ آمد. مخرمه پشت در ایستاد و گفت: او را برایم صدا بزن. پیامبر ﷺ صدای او را شنید، قبایی برداشت و با آن به استقبالش آمد و دکمه‌هایش را نشان داد و فرمود: «ای پدر مسور، این را برای تو نگه داشتم، ای پدر مسور، این را برای تو نگه داشتم.» مخرمه مردی تندخو بود، نگاهی به قبا انداخت و پیامبر ﷺ فرمود: «مخرمه راضی شد.» روایت بخاری.

دعوتگر با انواع مختلف مردم سرو کار دارد: بردبار و خشمگین، خوش‌رو و عبوس، بخشنده و بخیل. بنابراین باید با کسانی که نیاز به مدارا دارند، مدارا کند و با آنان به نرمی رفتار کند. خداوند دربارهٔ پیامبر ﷺ فرمود: {وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ} [انبیاء: ۱۰۷] (و ما تو را نفرستادیم جز رحمتی برای جهانیان).



شرح حدیث:

راوی می‌گوید: «به پیامبر ﷺ قبایی از دیباج که با طلا زینت شده بود، هدیه داده شد، پس آن را در میان اصحابش تقسیم کرد»، واژه «أقبیه» جمع «قبا» است، و قبا لباسی است که روی پیراهن یا زیرپوش پوشیده می‌شود. دیباج نوعی پارچه ابریشمی است. تعدادی از این قباها به صورت هدیه نزد پیامبر ﷺ آورده شد. احتمال دارد که این واقعه قبل از نازل شدن حکم حرمت پوشیدن ابریشم و طلا برای مردان بوده است، یا اینکه مردی که قبا را دریافت می‌کرد، آن را نمی‌پوشید بلکه به همسرش یا شخص دیگری هدیه می‌داد. این قباها دکمه‌هایی از طلا داشتند. پیامبر ﷺ انسانی سخاوتمند و بخشنده بود، چیزی را برای خود نگه نمی‌داشت، بلکه دیگران را بر خود مقدم می‌داشت. از همین رو قباها را میان اصحابش تقسیم کرد.

در ادامه روایت آمده است: «یکی را برای مخرمه بن نوفل کنار گذاشت»، مخرمه بن نوفل در مجلسی که پیامبر ﷺ قباها را تقسیم می‌کرد، حضور نداشت، اما پیامبر ﷺ او را فراموش نکرد، بلکه یکی از قباها را برایش کنار گذاشت تا



بعداً که نزدش می‌آید به او بدهد، زیرا می‌دانست اگر به برخی بدهد و مخرمه را جا بگذارد، او ناراحت خواهد شد. به همین دلیل پیامبر ﷺ قبایی را برای او کنار گذاشت.

سپس راوی می‌گوید: «مخرمه با پسرش مسور بن مخرمه آمد و پشت در ایستاد و گفت: او را برایم صدا بزن»، وقتی مخرمه از تقسیم قباها باخبر شد، به خانهٔ پیامبر ﷺ آمد و به پسرش گفت: پیامبر را صدا بزن.

در ادامهٔ روایت آمده است: «پیامبر صدایش را شنید، قبایی برداشت و با آن به استقبالش آمد و دکمه‌هایش را نشان داد»، پیامبر ﷺ که در خانه‌اش بود، صدای مخرمه را شنید و می‌دانست که مخرمه زود عصبانی می‌شود و در رفتارهایش تندی دارد. پس برای آرام کردن او با قبایی به استقبالش رفت و با مهربانی دکمه‌های طلایی آن را نشان داد تا او را راضی کند. زیرا مخرمه انسانی بود که زود عصبانی می‌شد و با شدت رفتار می‌کرد.

پیامبر ﷺ فرمودند: «ای پدر مسور، این را برای تو نگه داشتم... ای پدر مسور، این را برای تو نگه داشتم»، پیامبر ﷺ با این سخن می‌خواست به او بفهماند که تو برای ما



مهم و عزیزی، و ما تو را فراموش نکردیم.

راوی در ادامه می‌گوید: «او مردی تندخو بود، نگاهی به قبا انداخت و پیامبر فرمود: مخرمه راضی شد»، مخرمه در رفتار با مردم خشن و سخت‌گیر بود، اما پیامبر صلی الله علیه و آله با نرمی و ملاطفت با او رفتار کرد تا ناراحت نشود. وقتی قبا را به او داد و دید که مخرمه با رضایت به آن نگاه می‌کند، خوشحال شد و فرمود: مخرمه راضی شد. گویا این موضوع دغدغه‌ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که حالا برطرف شد. پیامبر صلی الله علیه و آله که نخستین دعوتگر اسلام بود، به روان و حالات درونی مردم توجه می‌کرد و با هر کس به شیوه‌ای که مناسب اوست، رفتار می‌کرد.

یکی از موارد رعایت حال و مزاج دیگران، به تأخیر انداختن حل برخی مسائل یا به تعویق انداختن برخی نصیحت‌هاست تا حال و روحیه فرد نصیحت‌شونده بهتر شود. پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود و صدای دو مرد را شنید که به هم ناسزا می‌گفتند و دشنام رد و بدل می‌کردند. چهره یکی از آن دو سرخ شد و رگ‌های گردنش متورم گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر



بگوید، خشمش از بین می‌رود، اگر بگوید: أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ (پناه می‌برم به خدا از شیطان)، خشمش از بین می‌رود.» اما پیامبر ﷺ می‌دانست که آن مرد در آن لحظه حالتی دارد که نمی‌تواند نصیحت را بپذیرد و بهتر است صبر کرد تا آرام شود. ولی یکی از صحابه کوشش کرد و به آن مرد گفت: «بگو: أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ»، مرد پاسخ داد: «آیا من دیوانه‌ام؟!»^(۱) اینجا مرد به دلیل حالت روانی و عصبانیت خود نصیحت را نپذیرفت.

یکی دیگر از موارد رعایت حال و مزاج دیگران، قدردانی و اقرار به فضیلت بزرگان است و اینکه به آن‌ها توجه و احترام ویژه شود، فداکاری‌هایشان ارج نهاده شده و حق رفاقت و دوستی‌شان ادا شود. این کار را پیامبر ﷺ هنگام فتح مکه انجام داد. زمانی که ابوبکر پدرش، ابوقحافه را دید که چشمانش نابینا، استخوان‌هایش ضعیف، و موهای سرش سفید شده بود، متأثر شد و با مهربانی به پدرش نزدیک شد و به او نیکی کرد. سپس پدر سالمند و نابینای خود را نزد پیامبر ﷺ آورد تا برایش دعا کند. وقتی پیامبر ﷺ او را دید،



به او احترام گذاشت و به ابوبکر گفت: «چرا پدرت را در خانه نگذاشتی تا من نزدش بروم؟» ابوبکر پاسخ داد: «او سزاوارتر است که نزد تو بیاید، ای رسول خدا.» پیامبر ﷺ پدر را در کنار خود نشاند، سینه‌اش را لمس کرد و گفت: «اسلام بیاور» پدر ابوبکر اسلام آورد^(۱). این رفتار پیامبر ﷺ در ابوبکر تأثیر عمیقی داشت، زیرا نشان می‌داد که پیامبر ﷺ هرگز خوبی‌ها و فداکاری‌های ابوبکر را فراموش نکرده است.

یکی دیگر از مصادیق رعایت حال دیگران این است که دعوتگر برای دعوتش زمان مناسب، موضوع مناسب و سبک مناسب را انتخاب کند. درباره‌ی این موضوعات در کتب دعوت مطالب مفصلی هست که هر کسی جویا باشد می‌تواند آن‌ها را بیابد.



داشتن صبر و تحمل زیاد

عن معاوية بن جَاهِمَةَ السُّلَمِيِّ رضي الله عنه قال: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أُرَدْتُ الْجِهَادَ مَعَكَ، أَتَبْغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ، قَالَ: (وَيْحَكَ أَحْيَا أُمُّكَ؟) قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: (ارْجِعْ فَبَرِّهَا)، ثُمَّ أَتَيْتُهُ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أُرَدْتُ الْجِهَادَ مَعَكَ، أَتَبْغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ، قَالَ: (وَيْحَكَ أَحْيَا أُمُّكَ؟) قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (فَارْجِعْ إِلَيْهَا فَبَرِّهَا) ثُمَّ أَتَيْتُهُ مِنْ أَمَامِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أُرَدْتُ الْجِهَادَ مَعَكَ، أَتَبْغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ، قَالَ: (وَيْحَكَ أَحْيَا أُمُّكَ) قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ: قَالَ: (وَيْحَكَ الزَّمْ رِجْلَهَا فَتَمَّ الْجَنَّةَ) رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه.

ترجمه:

از معاویه بن جاهمه سلمی رضي الله عنه روایت است که به



خدمت پیامبر ﷺ رسیدم و گفتم: «ای رسول خدا، من قصد دارم با تو به جهاد بروم، و به خاطر خدا و آخرت این کار را انجام می‌دهم» فرمود: «وای بر تو! آیا مادرت زنده است؟» گفتم: «بله.» فرمود: «برگرد و به مادرت نیکی کن.» سپس از جهت دیگر نزد پیامبر آمدم و عرض کرد: «ای رسول خدا، من قصد دارم با تو به جهاد بروم، و به خاطر خدا و آخرت این کار را انجام می‌دهم» پیامبر ﷺ باز فرمود: «وای بر تو! آیا مادرت زنده است؟» گفتم: «بله، ای رسول خدا.» فرمود: «پس برگرد و به او نیکی کن» بعد از آن از روبرو پیش پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: «ای رسول خدا، من قصد دارم با تو به جهاد بروم، و به خاطر خدا و آخرت این کار را انجام می‌دهم.» پیامبر ﷺ فرمود: «وای بر تو! آیا مادرت زنده است؟» گفتم: «بله، ای رسول خدا» فرمود: «به پای او بچسب که بهشت آنجاست.» روایت ابن ماجه.

دعوتگر در ارتباط خود با مردم با انواع سوالات و رفتارها و موقعیت‌ها روبرو می‌شود که ممکن است باعث خشم او شود یا او را از پاسخ دادن به سؤال‌کننده منصرف کند. ممکن است سؤال‌کننده سؤال خود را چند بار تکرار کند درحالی‌که دعوتگر به امور دیگری مشغول است. یا



ممکن است شخصی که سؤال می‌پرسد دارای فهم ضعیف باشد یا به اندیشه و باور نادرست خود اصرار داشته باشد. یا شاید سؤال‌کننده دچار وسواس یا بیماری روانی باشد. در چنین شرایطی دعوتگر باید بسیار صبور و بردبار باشد و آرامش خود را حفظ کند.

در این حدیث داستان معاویه سلمی رضی الله عنه است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره موضوعی سوال کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاسخ داد. در حالت عادی انتظار می‌رود با پاسخ سوال، گفتگو پایان یابد. اما معاویه سلمی رضی الله عنه سؤالش را چند بار تکرار کرد، هر بار همان پاسخ را شنید، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله نه از این تکرار خشمگین شد، نه فریاد زد و نه او را از حرف زدن بازداشت.

شرح حدیث:

معاویه بن جاهمه سلمی رضی الله عنه می‌گوید: به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و گفتم: «ای رسول خدا، من قصد دارم با تو به جهاد بروم، و به خاطر خدا و آخرت این کار را انجام می‌دهم» معاویه رضی الله عنه می‌خواست که پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه دهد در جهاد شرکت کند. در آن زمان جهاد فرض



عینی نبود و لذا اجازه می‌خواست. پیامبر ﷺ سوال کرد که آیا مادرش هنوز زنده است یا نه، چون نیکی به والدین واجب است و در اولویت قرار دارد. معاویه پاسخ داد که بله، مادرش زنده است.

در ادامه روایت آمده است: (پیامبر ﷺ فرمود: «وای بر تو! آیا مادرت زنده است؟» گفتم: «بله.» فرمود: «برگرد و به مادرت نیکی کن.» سپس از جهت دیگر نزد پیامبر آمدم.) پیامبر ﷺ به او دستور داد که نزد مادرش بمانده و به او نیکی کند و برای سفر جهاد خارج نشود، اما معاویه چند بار این سوال را تکرار کرد و پیامبر ﷺ با آرامش و حوصله همان پاسخ را داد.

در نهایت پیامبر ﷺ فرمود: «به پایش بچسب که بهشت آنجاست.» پیامبر ﷺ سخن خود با معاویه را اینگونه خاتمه داد. این نشان می‌دهد که دعوتگر و مربی دینی باید صبور و بردبار باشد و حال و احوال مردم را در نظر بگیرد.

روزی پیامبر ﷺ همراه برخی از صحابه در حال حرکت بود. به قبری رسیدند و دید که زنی در آنجا گریه می‌کند.



پیامبر ﷺ به او گفت: «صبور باش و اجر و ثواب خود را از خدا انتظار داشته باش.» زن پاسخ داد: «از من دور شو، چون تو مصیبتم را احساس نمی‌کنی.» پیامبر ﷺ سکوت کرد، زیرا صبور و بردبار بود و تحمل داشت و به حرف او پاسخی نداد. سپس از آنجا رفت. بعداً وقتی به آن زن گفته شد که این رسول الله ﷺ بود، آن زن برخاست و شتابان به خانه پیامبر ﷺ آمد و دید که در خانه‌اش باز است، لذا گفت: «حالا می‌توانم صبور باشم.» پیامبر ﷺ فرمود: «صبر واقعی وقتی است که اولین ضربه وارد می‌شود.»^(۱)

یادم هست که در سال ۱۴۲۸ هجری قمری برابر با ۲۰۰۸ میلادی برای شرکت در نمایشگاه بین‌المللی کتاب قاهره به مصر سفر کرده بودم. وقتی به فرودگاه قاهره رفتم تا به ریاض برگردم، چهار کارتن بزرگ پر از کتاب همراه خودم داشتم به علاوه یک کیف لباس شخصی. به خاطر حجم زیاد بارم، کارم در کنترل پرواز طول کشید و دیگر زمان کمی برای پرواز باقی مانده بود. هزینه اضافه

۱- روایت بخاری و مسلم.



بار را پرداختم و با سرعت به سمت هواپیما حرکت کردم تا قبل از برخاستن به آن برسم. کمی دیر شده بودم. وقتی به گیت پرواز رسیدم، کارمند فرودگاه با اصرار از من خواست سریع‌تر حرکت کنم. در همان جا پسری جوان را دیدم که کنار دروازهٔ هواپیمای کناری نشسته بود و منتظر بود سوار هواپیمایش شود. ناگهان بلند شد و به سرعت به طرف من دوید و دست تکان داد و چند بار اسم مرا صدا زد. من برگشتم و به او نگاه کردم. گفت: «فقط می‌خواستم سلام کنم.» من ایستادم، و کارمند آنجا منتظر بود که این ملاقات تمام شود. پسر جوان آمد و گفت: «یک سوال کوچک دارم.» گفتم: «برادر، الآن وقت ندارم سوالت را بشنوم، شماره تلفنم را بگیر و تماس بگیر.» او گفت: «این سوال را نمی‌شود تلفنی پرسید، من از کشور دیگری هستم همان‌طور که می‌دانی، لطفاً گوش کن.» به کارمند کنارم نگاه کردم، با چشم به من اشاره کرد که مشکلی نیست و او هم فکر می‌کرد سوال بیش از سی ثانیه طول نکشد. پسر شروع کرد به صحبت کردن: «دو سال است که تصمیم به ازدواج گرفته‌ام و خیلی تلاش کردم دنبال دختری خوب بگردم. می‌دانی



که آرایش و تبرج بین دختران رایج شده و این قرار است مادر فرزندانم باشد، باید خوب انتخاب کنم چون بچه‌ها...» من حرفش را قطع کردم و گفتم: «پسرم، داستان زندگیت را تعریف نکن، اصل سوال چیست؟» او گفت: «آقا نگران نباش، دارم می‌رسم به اصل قضیه، باورم نمی‌شد تو را پیدا کنم، صبور باش.» کارمند هم از دور صدا زد: «لطفاً عجله کن، فقط تو مانده‌ای!» من به پسر گفتم: «پسرم، سریع بگو!» او گفت: «باشه، باشه، مهم این است که من دختر مورد نظر را بعد از جستجوی زیاد پیدا کردم، پدرش دوست قدیمی پدر من است، با هم چهل سال پیش در شرکت نفت کار کرده‌اند، مرد خوبی است.» من گفتم: «پسرم، لطفاً خلاصه بگو.» او پاسخ داد: «چشم، اصل قضیه این است که پدرم دختر دوستش را برای من خواستگاری کرد و از مادرم خواسته بود که پیش از دیدن دختر توسط خودش، یک بار به دیدار او برود. مادر به دلیل بیماری که ناشی از یک اشتباه پزشکی قدیمی پس از تولد خواهرم ساره بود، نتوانست برود و عذر خواست.» پسر ادامه داد داستان طولانی خود را برایم تعریف کرد. من مدام حرفش را قطع می‌کردم و



می خواستم سریع تر به اصل مطلب برسد. کارمند هم مرتب مرا صدا می زد و اصرار می کرد. پسر جزئیات را برایم گفت، از جمله اینکه با دختر ازدواج کرده بود، اما از او راضی نبود و مشکلات زیادی داشتند. او سعی کرد تحمل کند اما نتوانست. دختر بارها عصبانی به خانه پدرش برگشت و دو تا سه ماه پیش آنها ماند، سپس باز به نزد او برگشت. او جزئیاتی گفت که به من مربوط نبود و تاثیری بر جوابی که انتظار داشت از من بشنود نداشت. من راه حلی برای اصلاح رابطه شان به او دادم، گفت که امتحان کرده ولی جواب نداده. سپس راه حل دیگری دادم تا شاید رابطه شان بهتر شود، باز هم گفت امتحان کرده و بی فایده بوده. هنگام صحبت با او، او مرتب حرفم را قطع می کرد و جزئیات بیشتری می گفت که من را نزدیک بود از خستگی منفجر کند، مخصوصاً با تأخیری که برای هواپیما داشتم. وقتی دیدم که زندگی مشترک آنها غیرممکن است، به او گفتم: «باشه پسرم، طلاقش بده.» او با جوابی مثل شلیک گلوله به من پاسخ داد: «شش ماه پیش طلاقش دادم و با کس دیگری ازدواج کردم و الان زندگی ام خوب است.» نزدیک بود از خشم



منفجر شوم و پرسیدم: «پس چرا این سوال را از من پرسیدی؟» او گفت: «همین بود، دیدمت و گفتم یک سوال ازت بپرسم.» ماجرا همین بود، بعد از آن من به سمت هواپیما رفتم و او هم به سمت صندلی‌اش رفت. این چنین آدم‌هایی هم هستند.

پس ای دعوتگر، صبور و بردبار باش، آرام باش و از خدا کمک بخواه. چرا که مؤمنی که با مردم در ارتباط است و آزارشان را تحمل می‌کند بهتر از کسی است که با مردم معاشرت نمی‌کند و بر آزارشان صبر نمی‌کند.





درنگ کردن و عجله نکردن

عن عائشة رضي الله عنها أنها قالت للنبي ﷺ: هل أتى عليك يومٌ كان أشدَّ من يومٍ أُحُد؟ قال: (لقد لقيتُ من قومِك، وكان أشدَّ ما لقيتُ منهم يومَ العَقبةِ، إذ عرضتُ نفسي على ابنِ عبدِ يالِيل بنِ عبدِ كُلالٍ، فلم يُجِبني إلى ما أردتُ، فانطلقتُ وأنا مَهمومٌ على وجهي، فلم أستَفِقْ إلا وأنا بقرنِ الثعالبِ، فرفعتُ رأسي، وإذا أنا بِسحابةٍ قد أَظَلَّتني، فنظرتُ فإذا فيها جبريلُ فناداني، فقال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قد سَمِعَ قولَ قومِكَ لك، وما رَدُّوا عليك، وقد بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِما شِئتَ فيهم، فناداني مَلَكُ الْجِبَالِ، فَسَلَمَ عَلَيَّ، ثم قال: يا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ قد سَمِعَ قولَ قومِكَ لك، وأنا مَلَكُ الْجِبَالِ، وقد بَعَثني رَبِّي إِلَيْكَ لِتَأْمُرَنِي بِأَمْرِكَ، فما شِئتَ، إِنْ شِئتَ أَطَبَقْتُ عَلَيْهِمُ الْأُخْشَبَيْنِ، فقال النبي ﷺ: «بل أرجو أن يُخرجَ اللهُ



من أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً» (متفقٌ عليه).

ترجمه:

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که به پیامبر ﷺ گفت: «آیا روزی سخت‌تر از روز احد بر تو گذشته است؟» پیامبر ﷺ فرمود: «من از قوم تو [قریش] سختی‌های زیادی دیده‌ام، و سخت‌ترین روزی که تجربه کردم، روز عقبه بود، زمانی که خود را به پسر عبد یالیل بن عبد کلال عرضه کردم اما او به آنچه می‌خواستم جواب نداد. من با دلی غمگین حرکت کردم و تا وقتی به قرن الثعالب رسیدم به هوش نیامدم. وقتی سرم را بلند کردم دیدم ابر بزرگی بر من سایه انداخته است، نگاه کردم و جبرئیل را دیدم که ندا می‌داد: «خداوند سخنان قوم تو را شنیده و پاسخ آن‌ها به تو را دید، و فرشته کوه‌ها را فرستاده تا هر دستوری که می‌خواهی به آن‌ها بدهی.» فرشته کوه‌ها مرا ندا داد، سلام کرد و گفت: «ای محمد، خداوند آنچه قومت به تو گفتند را شنیده و من فرشته کوه‌ها هستم و پروردگارم مرا فرستاده تا هر دستوری دهی انجام دهم، اگر بخواهی دو کوه بزرگ را بر آنها بفشارم [تا میانشان هلاک شوند].» پیامبر ﷺ فرمود:



«نه، من امیدوارم خداوند از نسل آنها کسانی را بیرون آورد که فقط خدا را می‌پرستند و چیزی را شریک او نمی‌کنند.» متفق علیه.

پیامبر خدا ﷺ مردم را به آرامش و درنگ در تصمیم‌گیری تشویق می‌کرد و از شتاب‌زدگی هشدار می‌داد. ایشان می‌فرمودند: «درنگ از جانب خداست، و شتاب‌زدگی از شیطان است.^(۱)»

شرح حدیث:

وقتی عایشه از پیامبر پرسید: «آیا روزی سخت‌تر از روز احد بر تو گذشته است؟»، منظورش این بود که درباره سختی‌ها و آزارهایی که در راه دعوت اسلام به او وارد شده بود سؤال کند. بنابراین از روز احد سؤال کرد، روزی که ۷۰ نفر از یاران پیامبر ﷺ شهید شدند، صدها نفر زخمی شدند، پیامبر ﷺ در صورتش جراحات زیادی برداشت، در گودالی افتاد، چند دندان‌ش شکست و خون از صورتش جاری شد و عمویش حمزه ﷺ به طرز وحشیانه‌ای به شهادت رسید و مثله شد. این روز پراز درد



و رنج بود، عایشه می‌خواست بداند آیا روزی سخت‌تر از آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته است یا نه؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من از قوم تو [قریش] سختی‌های زیادی دیده‌ام، و سخت‌ترین روزی که تجربه کردم، روز عقبه بود، زمانی که خود را به پسر عبد یالیل بن عبد کلال عرضه کردم اما او به آنچه می‌خواستم جواب نداد.» این ماجرا مربوط به سفر پیامبر صلی الله علیه و آله به طائف است، زمانی که پس از مرگ همسرش خدیجه و عمویش ابوطالب، آزار مشرکان شدت گرفت، ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان حمایت می‌کرد و خدیجه از دردهای ایشان می‌کاست و او را دل‌داری می‌داد، با وفات خدیجه و ابوطالب، پیامبر صلی الله علیه و آله به طائف رفت تا اسلام را تبلیغ کند. ایشان نزد سه برادر از بزرگان طائف رفت که فرزندان عبد یالیل بودند و اسلام را بر آنان عرضه کرد، اما آن‌ها وی را تکذیب کرده و به افراد نادان قوم خود دستور دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله را سنگباران کنند، تکذیب اهل مکه و سپس تکذیب اهل طائف غم و غصه زیادی بر دل پیامبر صلی الله علیه و آله نشانده.



پیامبر ﷺ ادامه داد: «من با دلی غمگین حرکت کردم و تا وقتی به قرن الثعالب رسیدم به هوش نیامدم. وقتی سرم را بلند کردم دیدم ابر بزرگی بر من سایه انداخته است، نگاه کردم و جبرئیل را دیدم که مرا ندا می‌داد...» پیامبر خدا ﷺ را اندوه و ناراحتی فرا گرفت، تا آنکه به قرن الثعالب رسید. از شدت غم و اندوه، متوجه طول مسیری که پیموده بود نشد. و «قرن الثعالب» همان قرن المنازل است، میقات معروف در شهر طائف^(۱). در این هنگام، ابری بالای سر ایشان سایه انداخت، و ناگهان دید که جبرئیل علیه السلام، رئیس فرشتگان بزرگوار، در آن ابر است.

جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: «خداوند سخنان قوم تو را شنیده و پاسخ آن‌ها به تو را دید، و فرشته کوه‌ها را فرستاده تا هر دستوری که می‌خواهی به او بدهی.» این بود آنچه جبرئیل به پیامبر ما ﷺ گفت. و فرشته کوه‌ها، همان فرشته‌ای است که از سوی خداوند برای نظارت بر کوه‌ها مأمور شده است. روشن است که خداوند وظایفی

۱- گفته شده است که «قرن الثعالب» مکانی در منا در شهر مکه است، و نیز گفته شده که کوهی مشرف بر عرفات می‌باشد. اما دیدگاه راجح (برتر و قوی‌تر) این است که منظور از آن، «قرن المنازل» است که در شهر طائف قرار دارد. والله اعلم.



را به فرشتگان سپرده است: برخی از آن‌ها بر باران گماشته شده‌اند، برخی بر روییدن گیاهان، برخی بر نزول وحی، و برخی دیگر بر کوه‌ها. و همچنین فرشتگان دیگری نیز با مأموریت‌های گوناگون وجود دارند.

پیامبر ﷺ فرمودند: فرشته کوه‌ها مرا ندا داد، سلام کرد و گفت: «ای محمد، خداوند آنچه قومت به تو گفتند را شنیده و من فرشته کوه‌ها هستم و پروردگارم مرا فرستاده تا هر دستوری دهی انجام دهم، اگر خواهی دو کوه بزرگ را بر آنها بفشارم [تا میانشان هلاک شوند].» منظور از این دو کوه، کوه‌هایی هستند که اطراف مکه واقع شده‌اند؛ یکی کوه ابی قبیس که کنار صفا قرار دارد و دیگری کوه معروف به کوه الأحمر که در مقابل آن است. فرشته کوه‌ها خواست که دو کوه را به هم بفشارد، درحالی که میان آن دو، قریشیانی بودند که پیامبر ﷺ را تکذیب کرده بودند و به او و یارانش آزار رسانده بودند؛ تا بدین وسیله، کافران قریش میان آن دو کوه نابود شوند. اما پیامبر ﷺ صبور و بردبار بود.

ایشان فرمودند: «نه، من امیدوارم خداوند از نسل



آنها کسانی را بیرون آورد که فقط خدا را می‌پرستند و چیزی را شریک او نمی‌کنند.» پیامبر ﷺ امیدوار بود که از نسل آن کفار، یعنی فرزندانشان کسانی باشند که دین اسلام را بپذیرند و خداوند را به یگانگی عبادت کنند و برای او شریکی نگیرند. و این امید پیامبر ﷺ بعدها تحقق یافت، به طوری که پس از چند سال از این واقعه، بسیاری از سران کفر مانند ابوجهل، امیه بن خلف و ولید بن المغیره از دنیا رفتند و فرزندان آنها مانند عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و دیگران به اسلام گرویدند و مکه فتح شد و مردم آن مسلمان شدند.

و این درس بزرگی است برای دعوتگران به سوی خدا، زیرا وقتی عرصه بر انسان تنگ می‌شود و گرفتاری‌اش شدید می‌گردد و غم و اندوهش بزرگ می‌شود، ممکن است عجلولانه بخواهد از کسی که با او دشمنی کرده و به او آسیب رسانده، انتقام بگیرد. اما واجب است که دعوتگر حتی در مواقع سختی و گرفتاری با تأمل و تدبیر رفتار کند، و می‌تواند تصمیمات و مواضعش را به تعویق بیندازد تا آرام شود و وضعیت متلاطم از میان برود. شایسته نیست دعوتگر در پی احساسات و هیجانات در



دعوت و برخوردش برود و کاری انجام دهد که شایسته نیست.

پیامبر ﷺ اصحابش را بر دعوت به خداوند تعالی با تأمل و ملایمت تربیت می‌کرد. برای نمونه وقتی طفیل بن عمرو ﷺ، که بزرگ قبیله دوس بود، مسلمان شد گفت: «ای پیامبر خدا، من در قوم خود مردی هستم که از من حرف شنوی دارند و به سوی آنان باز می‌گردم و آن‌ها را به سوی اسلام دعوت می‌کنم.» او به سوی قوم خود، قبیله دوس رفت و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد، اما آن‌ها در پاسخ به او کند بودند و پاسخ ندادند. او از دست آن‌ها خشمگین شد و به مکه نزد پیامبر ﷺ بازگشت و گفت: «ای پیامبر خدا، دوس نافرمانی کرده و سرپیچی نمود، پس آن‌ها را نفرین کن» این خواسته طفیل بود، اما پیامبر ﷺ برای آن‌ها دعای خیر کرد و گفت: «خداوندا، دوس را هدایت کن.» سپس به طفیل گفت: «به قوم خود بازگرد و آن‌ها را دعوت کن و با مهربانی با آن‌ها برخورد نما» طفیل به نزد قوم خود برگشت و با ملایمت آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کرد و آن‌ها یکی پس از دیگری مسلمان



می‌شدند تا زمانی که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کرد و هشتاد خانواده از قبیلهٔ دوس وارد اسلام شدند^(۱).
 درنگ، صبر و عجله نکردن برای نتیجه‌گیری،
 صفتهای مهمی است که هر دعوتگری باید داشته
 باشد. و این صفات غالباً با افزایش سن، افزایش تجربه در
 دعوت و شناخت طبع و مزاج مردم به دست می‌آید.



۱- ابن هشام در سیرت آن را ذکر نموده و اصل آن در صحیحین است.



خاتمه:

حمد و سپاس در اول و آخر از آن الله است، او که وردگار
معبود و صاحب فضل و کرم است. و صلوات و سلام بر
پیامبر گرامی ما که راهنمای به سوی راه راست است.
و بعد...

این چهل حدیث همراه با شرحشان به پایان رسید. در شرح
آنها مثال‌ها و داستان‌هایی را همان‌گونه که اتفاق
افتاده‌اند ذکر کردم، تا هدف و مفهوم آن برای هر کسی که
مشغول به کار دعوت است، واضح شود. و مردم بدانند
مشغول شدن انسان به دعوت به سوی خداوند در واقع
عزتی در دنیا و جایگاهی شریف نزد مردم و عزتی در آخرت
برای کسی است که با خدا صادق باشد، نیتش پاک باشد و
عملش را خالصانه برای خدا انجام دهد.

این کتاب پیش روی شماست، هر چه در آن از نیکی و
توفیق باشد از خداوند تعالی و فضل و احسان اوست، و هر
چه در آن خطا یا اشتباهی باشد از نفس من و شیطان
است، و از خدا می‌خواهم که این کتاب، دانشی سودمند

باشد که ثوابش پس از وفات من نیز استمرار یابد. آمین.

نویسنده: دکتر محمد بن عبدالرحمن بن ملهي العريفي

استاد بازنشسته دانشگاه ملک سعود

ریاض ۱۴۴۴/۷/۱ هـ - ۲۰۲۳/۱/۲۳ م

تلفن تماس: ۰۰۹۶۶۵۰۵۸۴۵۱۴۰





مقدمه	۵
۱. فضیلت دعوت به سوی خداوند	۷
۲. آغاز دعوت با توحید	۱۸
۳. خوش رفتاری	۳۱
۴. نرم خویی	۳۹
۵. صبر بر بلا و مصیبت	۵۲
۶. انتخاب زمان و شرایط مناسب برای دعوت	۶۰
۷. توجه به ظاهر و بوی خوش	۶۸
۸. انتخاب موضوع مناسب برای شنوندگان	۷۲
۹. علاقه مندی به علم و دعوت	۸۳
۱۰. آسان گیری بر مردم	۸۹
۱۱. شادی از هدایت مردم	۹۹
۱۲. استفاده از فرصت ها و مناسبت ها	۱۰۶
۱۳. عمل کردن دعوتگر به گفته هایش	۱۲۰
۱۴. رعایت تدرج در دعوت	۱۳۰
۱۵. آموختن زبان های مختلف	۱۴۲



۱۶. دعوت بزرگان و شخصیت‌های برجسته ۱۵۲
۱۷. همکاری و هماهنگی بین دعوتگران و دوری از اختلاف و تفرقه ۱۵۹
۱۸. مشورت در امور دعوت ۱۷۲
۱۹. دعا ۱۸۳
۲۰. اهمیت دادن به مخاطبان دعوت ۱۸۹
۲۱. رعایت حال مخاطبان دعوت ۱۹۷
۲۲. توجه به ابزار دعوت ۲۰۶
۲۳. زنان همتای مردان هستند ۲۱۳
۲۴. توجه دعوتگر به دغدغه‌های مخاطبان ۲۲۰
۲۵. حل مشکلات مردم و به دست آوردن دل آن‌ها ۲۲۶
۲۶. گفتگو و اقناع ۲۳۴
۲۷. ابراز احساسات ۲۴۰
۲۸. موعظه کردن و نردم کردن دل‌ها ۲۴۷
۲۹. دسته‌های مردم در پذیرش دعوت ۲۵۳
۳۰. خوش رفتاری با افراد گنهکار ۲۶۵
۳۱. رعایت حال جامعه ۲۷۳
۳۲. ارتباط قوی با خداوند ۲۸۵
۳۳. ارتباط قوی با مردم ۲۳۱



۳۴.	رفتن به محل اجتماع مردم	۲۹۹
۳۵.	شناخت واقعیت‌ها	۳۰۷
۳۶.	بردباری و گذشت	۳۱۴
۳۷.	رفتار با کفار	۳۲۵
۳۸.	توجه به ذوق و مزاج مردم	۳۳۰
۳۹.	داشتن صبر و تحمل زیاد	۳۳۷
۴۰.	درنگ کردن و عجله نکردن	۳۴۶
	سخن پایانی	۳۵۵
	فهرست	۳۵۷

